

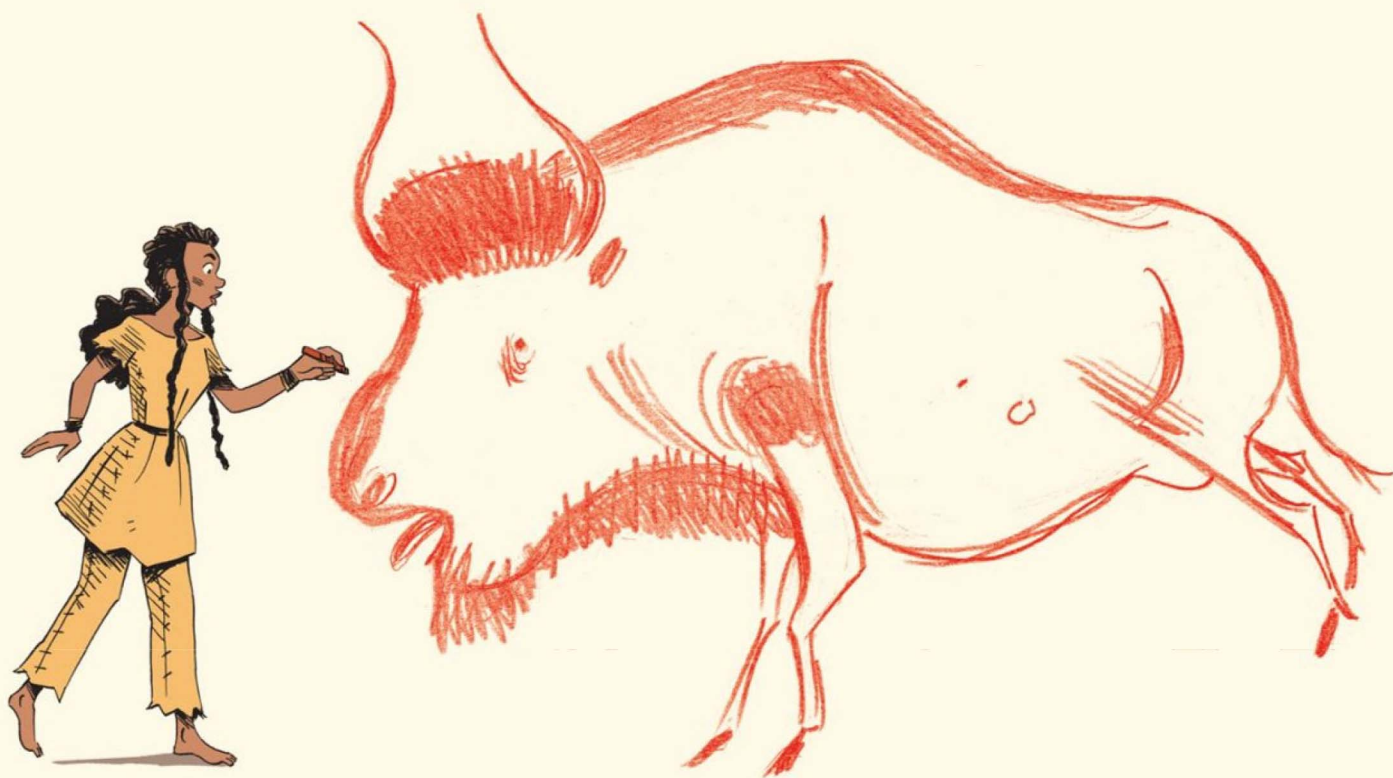
نویسنده: یووال نوح هراری

ترجمه • تنظیم • ویرایش: ع. کاظمی



# انسان حردمند

تاریخی مصور



جلد اول: پیدایش انسان

دیوید وندرمیولن • دنیل کاساناوه





این ترجمه در کانال‌های تگرامی ذهن پویا / خوانش کتاب برای انسان خردمند  
منتشر شده و به‌صورت رایگان در دسترس عموم قرار داد.



Dynamic\_M1nd



Homosapiensfa

به یاد مادر بزرگ عزیزم

۱۳۲۵ - ۱۴۰۰

مترجم

# جدول زمانی تاریخ

شمار  
سال‌های پیش

۱۳.۸ میلیارد	پیدایش ماده و انرژی. شروع فیزیک. تشکیل اتم‌ها و مولکول‌ها. شروع شیمی.
۴.۲ میلیارد	تشکیل سیاره‌ی زمین.
۳.۸ میلیارد	ظهور موجودات زنده. شروع بیولوژی.
۶ میلیون	آخرین مادربرزگ مشترک انسان‌ها و شامپانزه‌ها.
۲.۵ میلیون	فرگشت یافتن انسان‌ها در آفریقا. اولین ابزار سنگی.
۲ میلیون	پخش شدن انسان‌ها از آفریقا به اوراسیا. انقلاب گونه‌های مختلف انسان.
۵۰۰,۰۰۰	فرگشت یافتن نئاندرتال‌ها در اروپا و خاورمیانه.
۳۰۰,۰۰۰	استفاده‌ی روزمره از آتش.
۲۰۰,۰۰۰	انسان خردمند در آفریقا فرگشت پیدا می‌کند.
۷۰,۰۰۰	انقلاب شناختی. ضرورت داستان‌گویی. شروع تاریخ. انسان‌های خردمند بیرون از آفریقا پخش می‌شوند.
۵۰,۰۰۰	اسکان انسان‌های خردمند در استرالیا. انقراض حیوانات بومی استرالیا.
۳۰,۰۰۰	انقراض نئاندرتال‌ها. انسان خردمند تنها بازمانده‌ی گونه‌ی انسان.





اسکان انسان‌های خردمند در آمریکا. انقراض حیوانات بومی آمریکا.	۱۶,۰۰۰
انقلاب کشاورزی. اهلی کردن گیاهان و حیوانات.	۱۲,۰۰۰
اولین پادشاهی‌ها، خط و پول. ادیان چندخدایی.	۵,۰۰۰
اولین امپراطوری-امپراطوری اکیدیان سارگون.	۴,۲۵۰
اختراع سکه-پولی جهانی. پادشاهی پارس-نظم سیاسی جهانی. بودیسم در هند-تعلیمی جهانی.	۲,۵۰۰
امپراطوری هان در چین. امپراطوری روم در مدیترانه. مسیحیت.	۲,۰۰۰
اسلام.	۱,۴۰۰
انقلاب علمی. بشریت به جهل خود اعتراف می‌کند و شروع به به‌دست آوردن قدرتی بی‌سابقه می‌کند. اروپایی‌ها شروع به تسخیر آمریکا و اقیانوسیه می‌کنند. تمام سیاره به یک میدان مسابقه‌ی تاریخی تبدیل می‌شود. برخاستن نظام سرمایه‌داری.	۵۰۰
انقلاب صنعتی. دولت و بازار جایگزین خانواده و جامعه می‌شوند. انقراض بزرگ گیاهان و حیوانات.	۲۰۰
انسان‌ها از مرزهای سیاره‌ی زمین فراتر می‌روند. سلاح‌های اتمی زندگی بشریت را تهدید می‌کنند. موجودات زنده به‌طور فزاینده‌ای توسط طراحی هوشمند شکل گرفته‌اند تا انتخاب طبیعی.	زمان حال
طراحی هوشمند به اصل اساسی زندگی تبدیل می‌شود؟ اولین شکل زندگی غیرآلی؟ انسان‌ها تبدیل به خدایان می‌شوند؟	آینده



شورش‌های  
گرم‌دشت (ساوانا).



حدود ۱۴ میلیارد سال قبل، ماده، انرژی، زمان و فضا  
در پدیده‌ای به نام مه‌بانگ به وجود آمدند.

داستان این  
ویژگی‌های اساسی  
جهان ما، فیزیک  
نامیده می‌شود.





حدود ۳۰۰,۰۰۰ سال بعد از پیدایششون، ماده و انرژی شروع به آمیختن کردن و به ساختارهای پیچیده‌ای که بهشون اتم می‌گیم تبدیل شدن.

سپس با ترکیب این اتم‌ها، مولکول‌ها به وجود اومدن..

به داستان اتم‌ها، مولکول‌ها و تأثیرات متقابل اون‌ها با همدیگه، شیمی گفته می‌شه.

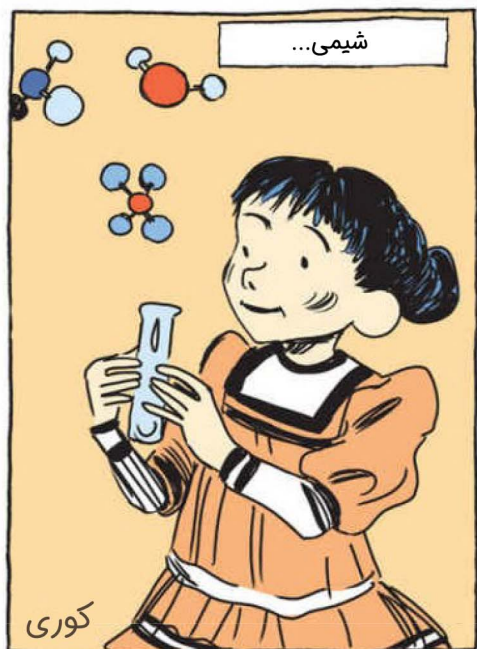
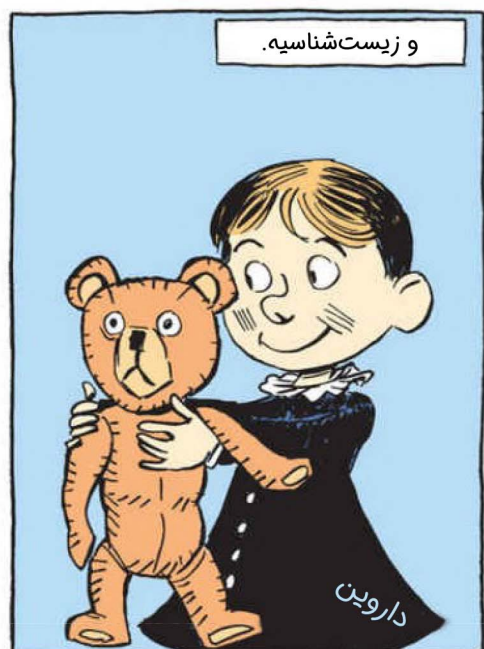
حدود چهار میلیارد سال قبل، در سیاره‌ای به نام زمین، مولکول‌های خاصی با هم ترکیب شدن تا ساختارهای بسیار پیچیده و خیلی بزرگتری رو ایجاد کنن که بهشون موجودات زنده گفته می‌شه.

به داستان این موجودات زنده زیست‌شناسی گفته می‌شه.

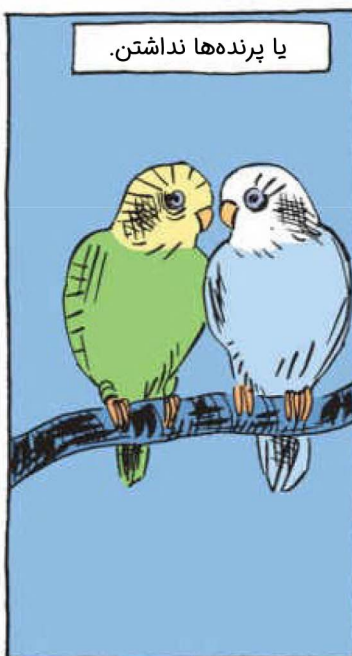
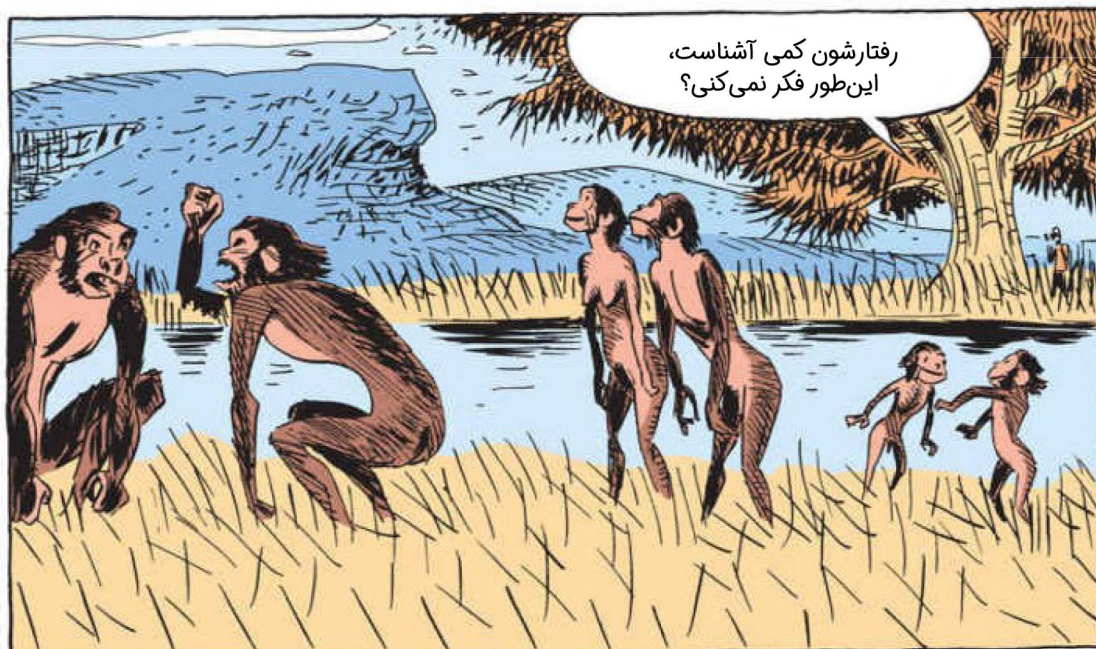
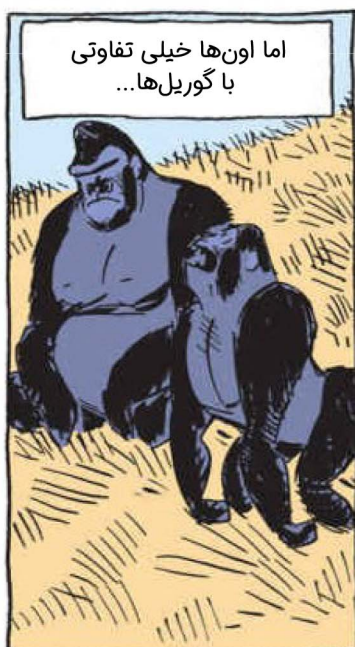
و سپس، حدود ۷۰,۰۰۰ سال قبل، نوع خاصی از موجودات زنده-انسان‌ها- شروع کردن به تشکیل ساختارهایی خیلی پیچیده‌تر، که فرهنگ گفته می‌شه.

به سیر تکاملی فرهنگ این انسان‌ها تاریخ گفته می‌شه.



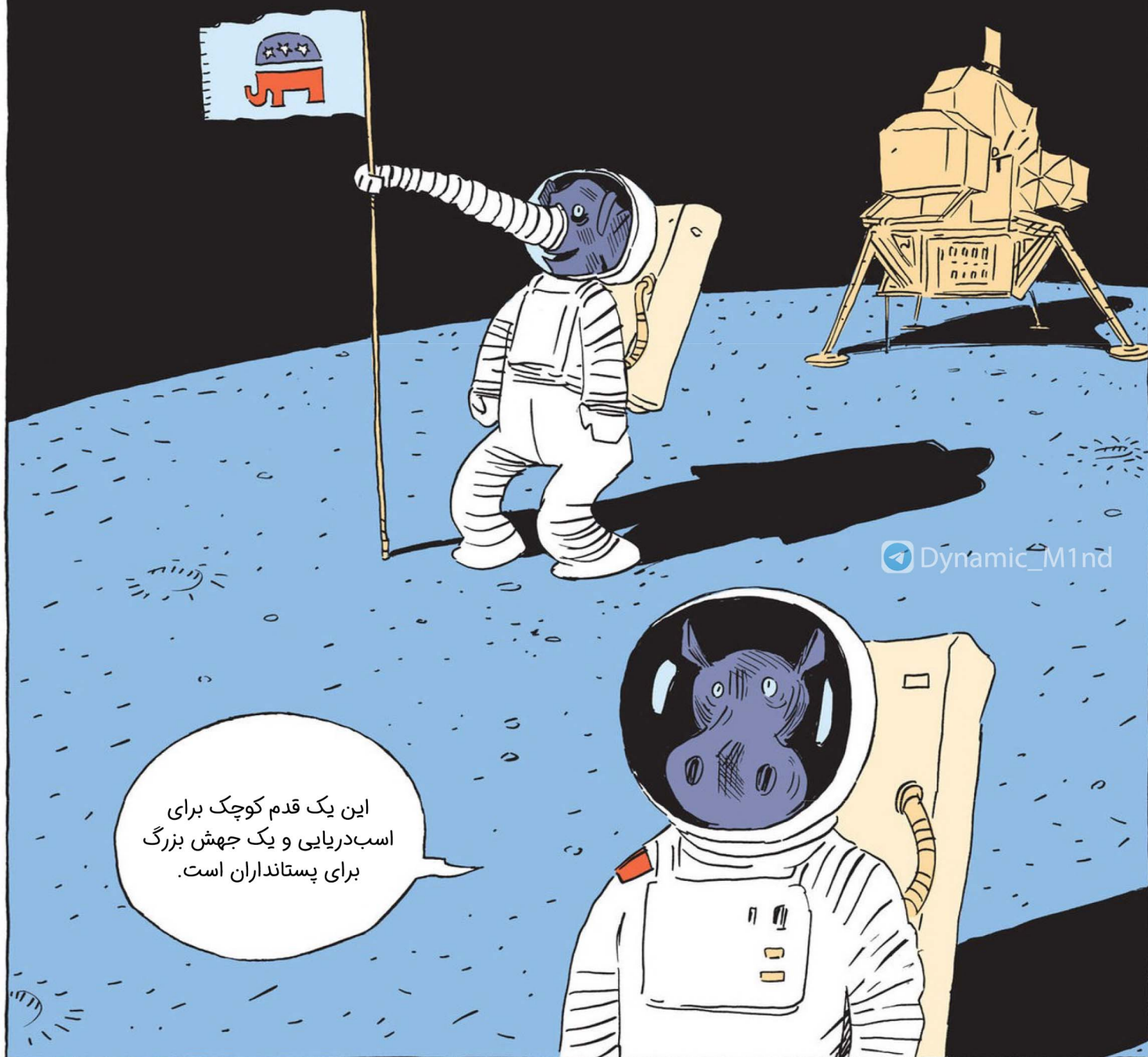








این کتاب به شما توضیح می‌دهد که  
چرا چیزها طوری که بودن، پیش نرفتن...





چیز خیلی مهمی درباره‌ی انسان‌های باستانی هست، اینکه همه به یک گونه‌ی خاص تعلق ندارن.

امروز، مردم سراسر جهان شاید شبیه به هم نباشن و با زبان‌های مختلف صحبت کنن، اما همه‌ی ما از یک گونه هستیم-انسان خردمند.



خیلی تعجب‌برانگیزه... هر چی باشه، گونه‌های مختلفی از مورچه‌ها، مارها و خرس‌ها وجود دارن... پس چرا نباید گونه‌های مختلفی از انسان‌ها هم وجود داشته باشن؟



بله که می‌تونیم!

صبر کن،  
عاشقش میشی!

بازی کارتی؟

به نظر جالبه!  
میشه بازی کنیم؟

سلام دایی یووال!

زویی! به موقع رسیدی!  
یک چیزی هست که  
باید نشونت بدم.

ببخشید!  
یکی پشت در  
هستش.

در حقیقت، تا حدود ۵۰/۰۰۰ سال  
قبل، سیاره‌ی ما خانه‌ی حداقل  
شش گونه‌ی مختلف از انسان‌ها  
بود. جزیره‌ای لیلیپات‌طور که  
کوتوله‌ها ساکنش بودن...

دینگ  
دینگ!

کی  
می‌تونه  
باشه؟



# انسان تباران

## هقهه ناندرتال

معروف به: انسان ناندرتال



خانواده‌ی انسان در ۵۰/۰۰۰ سال پیش

+6

+3

+4

+6

-1

مکان: اروپا و آسیای غربی

بقا: ۳۰۰,۰۰۰ تا ۴۰,۰۰۰

مشخصات: مغز خیلی بزرگ، بدن عضلانی

توانایی: مقاومت در برابر آب‌وهوای عصر یخبندان، مراقبت از بیماران و سال‌خوردگان

نقطه‌ضعف: افتضاح در برقراری ارتباط اجتماعی، جوک‌های کارتونی مورد علاقه‌ی مردم

## هقهه لوزون

معروف به: انسان جزیره‌ی لوزون



خانواده‌ی انسان در ۵۰/۰۰۰ سال پیش

مکان: لوزون، فیلیپین

بقا: ۷۰۰,۰۰۰ تا ۵۰,۰۰۰

مشخصات: بچه محل‌های جدید، کشف شده در سال ۲۰۱۹

توانایی: سازگار شده با جنگل‌های استوایی

نقطه‌ضعف: نداشتن روابط اجتماعی

## هقهه دنیسووایی

معروف به: دنیسووایی‌ها



خانواده‌ی انسان در ۵۰/۰۰۰ سال پیش

+3

+2

+2

+5

-1

مکان: سیبری، آسیای شرقی

بقا: ۳۰۰,۰۰۰ تا ۵۰,۰۰۰

مشخصات: انسان مرموز. در اصل فقط از انگشت‌های فسیلی تشخیص هویت داده شدن.

توانایی: خیلی خوش‌مصرف. خوابیدن با انسان‌های خردمند و ناندرتال‌ها

نقطه‌ضعف: کنج‌کاو خیلی زیاد

## هقهه فلورس

معروف به: انسان فلورس، هابیت



خانواده‌ی انسان در ۵۰/۰۰۰ سال پیش

مکان: جزیره‌ی فلورس، اندونزی

بقا: ۸۰۰,۰۰۰ تا ۵۰,۰۰۰

مشخصات: گونه‌ی کوتوله. قد تقریباً 1 متر و وزن 25 کیلوگرم.

توانایی: شکار فیل‌های کوتوله و مارمولک‌های غول‌پیکر جزیره.

نقطه‌ضعف: بیشتر در خانه بودند. هیچ‌وقت از جزیره بیرون نرفتند.

## هقهه ارگه‌س

معروف به: انسان راست‌قامت



خانواده‌ی انسان در ۵۰/۰۰۰ سال پیش

مکان: سرتاسر آسیا

بقا: ۵- میلیون تا ۵۰,۰۰۰

مشخصات: طولانی‌ترین بقا در گونه‌های انسان

توانایی: اولین در استفاده از آتش و ساخت سلاح‌های شکاری...

نقطه‌ضعف: ساخت سلاح‌های یکسان برای صدها هزار سال

## هقهه پیتگ

معروف به: انسان خردمند



خانواده‌ی انسان در ۵۰/۰۰۰ سال پیش

مکان: همه‌جا، حتی روی ماه

بقا: ۳۰۰,۰۰۰ تا همین الان. شاید تا ۲۱۰۰ بمیرد

مشخصات: فکر می‌کنن از بقیه باهوش‌تر هستن.

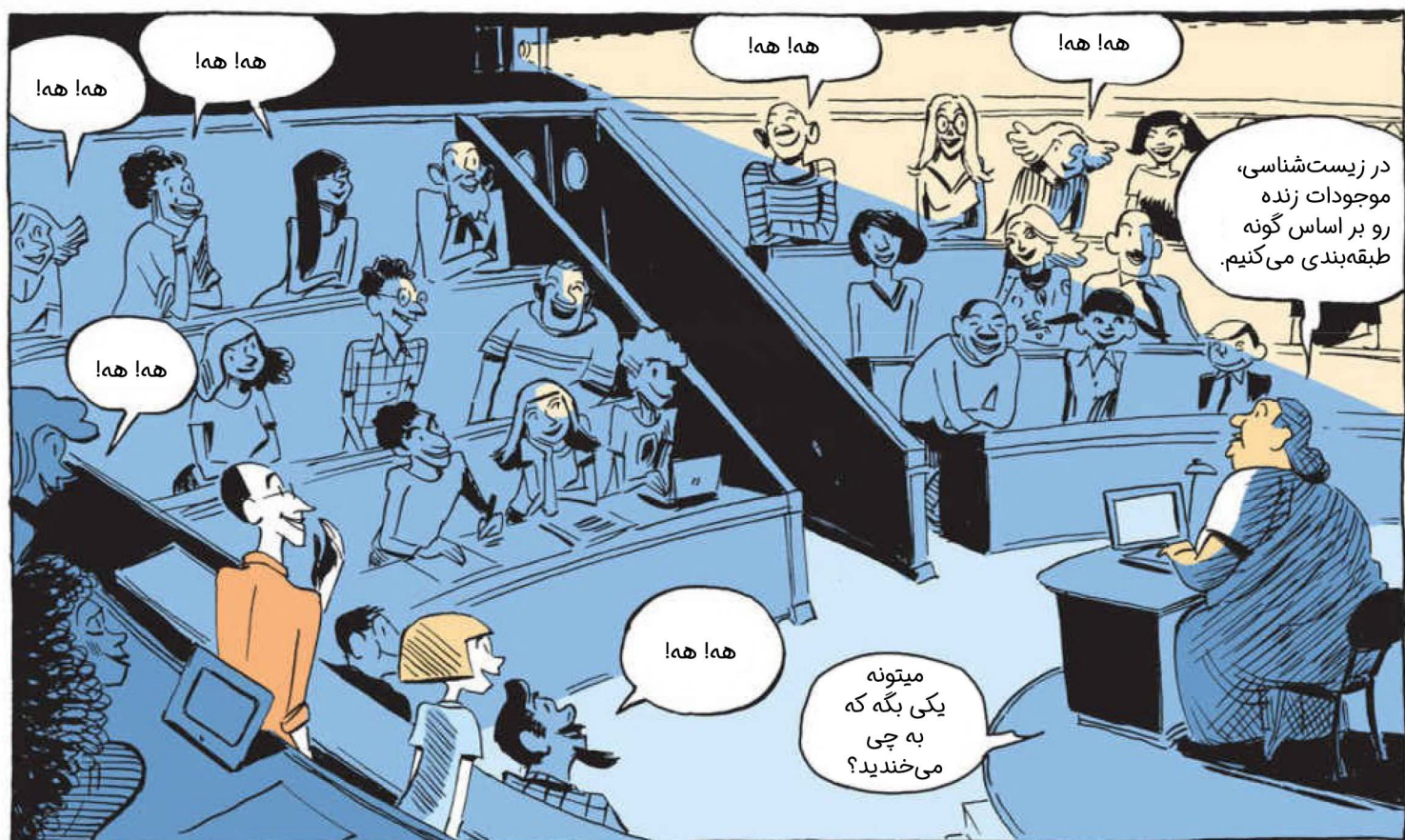
توانایی: در ساخت ابزار خوب است. از مسواک تا موشک‌های هسته‌ای بین قاره‌ای.

نقطه‌ضعف: غرور سترگ. اغلب خوشحال از باور به خرافات.







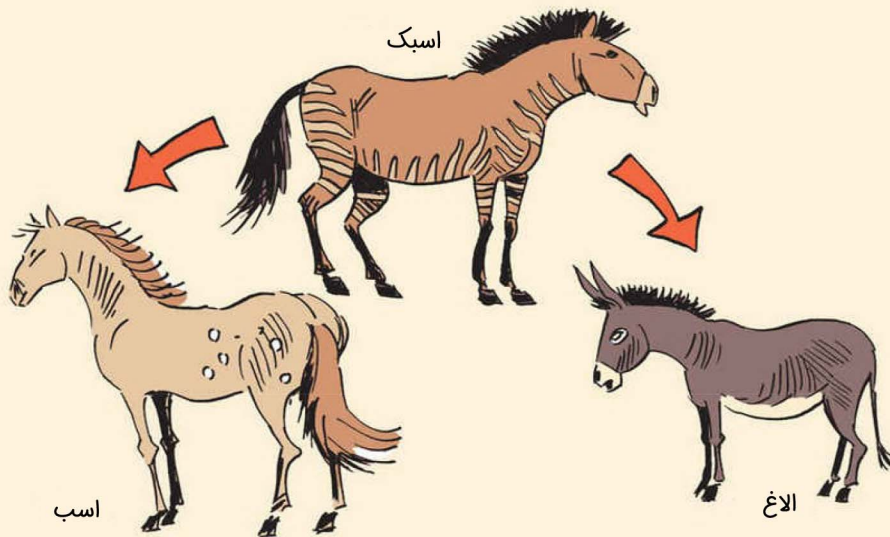








از طرف دیگه، این الاغ و این اسب اشتراکات زیادی در مشخصاتشون دارن.  
در حقیقت، اون‌ها یک نیای مشترک دارن، اسبک.

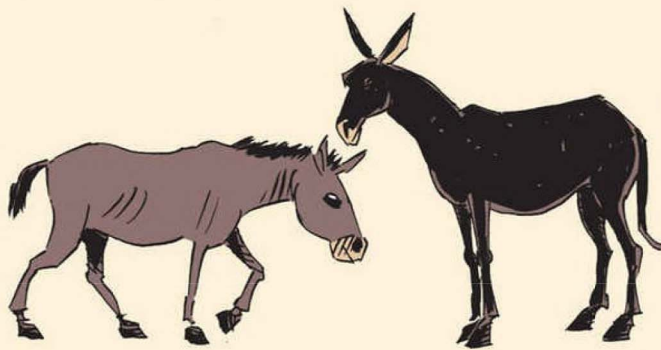


خب، همون‌طور که داشتم می‌گفتم...  
جز این حقیقت که هر دوتامون  
پستانداریم، همه می‌تونن بفهمن که  
من و کی‌کی با هم متفاوتیم.

ما از یک گونه نیستیم.  
ما حتی از یک تیره هم نیستیم.



اگر اون‌ها رو وادار کنید جفت‌گیری می‌کنن، ولی بچه‌هاشون قاطر و  
یابو می‌شن که نازا هستن.



یابو: حاصل  
جفت‌گیری  
اسب نر و الاغ ماده.

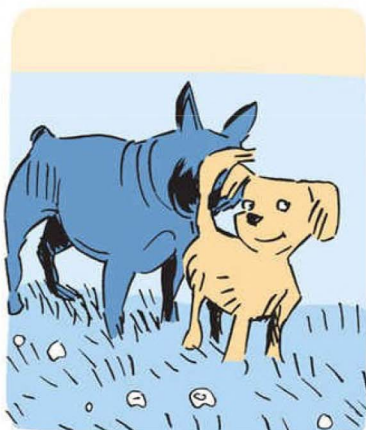
قاطر: حاصل  
جفت‌گیری  
الاغ نر و مادبان

حیواناتی به یک گونه تعلق دارن که تمایل به جفت‌شدن داشته و فرزندی  
زادآور (فرزندایی که بتونن بچه‌دار بشن) بیارن. اما این مادبان و الاغ  
به‌نظر نمیداد که تمایلی به هم داشته باشن.

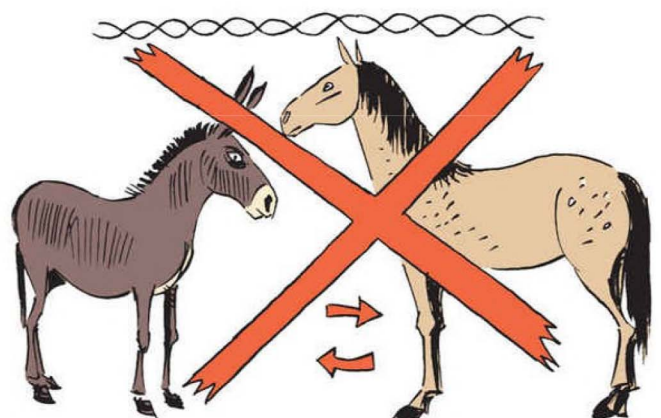


بنبید چقدر کی‌کی و این بولداگ  
با هم متفاوتن. با این حال عضو  
یک گونه هستن و خزانه‌ی ژنی  
مشترکی دارن.

اوه! بازم کی‌کی-یک  
اشتباه لپی دیگه... اما این درست  
چیزی که نیاز داشتیم!

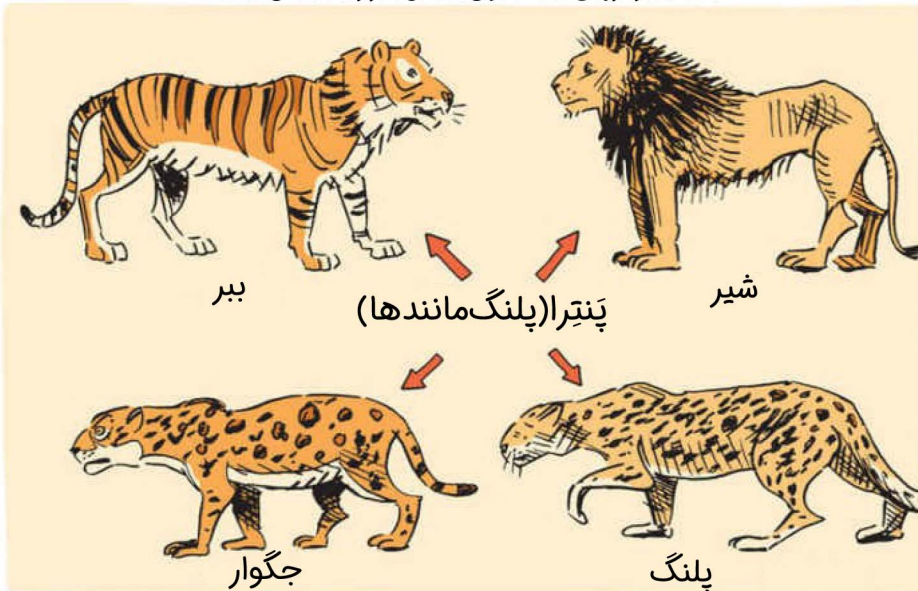


این به معنی اینه که جهش‌های دی‌ان‌ای الاغ  
نمی‌تونه منتقل بشه به اسب، یا برعکس. پس این دو  
حیوان دو گونه‌ی متفاوت در نظر گرفته می‌شن که در  
سیر فرگشتی جدا از هم هستن. هر چقدر جهش‌های  
بیشتری رخ میده، اون‌ها تفاوتشون بیشتر میشه.





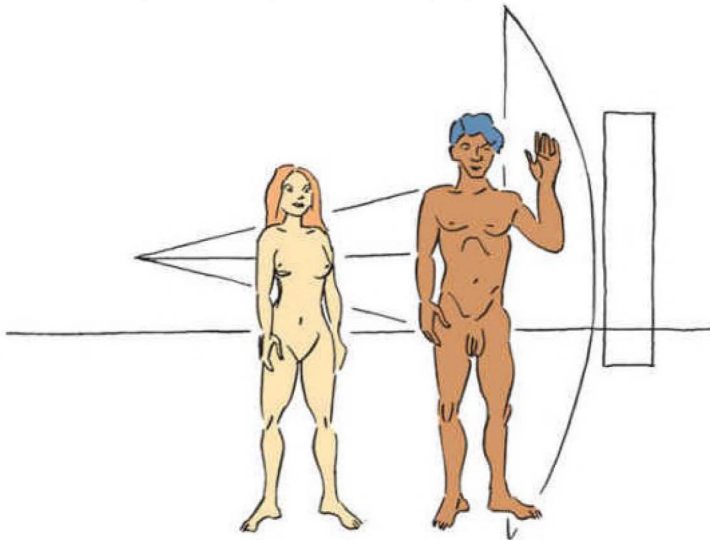
گونه‌هایی که خیلی به هم مرتبط هستن و از نیای مشترکی فرگشت پیدا کردن، در گروهی تحت عنوان «جنس» قرار داده شدن.



اون‌ها با شادی جفت میشن، و بچه‌هاشون که بزرگ میشن می‌تونن با سگ‌های دیگه جفت بشن و بچه‌دار بشن.



تمام افراد این کلاس انسان هومو سیپینس هستن: ما از جنس هومو، یعنی «انسان» و گونه‌ی سیپینس یعنی «خردمند» هستیم.



ما زیست‌شناس‌ها موجودات زنده را با نام‌های لاتین دو قسمتی نام‌گذاری می‌کنیم. اولی جنس، دومی هم گونه. مثلاً شیرها را پانتر لئو می‌نامیم. لئو از گونه و پانتر از جنس.

نام علمی: پنتر لئو



همه‌ی فرق‌هایی که امروز خیلی مهم هستن-فرانسوی و آلمانی، مسیحی و مسلمان، سیاه و سفید-تازه اختراع شدن، و تاثیر خیلی کمی روی فرگشت انسان داشتن.



۵۰/۰۰۰ سال پیش هیچ آلمانی و فرانسوی، مسیحی و مسلمان یا سیاه‌پوست و سفیدپوستی وجود نداشت.

در دنیای امروز مردم شاید خیلی متفاوت به نظر بیان. بعضی‌ها پوست تیره دارن، بعضی‌ها پوست روشن. بعضی‌ها موهای صاف دارن، بعضی دیگه موهای فر. بعضی‌ها خیلی قدبلندن، بعضی‌ها قدکوتاه.



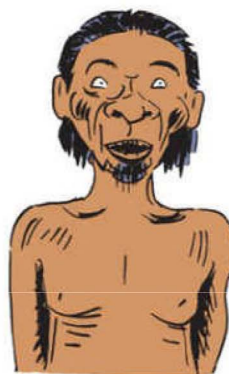
Dynamic M1nd





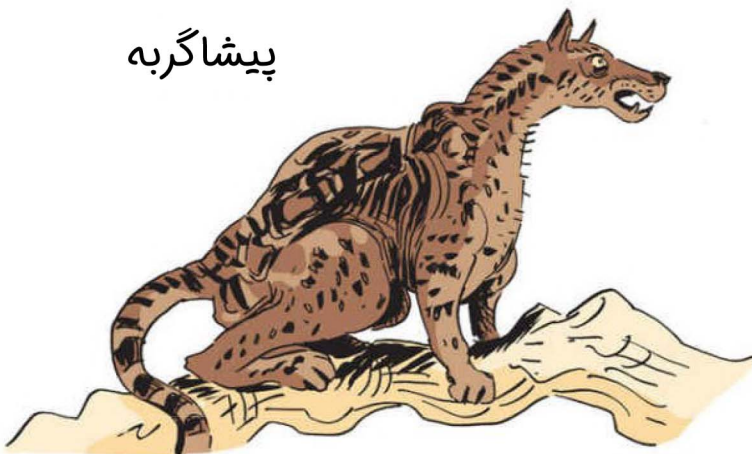
ما الان تنها گونه‌ی باقیمانده از جنس  
انسانیم. اما روزگاری، گونه‌های  
دیگه‌ای هم بودن، مثل  
انسان فلورسی کوتوله که معنی  
اسمشون میشه «انسانی از  
جزیره‌ی فلورس».

امروز، یک مرد آلمانی سفیدپوست  
مسیحی می‌تونه با یک زن فرانسوی  
سیاه‌پوست مسلمان رابطه‌ی  
جنسی داشته باشه و بچه‌هایی  
به دنیا بیارن که کدهای  
ژنتیکی ترکیب‌شده‌ی خودشون  
رو به نسل‌های بعدیشون منتقل کنن.

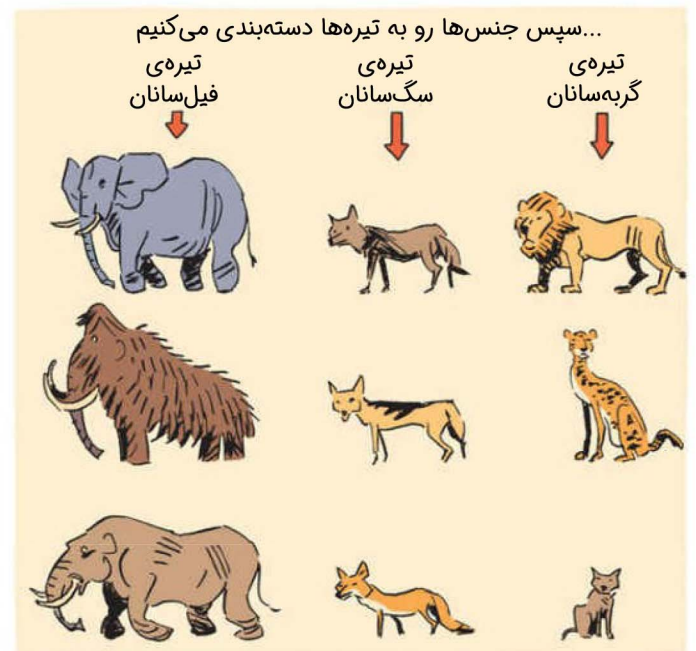


تمام اعضای یک تیره‌ی خاص می‌تونن رد نیاکان خودشون  
رو تا یک پدر یا مادر مشترک دنبال کنن.

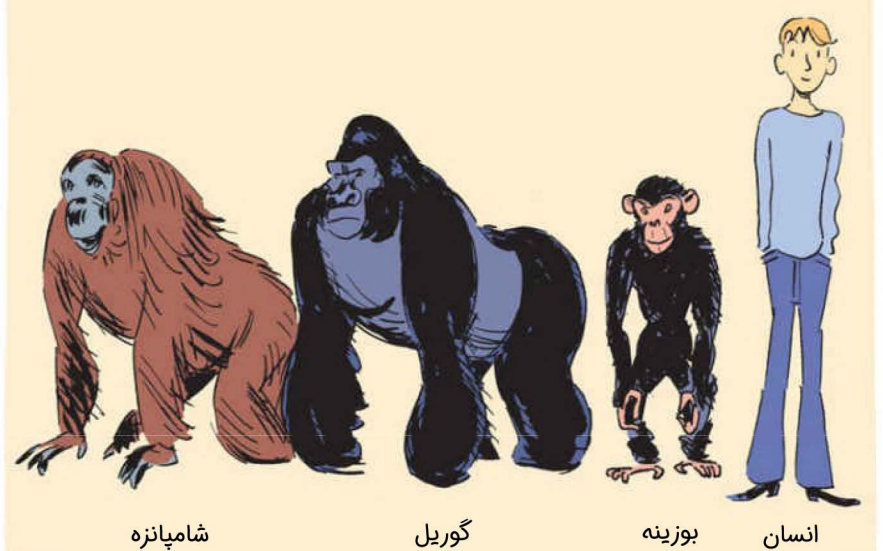
## پیشاگره



برای مثال، گربه‌ی خانگی و شیر یک نیای مشترک دارن - (پولایرولوس)  
پیشاگره - که حدود ۲۵ میلیون سال پیش زندگی می‌کرده.



انسان‌ها هم به یک تیره تعلق دارن - تیره‌ی گپی‌های بزرگ.





اما خوشمون بیاد یا نیاد، ما یک تیره‌ی بزرگ-و پر سروصدا!-داریم.

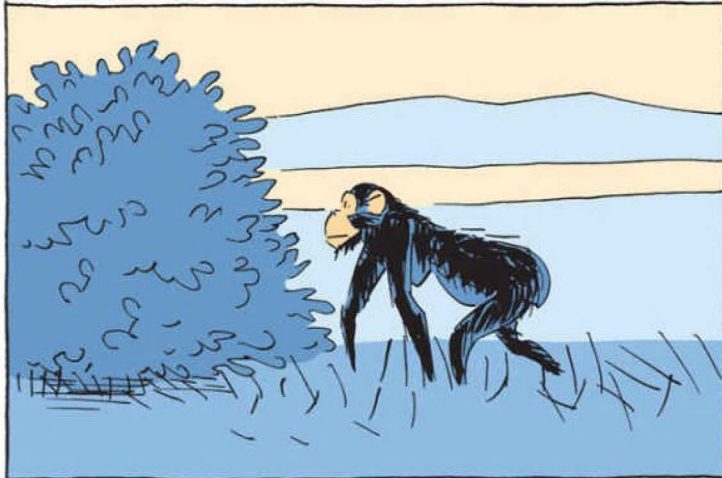


قبلاً این حقیقت که انسان‌ها هم از یک تیره هستند یکی از بزرگترین رازهای محافظت شده‌ی تاریخ بود. برای مدتی طولانی انسان‌های خردمند دوست داشتن که خودشون رو جدا از بقیه‌ی حیوانات ببینن. یک نوزاد بدون خانواده، بدون برادر یا خواهر یا خواهرزاده

و قطعاً بدون پدر و مادر.



نزدیک‌ترین بستگان ما شامپانزه‌ها هستند. این می‌تونه چیزی باشه که تقریباً شش میلیون سال پیش، اتفاق افتاد.



چه بچه‌های خوشگلی داری...



و این یکی مادر بزرگ ما هستش...



شش میلیون سال قبل، این میمون ماده دو دختر داشت.

یکی از اون‌ها نیای تمام شامپانزه‌هاست.





## فصل ۶

آنچه گذشت، در

### فصل ۱

موجودات زنده‌ی  
چندسلولی برای  
اولین بار رابطه‌ی  
جنسی رو  
اختراع کردن!

اون بوس اولمون  
فراموش نشدنی بود!

### فصل ۳

منقرض شدن  
دایناسورها!

همه فکر می‌کردن که رگس  
می‌تونه در این فصل مسابقات  
رو بترکونه! هیچ‌کسی فکرش رو هم  
نمی‌کرد اون شهاب‌سنگ  
بخوره به زمین، مکه نه؟

حدس بزن  
چی شده؟  
من پرنده شدم!

## فرگشت!

باشکوه‌ترین نمایش روی زمین!

تقریباً دو میلیون  
سال قبل.

خوش اومدید به فصل جدید فرگشت، باشکوه‌ترین  
نمایش روی زمین!

شما نه زن و شوهر از انسان‌های ماجراجوی ما هستید  
که به چالش ترک کردن خونتون در آفریقا برای استقرار  
در سرزمین‌های نامعلوم، به این مرحله رسیدید. برای  
پیروزی، شما باید خودتون رو با شرایط جوی،  
سرزمین‌ها و غذاهای مختلف تطبیق بدید.

قسمت اول از حیاط خونتون یعنی  
شرق آفریقا شروع میشه.



همتون با شرایط یکسان شروع  
می‌کنید- شما همتون انسان  
هستید.



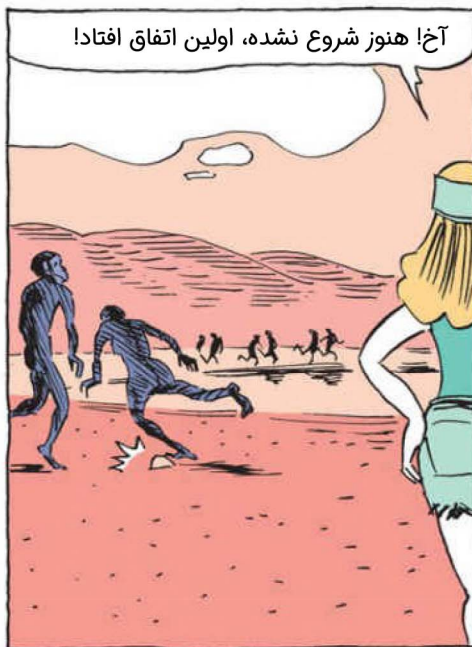
همه‌ی شما این تصمیم شجاعانه رو گرفتید که سرزمین‌های  
آشنا رو رها کنید. اما، اشتباه نکنید، با پایان این فصل شما  
تغییر می‌کنید. مواجهه با چالش‌های زیادی که دارید باعث  
تغییر در دی‌ان‌ای شما، بدنتون و مغزتون میشه. در نسل‌های  
پیاپی، دودمان شما در اثر تغییر در غذا و شرایط جوی فرگشت  
پیدا می‌کنه... و شما به گونه‌های مختلفی تبدیل می‌شید.



همه آماده؟ روی خط بایستید،  
حرکت!



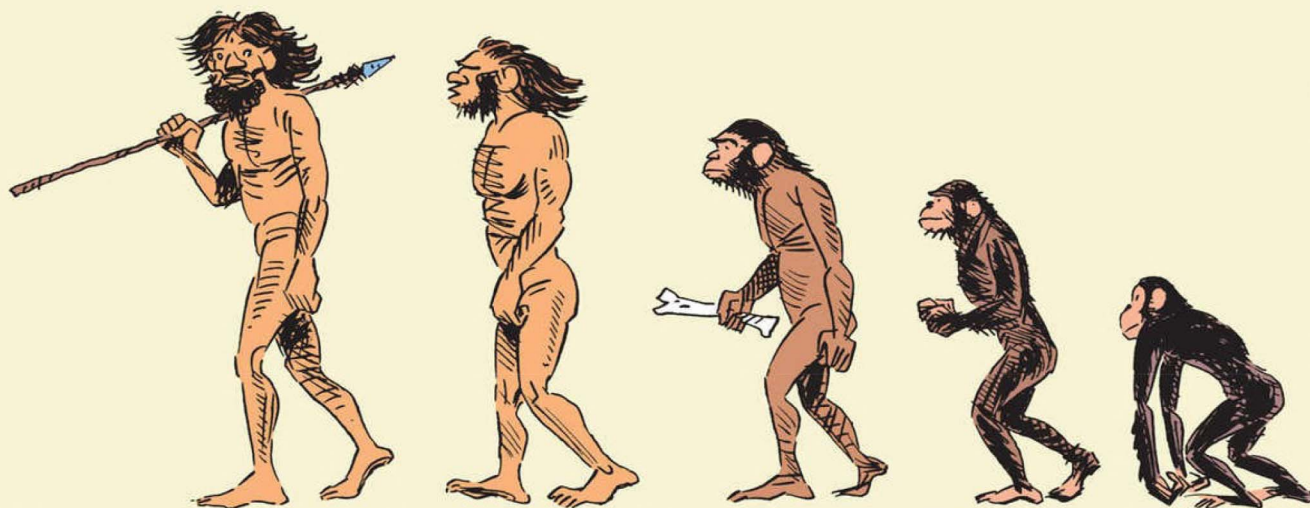




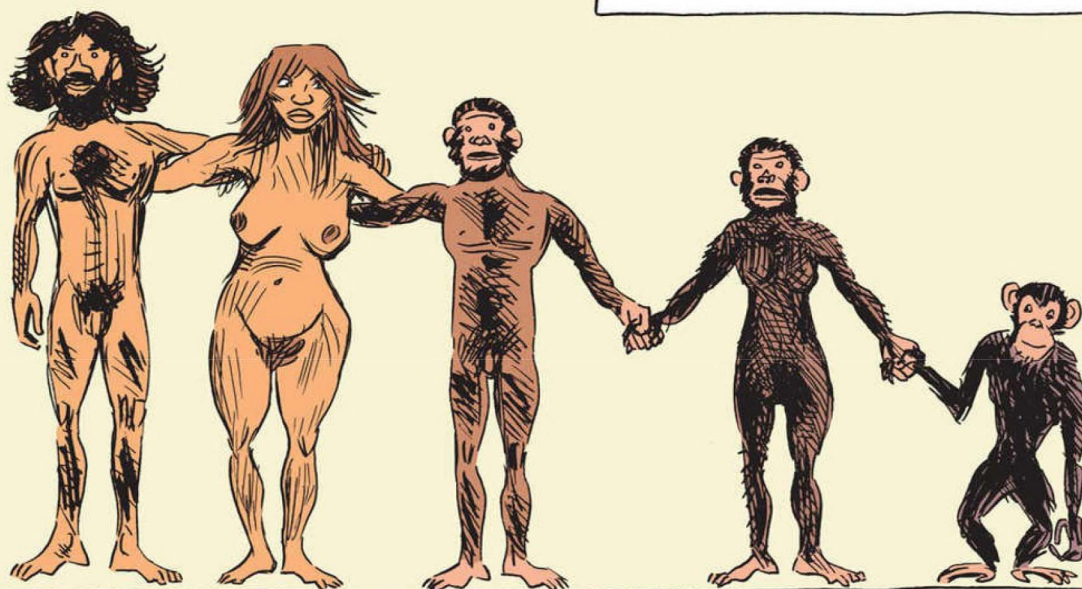
چه کسی برنده‌ی فصل ششم از فرگشت میشه! باشکوه‌ترین نمایش روی زمین!



این عکس معروف، خیلی گمراه کننده هستش. طوری نشون میده که انگار در هر زمان فقط یک گونه از انسان‌ها زندگی می‌کردن.



این می‌تونه به واقعیت نزدیک‌تر باشه

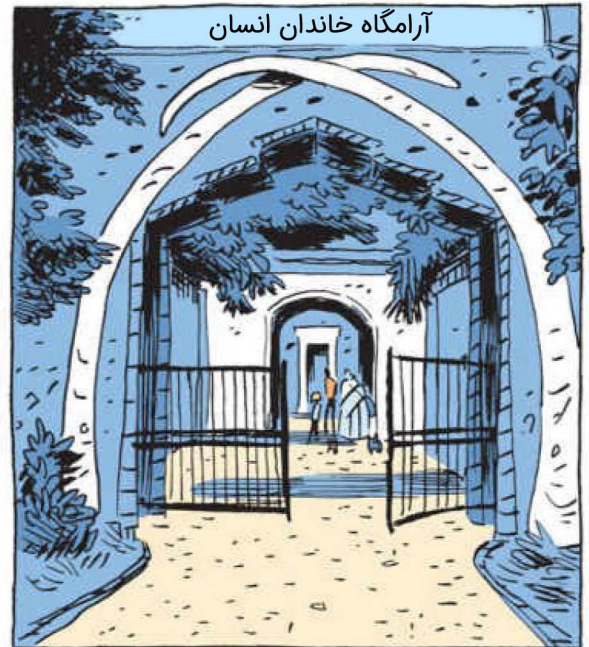


پس چه‌طور شد که فقط یک گونه از انسان‌ها الان زندگی می‌کنن؟

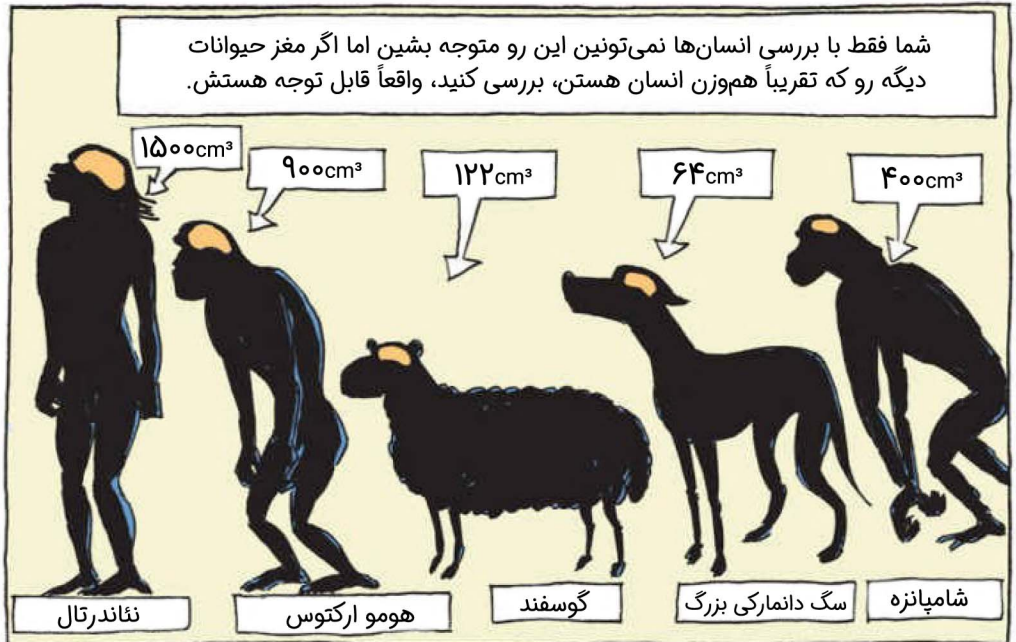
خیلی عجیبه... شاید هم مشکوک باشه. ما انسان‌های خردمند با این موضوع که تنها گونه‌ی باقیمانده هستیم، خیلی راحتیم...

شاید دلایل خوبی داریم که خاطرات برادرها و خواهرهامون رو سرکوب کنیم.





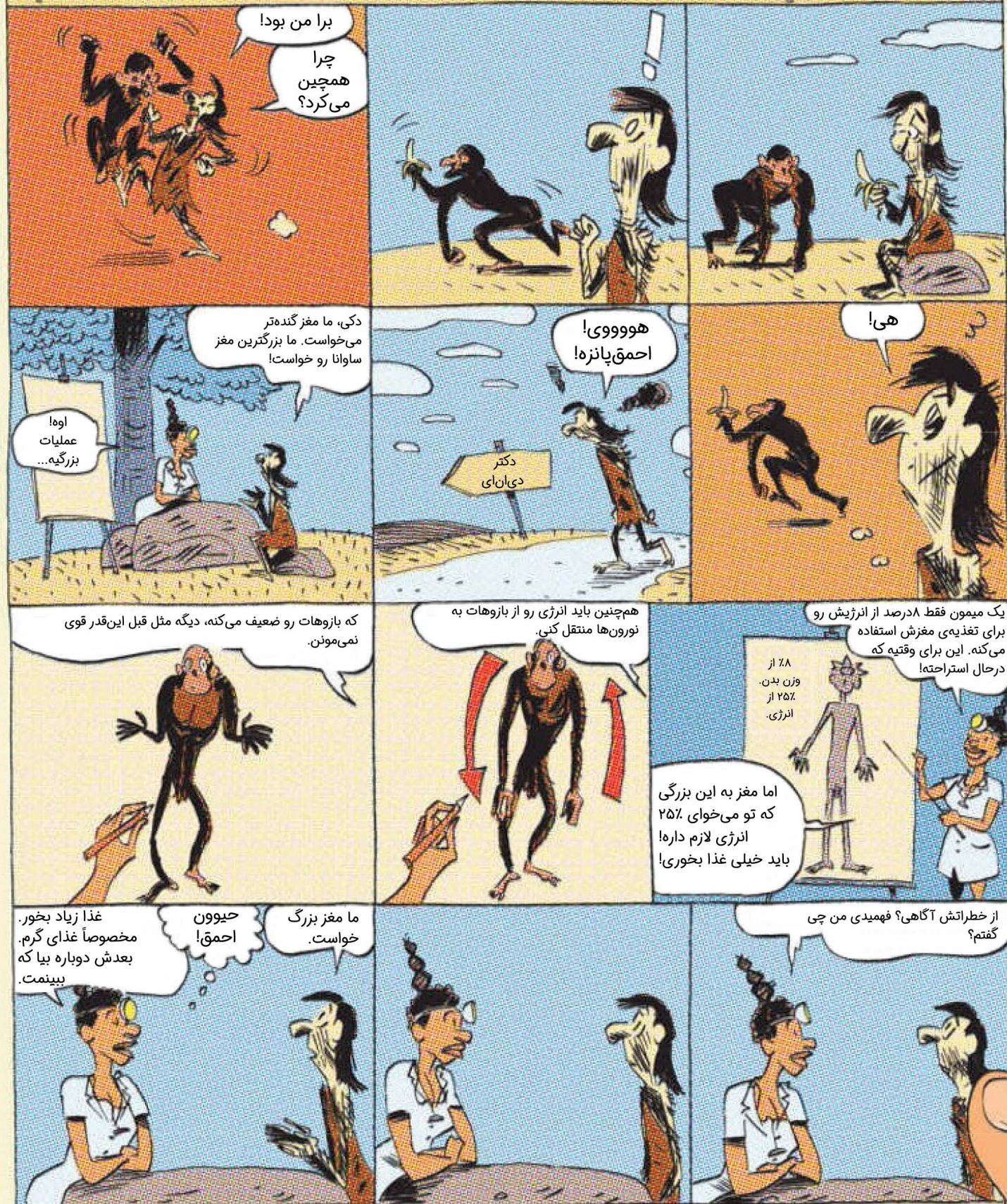






# بیل ماقبل تاریخ

Dynamic\_M1nd





# فکر کردن مجانی نیست!



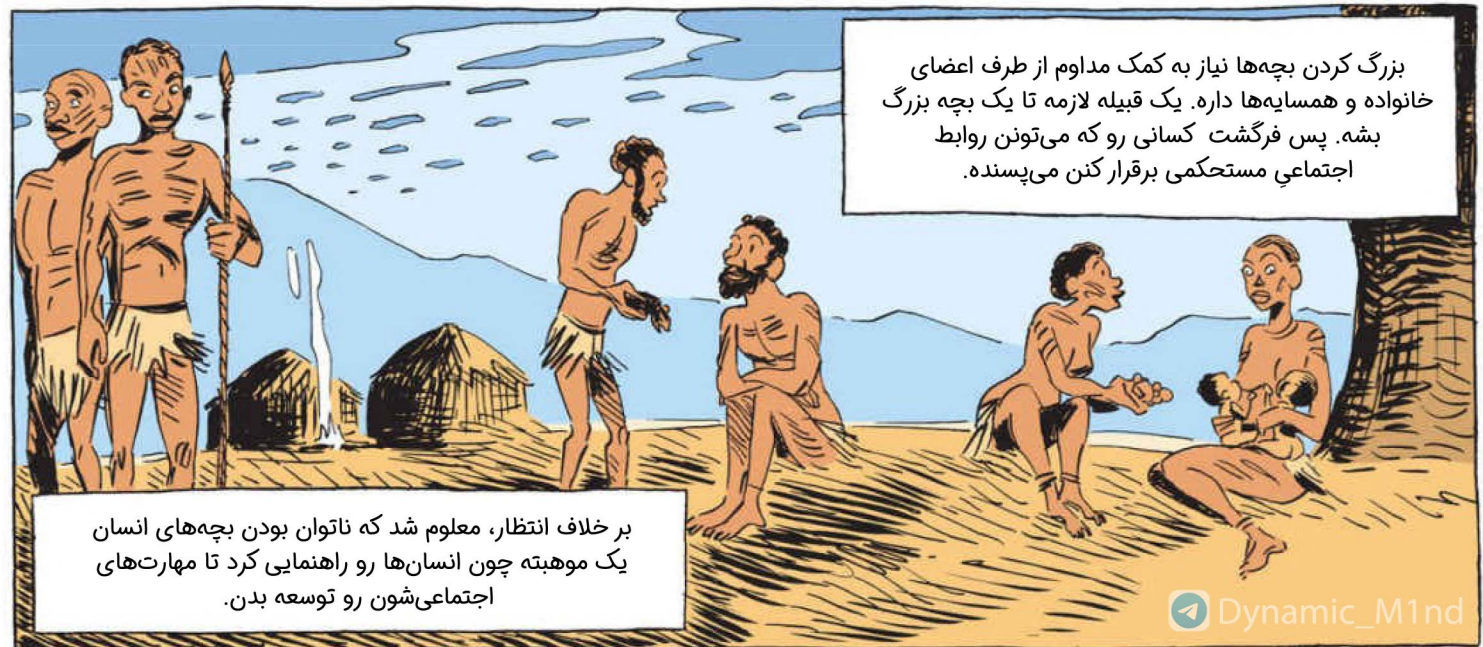
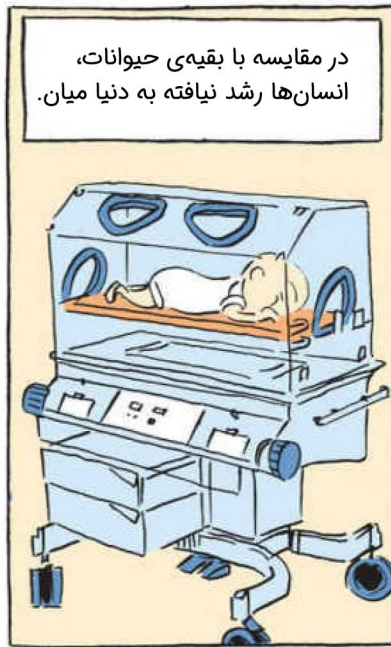
















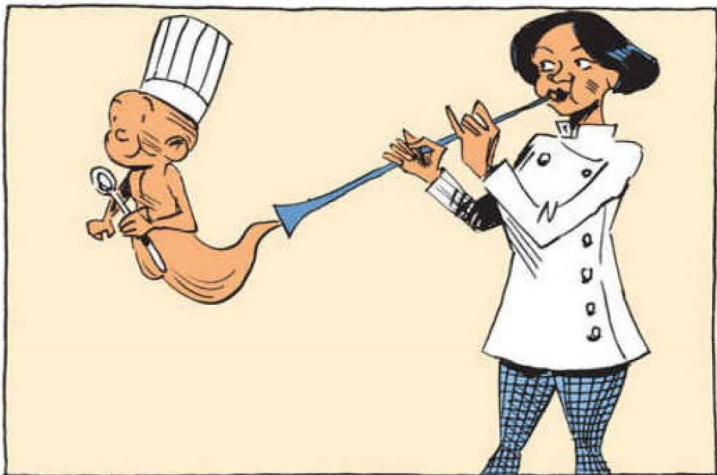
هر تلاشی برای تغییرشون می‌تونه روی اون‌ها خراش بندازه یا بشکونتشون.



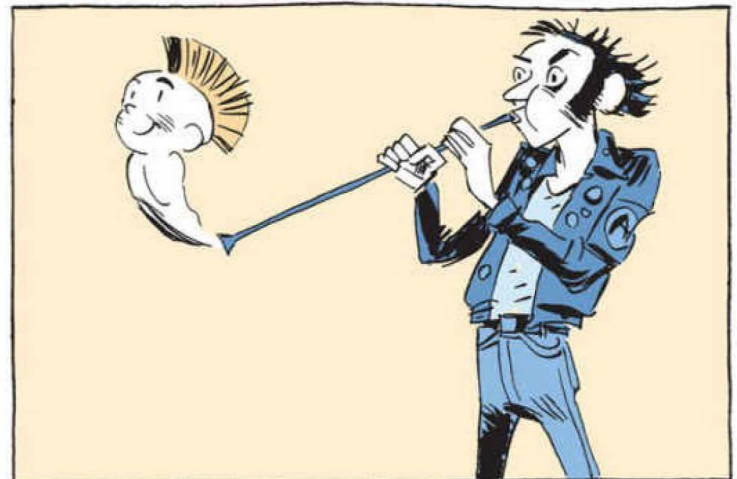
بچه‌های بیشتر پستانداران از رجم بیرون میان مثل لعاب سفالی‌ای که از کوره بیرون میاد.



انسان‌ها از رجم بیرون میان مثل شیشه‌ی ذوب شده و می‌تونن با آزادی عملی شگفت‌انگیز پیچ‌وتاب داده بشن، کش بیان و شکل بگیرن.

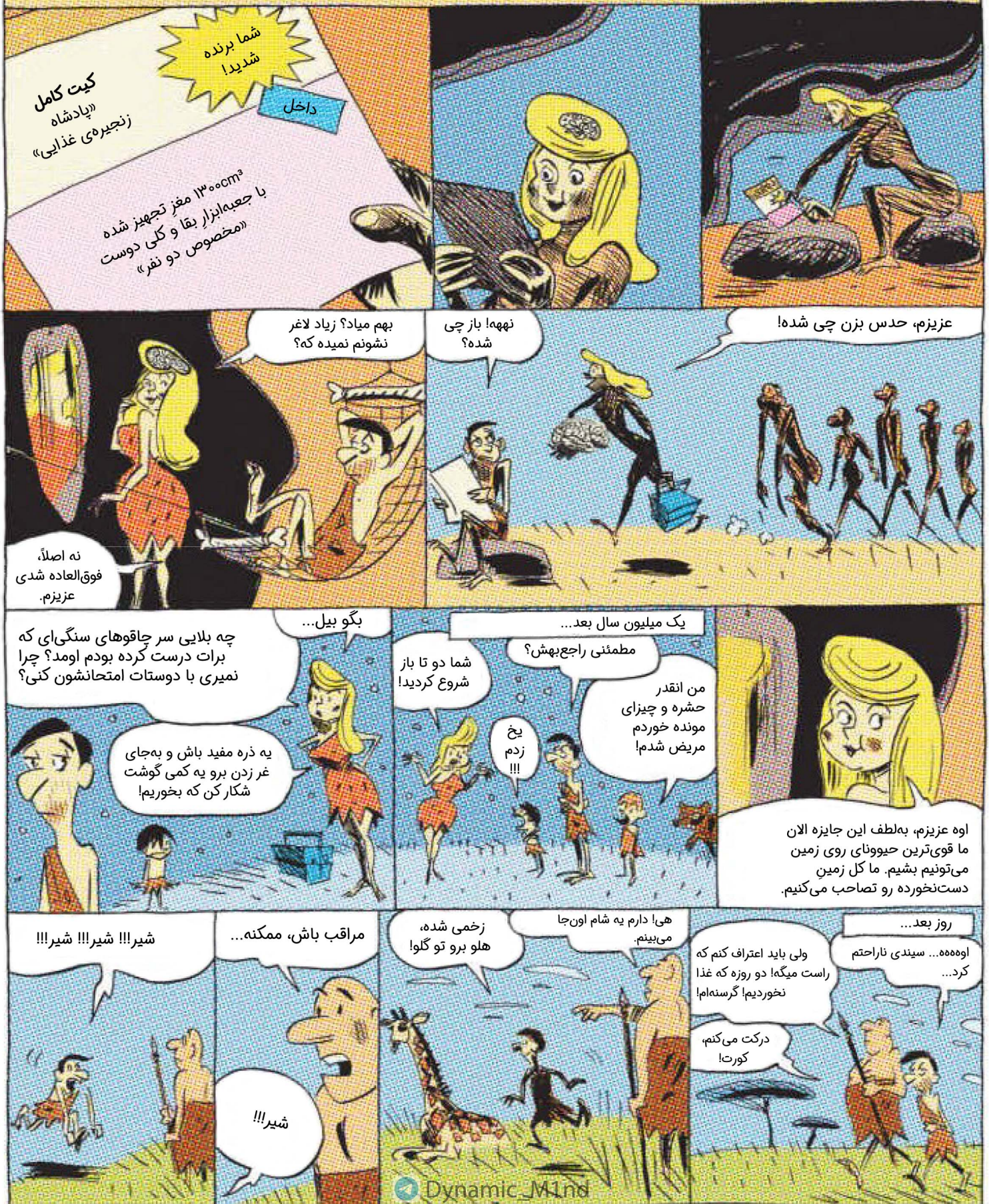


فرض ما اینه که، مغزهای بزرگ، استفاده از ابزار، قابلیت فوق‌العاده‌ی یادگیری و ساختارهای اجتماعی پیچیده، مزیت‌های بزرگی هستن اما انسان‌ها دو میلیون ساله که از این مزایا لذت بردن و هنوز ما موجوداتی در حاشیه و ضعیف هستیم.





# بیل ما قبل تاریخ

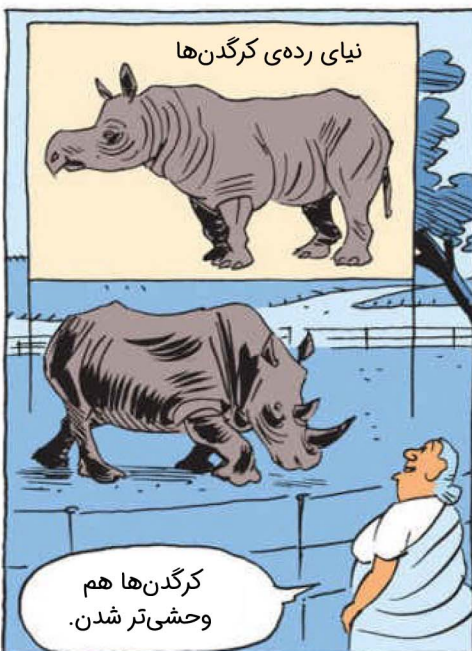
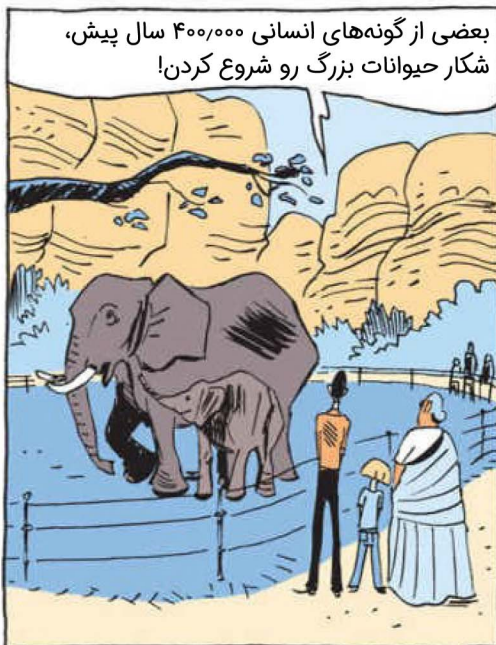




# سیندی جایزه رو می‌بره!













# شعله رو روشن کن!

شعلہ‌ی روزانہ!™

(ب) اصطکاکی

An illustration showing two hands, one from the left and one from the right, rubbing two sticks together to create a fire. The hands are depicted in a simple, cartoonish style. Below the hands, there is a pile of sticks, suggesting the material used for the fire. The background is a light blue grid pattern.

(الف) سایشی

A diagram showing a hand holding a vertical rod over a pool of water. The rod is being moved up and down, creating ripples in the water. This illustrates the concept of erosion.

منتظر آتشی تصادفی  
رعدوبرق نباشید. یاد  
بگیرید چطور آتش  
درست کنید!

روشتون رو انتخاب  
کنید.

من شعلهی روزانه<sup>۳۳</sup> رو انتخاب کردم  
و زندگیم رو عوض کرده!

(۲) خونه‌ی گرم و نرم

(۳) موثر در جلوگیری از مهمون‌های ناخواسته!

دمپایی‌های  
لعنتیم کو؟

اینجاست،  
زیر کانایه!

ارم  
میزنم!

آخى...

۵) آخرین ولی نه کمترین... وسیله‌ای برای آسپزخانه! آتش میتونه به تله بندازه (چه کوچولوها رو چه بزرگ‌ها رو)، و می‌تونه حیوانات دست‌نیافتنی رو به یک استیک خوشمزه تبدیل کنه!

(۴) دارای حالت مناسبت‌های خاص

تولللدت مباللارک!

فکر کنم ادامه‌ی  
نمایشگاه از  
این طرفه!

جایزه‌ی ویژه‌ی عصر حجر! وقتی که آتش خاموش شد از غذای گرم‌تون لذت ببرید، گوشت، آجیل و سیب‌زمینی بو داده... هممم... واقعاً خوشمزه شده!

بله من انتخابم

بروشور ۱

«طرز تهیه‌ی آتش  
با سایش»

بعلاوه‌ی هدیه‌ی  
اولین خرید

شعله‌ی روزانه

۲ بروشور

«طرز تهیه‌ی آتش  
با اصطکاک»

بعلاوه‌ی هدیه‌ی  
اولین خرید

هستش و یک بروشور می‌خوام.

نام

آدرس





از اینکه هر روز گوشت و سبزیجات خام بجوین خسته شدین؟  
به خاطر اینکه بیشتر خون بدنتون در شکمتون جریان داره و  
نمی‌ذاره درست فکر کنید، ناامید شدین؟ روده‌هاتون پر از انگل  
شده؟ پخت‌وپز رو امتحان کنید!

آشپزی با آتش  
زندگیم رو عوض کرد!

## روشی جدید و راحت از انسان غذاشناس

از وقتی که به  
پخت‌وپز عادت کردم،  
یک آدم جدید شدم!



بعد

قبل



با رژیم آتش، روش جدید و آسون رژیم انسان غذاشناس<sup>\*</sup>، یعنی پخت‌وپز،  
شیمی غذاتون و بیولوژی بدنتون رو دگرگون می‌کنه!

### ۶ مزیت خاص برای لذت بردن خانواده!

طبق گفته‌ی متخصص ما، خانم آن گینس،  
پخت غذا باعث کوچک‌تر شدن دندان‌ها  
و روده‌هاتون، و بزرگ‌تر شدن مغزتون میشه.

روده‌های دراز و مغزهای بزرگ انرژی  
زیادی لازم دارن، سخته که دوتا شون رو  
با هم داشته باشی! با کوچک‌تر کردن دستگاه  
گوارش و کم کردن انرژی‌ای که لازم  
داره، غذای پخته بهتون یک  
مغز درشت می‌ده!<sup>\*</sup>



۱ غذاهای بیشتری هضم کنید!  
(گندم، برنج، سیب‌زمینی...)



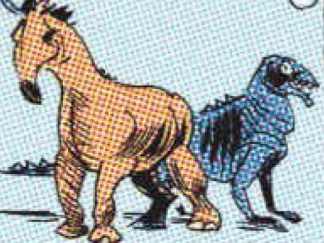
۲ ساختار طبیعی قوی داشته باشید!  
(پختن، انگل‌ها و میکروب‌ها رو از  
بین می‌بره!)



۴ مزه‌های جدید رو کشف کنید!  
(میوه‌ها، دانه‌ها، حشرات و حیوانات  
مرده چه طعم خوشمزه‌ای دارن!  
چقدر لذیذ!)



۵ وعده‌های غذایی متفاوت!



۶ صرفه‌جویی در زمان!



۳ از هضم راحت غذا لذت ببرید!  
(غذاتون رو در یک ساعت بخورید  
به جای پنج ساعتی که برای  
شامپانزه طول می‌کشه!)



\* فقط مخصوص نئاندرتال‌ها  
و انسان خردمند.



تقریباً تمامی حیوانات برای داشتن قدرت به بدنشون، قوی بودن عضلاتشون، اندازه‌ی دندان‌هاشون و به عریض بودن بال‌هاشون وابسته هستن.

تبلیغ به یکی از مزیت‌ها اشاره نکرد- آتش عامل بزرگترین جدایی بین انسان و حیوانات دیگه شد.

بعضی از حیوانات می‌تونن باد و جریان‌ها رو مهار کنن ولی نمی‌تونن این نیروهای طبیعی رو تحت کنترل دربیارن و همیشه به‌خاطر فیزیک بدنشون محدودن.

وقتی انسان‌ها کنترل آتش رو اهل‌ی کردن، اون‌ها کنترل یک نیروی بالقوه‌ی نامحدود و قابل کنترل رو کسب کردن. انسان‌ها می‌تونستن انتخاب کنن که کی و کجا آتش استفاده کنن و برای هرچند بار که می‌خواستن آتش استفاده کنن.

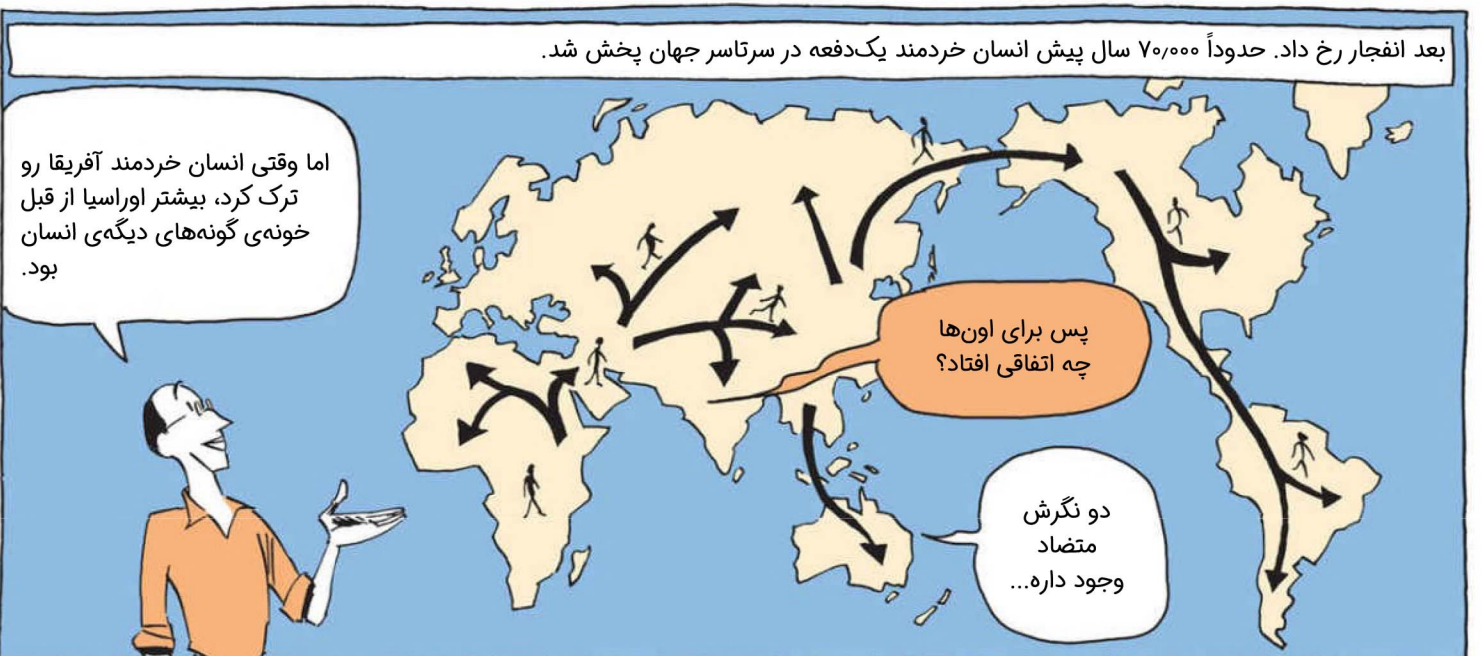
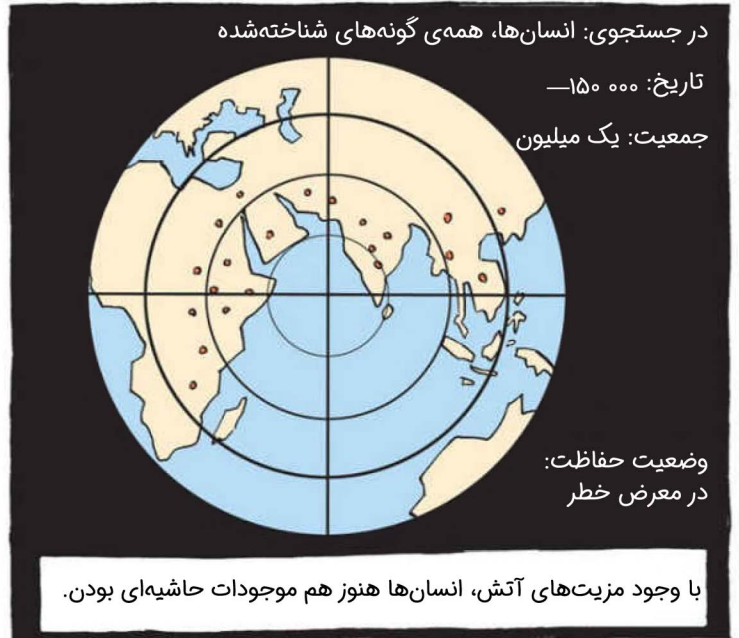
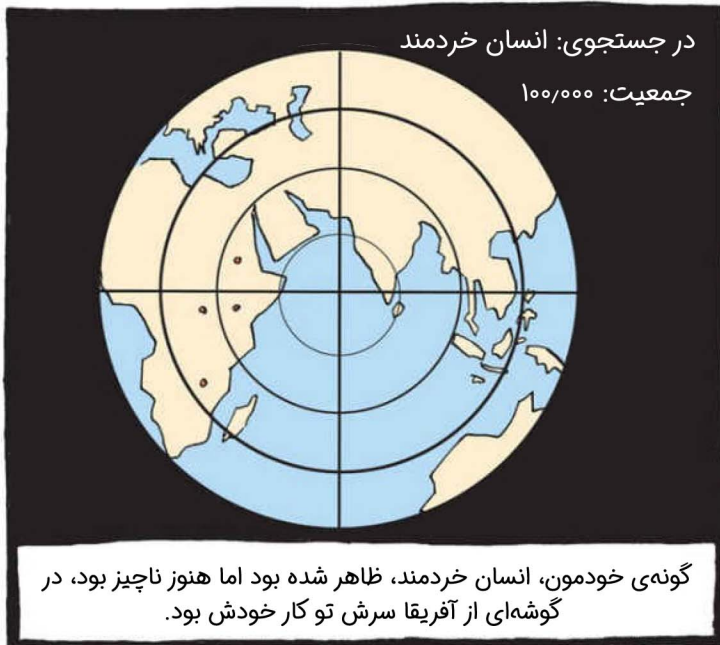
مثلاً عقاب‌ها: اون‌ها ستون‌های حرارتی رو شناسایی می‌کنن و بال‌های بزرگشون رو باز می‌کنن تا هوای گرم به‌سمت بالا بپرتشون.

مهم‌تر این‌که، قدرت آتش توسط محدودیت بدنی انسان، محدود نبود. یک انسان می‌تونست با یک سنگ‌چخماق در عرض چند ساعت یک جنگل رو بسوزونه.

اهلی کردن آتش نشانه‌ی چیزهایی در شرف اتفاق بود. اولین قدم مهم در راه بمب اتم...

اما عقاب‌ها نمی‌تونن روی محل ستون‌های حرارتی کنترل داشته باشن و اندازه‌ی بال‌هاشون تعیین می‌کنه که چقدر بالاتر می‌تونن حمل بشن.







# تئوری پیوند نژادهای مختلف

داستانی شگفت‌انگیز از جذابیت،  
رابطه‌ی جنسی و درهم آمیختن.



وقتی انسان‌های خردمند به اروپا و خاورمیانه رسیدن، با نئاندرتال‌ها ملاقات کردن.



انسان‌های خردمند مهاجرانی از آفریقا بودن که در سراسر دنیا پخش شدن و با بقیه‌ی جمعیت‌های انسانی رابطه‌ی دوستی برقرار کردن. انسان‌های امروزی حاصل این همزیستی هستن.



باستان‌شناسان استخوان نئاندرتال‌هایی رو کشف کردن که سال‌ها معول زندگی کرده بودن. واضحه که نئاندرتال‌ها به مریض‌ها و معول‌ها اهمیت می‌دادن.



نئاندرتال‌ها اغلب به عنوان کهن‌الگویی بی‌رحمانه و غارنشینان احمق تصویر شدن، اما شواهد تازه این تصویر رو عوض کرده.



بله، برامون خوبه. ما هیچوقت دوست نداشتیم موهای زن‌ها رو بگیریم و بکشونیمشون رو زمین. در ضمن ما همجنسگرا هستیم.

انسان خردمند  
انسان ارکتوس  
(راست قامت)



همین‌طور وقتی انسان خردمند به شرق آسیا رسید، اون‌ها با ارکتوس‌های محلی پیوند نژادی برقرار کردن، پس بعضی از انسان‌های مدرن، ترکیبی از انسان خردمند و ارکتوس هستن.

از نظر تئوری پیوند نژادی، وقتی انسان‌های خردمند در سرزمین نئاندرتال‌ها پخش شدن، اون‌ها پیوند نژادی برقرار کردن تا وقتی که جمعیتشون در هم ادغام شد. اگر این حالت باشه، اوراسیایی‌های امروز انسان خردمند نیستن و ترکیبی از نئاندرتال‌ها و انسان خردمندن.

انسان نئاندرتال  
انسان خردمند



دوست‌پسر جدید دایانا رو دیدی؟  
یک نئاندرتاله، خود نئاندرتال!





# تئوری جایگزینی

داستانی وحشتناک از ناسازگاری، انقلاب و نسل‌کشی.

اون‌ها تمایل جنسی کمی می‌تونستن به هم داشته باشن.



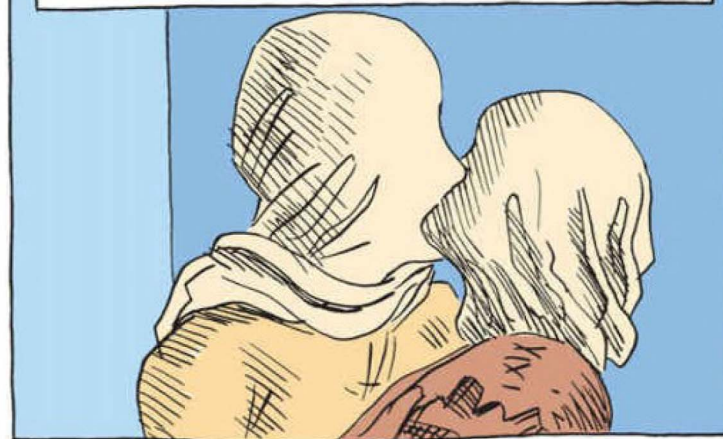
این تئوری تایید می‌کنه که انسان‌های خردمند از نظر ساختمان بدنی با بقیه‌ی گونه‌ها متفاوت بوده و به احتمال زیاد عادات جفت‌گیری متفاوتی داشته. حتی بوی بدنش هم متفاوت بوده...



هر دو جمعیت کاملاً جدا از هم موندن و وقتی که نئاندرتال‌ها مردن، یا کشته شدن، ژن‌هاشون هم باهاشون مرد.



حتی اگر رومئوی نئاندرتالی و ژولیت سپیثنی عاشق هم می‌شدن، نمی‌تونستن بچه‌های زادآوری داشته باشن، چون جدایی ژنتیکی هر دو جمعیت از قبل غیرقابل پیوند بود.



اگر این حالت باشه، رد تمام انسان‌های امروزی می‌تونه، منحصرأ به شرق آفریقا، ۷۰۰۰۰ سال قبل برسه. ما همه «انسان‌های خردمند خالصیم».



از نظر این تئوری، انسان‌های خردمند بدون پیوند نژادی، جایگزین تمام جمعیت‌های انسانی قبل شدن.







پروفسور ساراسواتی دید شما به این دو تئوری چی هست؟

موارد مهمی این جا مطرح هستن، جنیس.

آرژیا ساراسواتی  
انسان خردمند

معتاد جنسی  
یا  
قاتل سریالی؟



و این می‌تونه تایید کنه که تمایزهای نژادی، جزئی هستن.

کاملاً درسته!



اگر تئوری جایگزینی درست باشه، همه‌ی ۷.۶ میلیارد انسانی که امروز در زمین زندگی می‌کنن، تقریباً همه یک توشه‌ی ژنتیکی مشابه دارن-و از نظر فرگشتی، این زمان زیادی نیست.

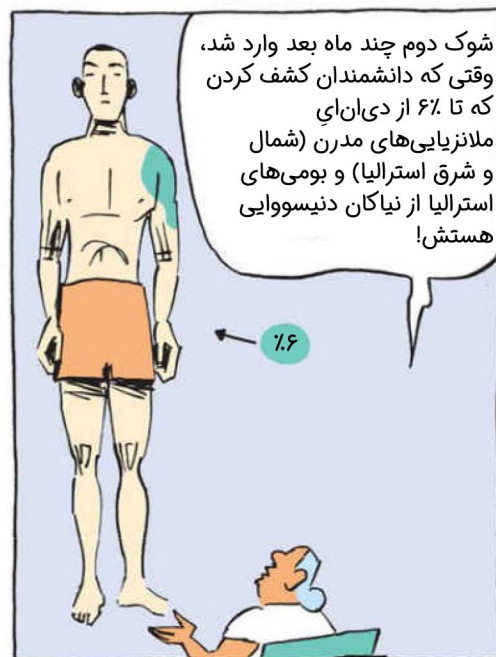


این مفهوم یک بمب سیاسی! می‌تونه مثل بمبی برای منفجر شدن تئوری‌های نژادپرستانه باشه!



اما اگر تئوری پیوند نژادی درست باشه، ممکنه تفاوت‌های ژنتیکی بین آفریقایی‌ها، اروپایی‌ها و آسیایی‌ها وجود داشته باشه که به صدها هزار سال قبل برمی‌گرده...











به نظر می‌رسد که حدود ۵۰/۰۰۰ سال قبل، انسان‌های خردمند، نئاندرتال‌ها و دنیسواوان در این نقطه‌ی مرزی قرار داشتن. اون‌ها تقریباً، نه کاملاً، گونه‌های جدایی بودن.



اگر وقت داشته باشیم، دوست دارم توضیح بدم که انسان خردمند چه‌طور از نئاندرتال‌ها و دنیسواواها خیلی متفاوت‌تر بوده، نه فقط از نظر ژنتیکی و فیزیکی، بلکه در توانایی‌های شناختی و اجتماعی...



این موضوعات شگفت‌انگیزه پروفسور، اما زمان برنامه تموم شده.

چه حیف...

خب، من موضوع رو جمعش می‌کنم با تکرار این که برای انسان خردمند و نئاندرتال ممکن بوده که در موارد نادر فرزند زادآور داشته باشن.

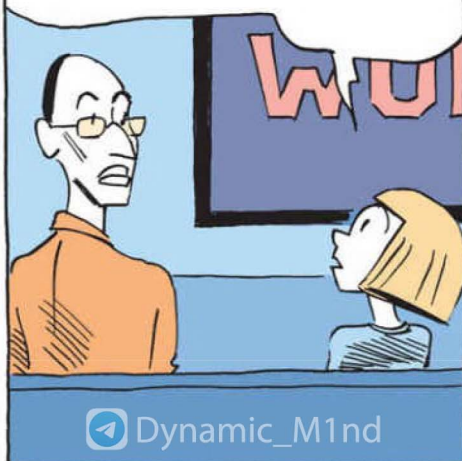


پس جمعیت ادغام نشد اما چند ژن خوش‌شانس نئاندرتالی تونستن با انسان خردمند سوار آسانسور زمان بشن.

ممنونم،  
پروفسور ساراسواتی!



اما اگر نئاندرتال‌ها، دنیسواواها و بقیه‌ی گونه‌های انسانی با هم ادغام نشدن، چه‌طور شد که ناپدید شدن؟



عجب  
معلم خفنیه!



...بگید که راجع بهش چی فکر می‌کنید!

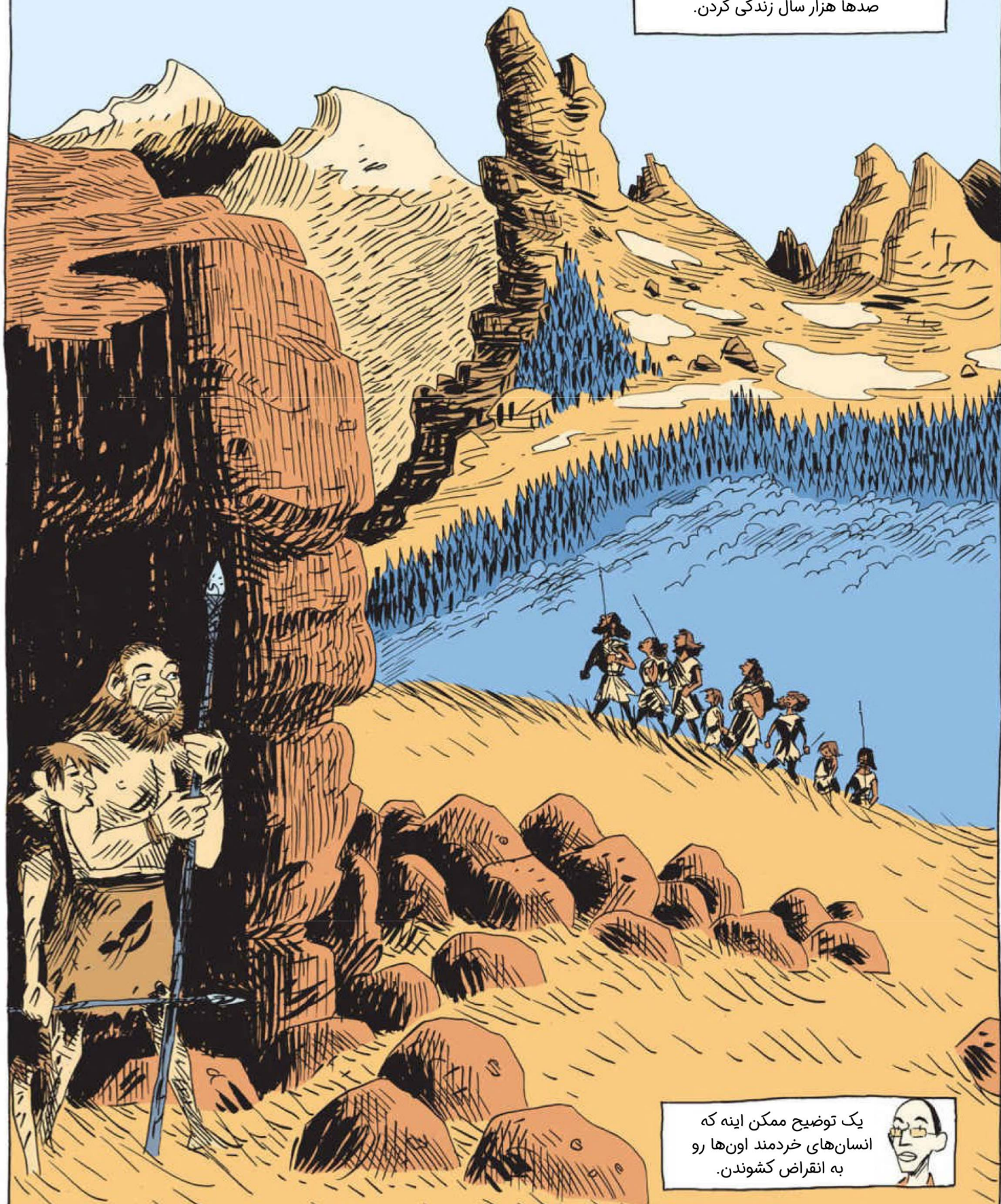
این موضوع، مضطرب‌کننده-و شاید هیجان‌آور-که فکر کنیم ما انسان‌های خردمند روزی می‌تونستیم با حیواناتی از گونه‌های مختلف رابطه‌ی جنسی برقرار کنیم و فرزند داشته باشیم.



اگر دوست دارید با یک نئاندرتال ازدواج کنید  
با ما تماس بگیرید و...



دره‌ای در بالکان، جایی که نئاندرتال‌ها برای  
صدها هزار سال زندگی کردن.



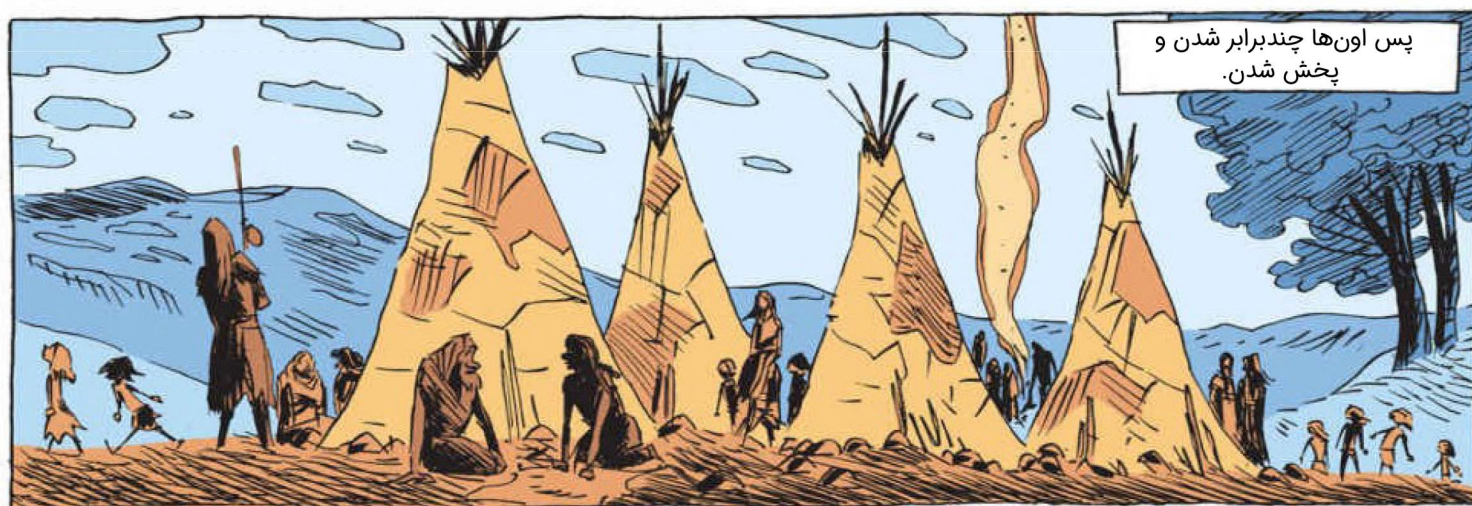
یک توضیح ممکن اینه که  
انسان‌های خردمند اون‌ها رو  
به انقراض کشوندن.







با تکنولوژی‌های برتر و مهارت‌های اجتماعی‌شون، انسان‌های خردمند شکارچی‌ها و خوراک‌جوه‌های کارآمدتری بودن.



پس اون‌ها چندبرابر شدن و پخش شدن.



شاید به‌جز یک یا دو نفر که به همسایه‌شون پیوستن.

هی، اینجا رو! این دو تا بچه رو پیدا کردم!



نئاندرتال‌های کمتر مدبر، متوجه شدن که تغذیه کردن برایشون سخت‌تر شده. جمعیتشون رفته رفته کم شد و به آرامی از بین رفتن.





تحمل از خصیصه‌های انسان خردمند نیست...



احتمال دیگه اینکه رقابت برای منابع، شعلهی خشونت و نسل‌کشی رو روشن کرد.



ممکنه که وقتی انسان خردمند با نئاندرتال‌ها مواجه شد، تاریخ شاهد اولین و مهم‌ترین پوشش پاکسازی قومی بوده باشه.



چرا باید انسان‌های خردمند باستانی تحمل بیشتری می‌داشتن؟



در زمان‌های مدرن، یک تفاوت کوچک در رنگ پوست، گویش یا دین می‌تونه باعث تسریع نابودی گروهی توسط گروه دیگه‌ای از انسان خردمند بشه.



تو انسان نیستی...

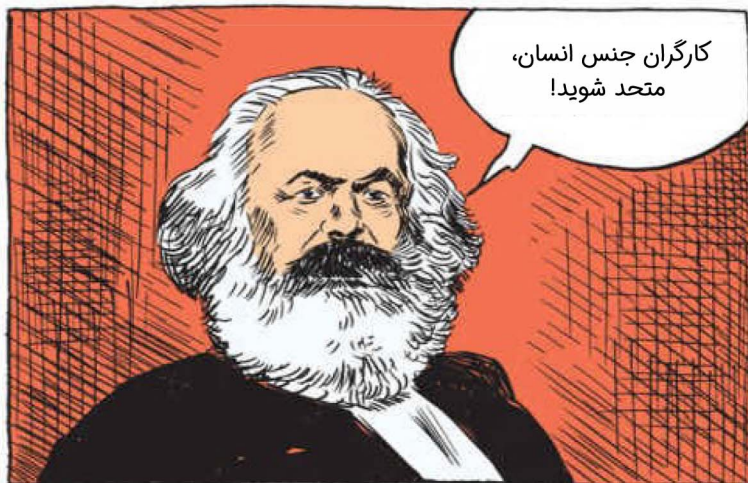
بهشت برای تو نیست!



کی میدونه که چه اتفاقاتی می‌افتاد اگر نئاندرتال‌ها و دنیسوها در کنار انسان خردمند زنده می‌موندن.



هر اتفاقی افتاد، نئاندرتال‌ها-در کنار بقیه‌ی گونه‌های انسانی-یکی از بزرگترین سوالات تاریخ «چی میشد اگه» رو مطرح کردن.



کارگران جنس انسان، متحد شوید!



ما از این حقیقت که بدیهیه تمام گونه‌های انسان‌ها برابر خلق شدن، نگهداری و محافظت می‌کنیم.



# سیاره‌ی میمون‌ها

در ۳۰/۰۰۰ سال گذشته، انسان خردمند  
انقدر به این عادت رشد کرده، رسیده  
که تنها گونه‌ی انسان هست که برای  
ما تصور احتمالات دیگه سخته.  
نداشتن هم‌نژاد باعث این انگاره میشه  
که ما اوج خلقت هستیم، با جدایی  
عظیم و پیوندناپذیر از بقیه‌ی حیوانات.

Dynamic\_M1nd

حتی امروز هم خیلی‌ها از  
باور کردنش امتناع می‌کنن.

ما هیچوقت  
اونجا، جا  
نمی‌شیم.

درست می‌گی باب،  
بیا بریم خونه...

وقتی چارلز داروین توضیح داد که انسان خردمند فقط  
نوعی از حیوان هست، مردم خشمگین شدن.

احتمالاً این دلیلی هست که نیاکان ما نتاندرتال‌ها رو از بین بردن. اون‌ها  
خیلی متشابه بودن که بشه ازش چشم‌پوشی کرد اما اونقدری متفاوت بودن  
که نشه تحملشون کرد.

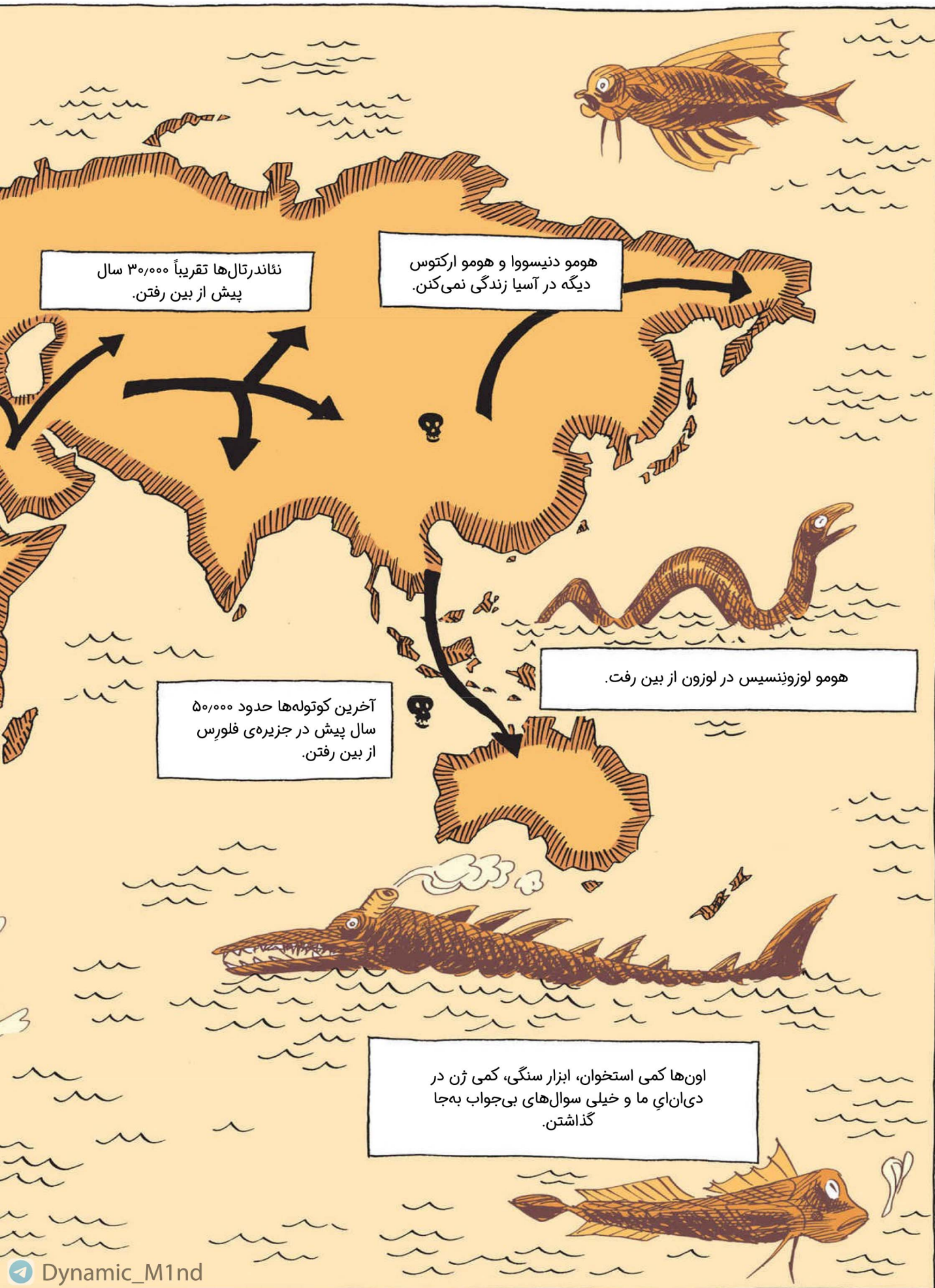
اگر نتاندرتال‌ها زنده می‌موندن،  
ما هنوز هم خودمون رو موجوداتی جدا می‌پنداشتیم؟



چه بخواهیم چه نخواهیم انسان خردمند رو  
باید سرزنش کرد، به محض این که به جای  
جدیدی می رسید، جمعیت انسان های بومی  
منقرض می شد.













چطور ابر-انسان خردمند ، گونه‌های  
دیگه رو به فراموشی سپرد؟



به زود در  
انسان خردمند

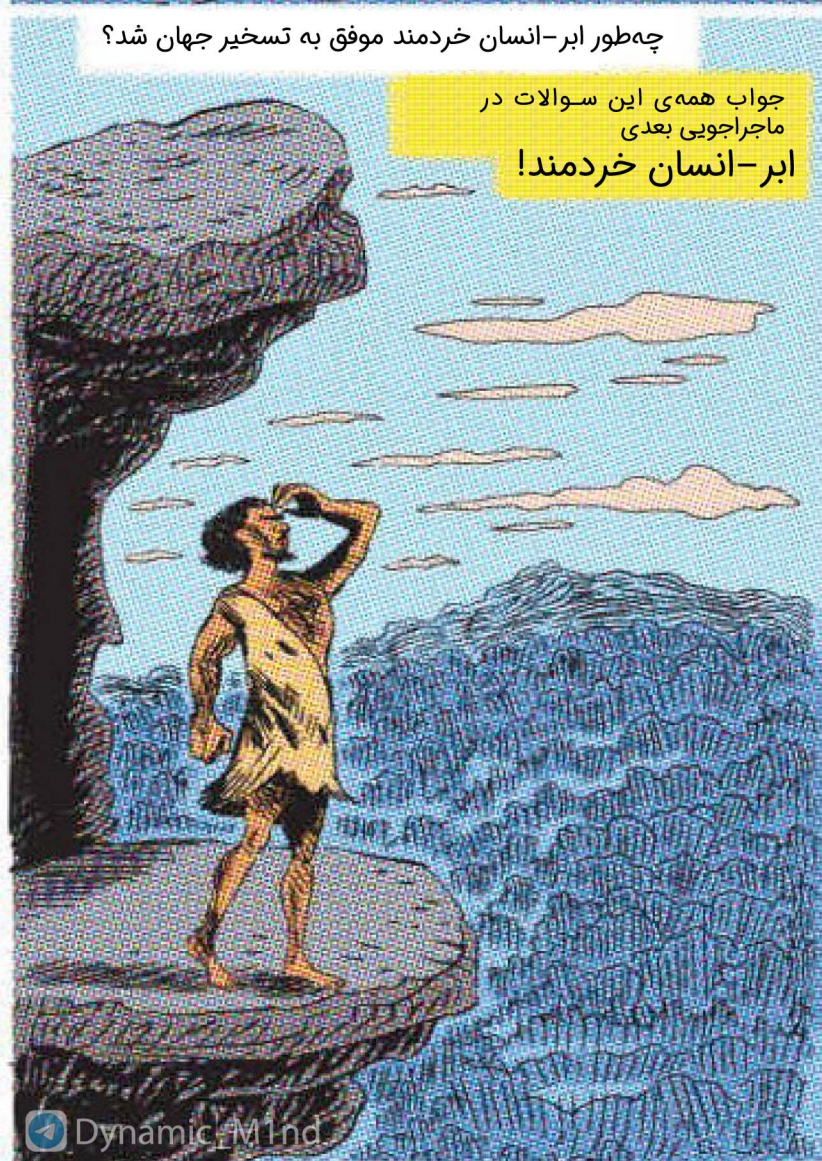
راز موفقیت انسان خردمند  
چی بود؟

ابر-  
انسان خردمند



چطور ابر-انسان خردمند موفق به تسخیر جهان شد؟

جواب همه‌ی این سوالات در  
ماجراجویی بعدی  
ابر-انسان خردمند!



انسان‌های خردمند چطور تونستن انقدر سریع در زیستگاه‌های  
دورافتاده‌ی زیادی مستقر بشن؟



چطور شد که نئاندرتال‌های عضلانی هم نتونستن از  
تهاجم اون‌ها زنده بمونن؟







استادانِ افسانه‌پردازی

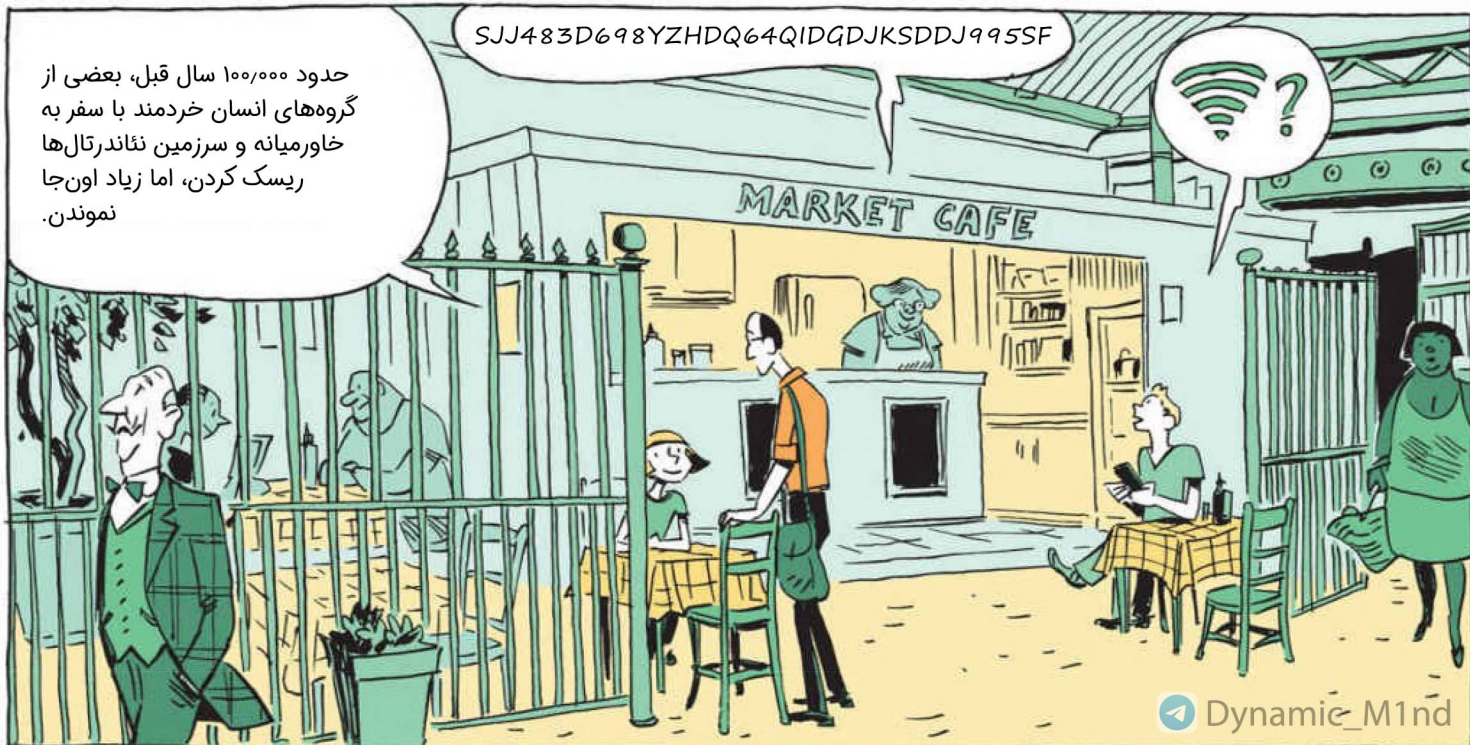






SJJ483D698YZHDQ64QIDQDJKSDDJ995SF

حدود ۱۰۰/۰۰۰ سال قبل، بعضی از گروه‌های انسان خردمند با سفر به خاورمیانه و سرزمین نئاندرتال‌ها ریسک کردن، اما زیاد اون‌جا نموندن.



Dynamic\_M1nd

ما مطمئن نیستیم. اما به هر دلیلی که بوده باشه، انسان‌های خردمند بالاخره عقب‌نشینی کردن و خاورمیانه رو به دست نئاندرتال‌ها سپردن.



چون نئاندرتال‌ها خیلی قوی بودن؟



SJJ483D6...

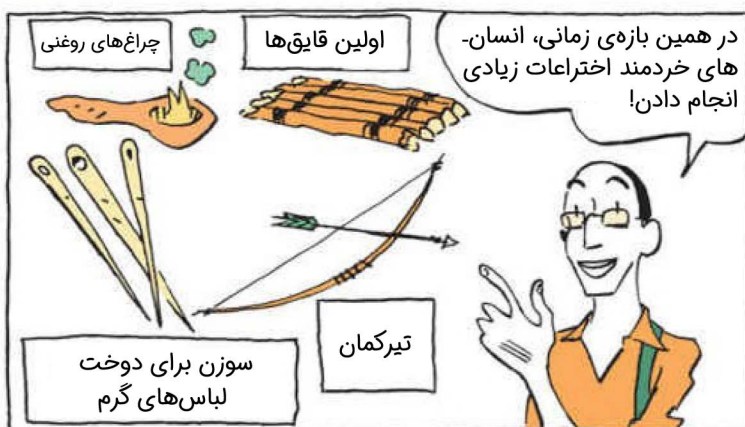
احتمالاً نمی‌تونستی که بهشون انگلیسی صحبت کردن رو یاد بدی یا عقاید تعصبی مسیحیت یا نظریه‌ی فرگشت رو.



این دستاورد بزرگی نبود! به دلیل اینکه بعضی از پژوهشگرها حدس می‌زنن که انسان‌های خردمند اون‌موقع هنوز خیلی با ما تفاوت داشتن. اون‌ها شبیه به ما بودن و مغزشونم به بزرگی مغز ما بود، ولی احتمالاً ساختار داخلی مغزشون متفاوت بوده.









دقیقاً چه اتفاقی افتاد که انسان خردمند رو وادار  
به شروع انجام همچین کارایی کرد؟



Dynamic\_Mind

بیشتر پژوهشگرها می‌گن دلیلش به فرگشت  
توانایی‌های شناختی انسان خردمند برمی‌گردد.



...هم‌چنین، اولین اشیائی که ما بهشون هنر یا جواهرات  
می‌گیم. و اولین مدارک واضح برای موجودیت دین، تجارت  
و قوانین پیچیده‌ی اجتماعی.



مجسمه‌ی عاجی از «مرد شیری» (یا «زن شیری»)  
که در اشتادل، آلمان پیدا شده. با تقریباً 32,000  
سال قدمت.





مخصوصاً توانایی برقراری ارتباط و کارکردن  
با همدیگر در تعداد زیاد. انسان خردمند  
همکاری رو بهتر از بقیه‌ی حیوانات یاد گرفت.

ولی مورچه‌ها و زنبورها هم همکاری می‌کنن!  
من یک پروژه در مدرسه دربارشون انجام دادم.



درست می‌گی! اما اون‌ها فقط با بستگان نزدیکشون  
همکاری می‌کنن و خیلی قابل تغییر نیستن.



اگر کندوی عسل تهدید بشه یا یک فرصت جدید  
پیش بیاد، زنبورها نمی‌تونن نظم کندوی عسل رو  
دوباره بازآفرینی کنن تا مشکلشون حل بشه.



برای مثال، اون‌ها نمی‌تونن ملکه رو بکشن  
و یک جمهوری تأسیس کنن.



چون همکاری بین شامپانزه‌ها بستگی به روابط  
شخصی نزدیک داره.



شامپانزه‌ها با غریبه‌ها همکاری نمی‌کنن.

همکاری گرگ‌ها و شامپانزه‌ها خیلی  
انعطاف‌پذیرتر از زنبورهاست، ولی در  
گروه‌های کوچک.



Dynamic\_M1nd





اما انسان‌های خردمند می‌تونن  
به هر طریقی با آدم‌های غریبه‌ی  
بی‌شماری همکاری کنن.







ساختار اجتماعی‌شان سلسله مراتبی هستش. عضو غالب گروه که اکثراً نر هست و اصطلاحاً بهش «نر آلفا» گفته می‌شه. بقیه‌ی شامپانزه‌ها اطاعتشون به مرد آلفا رو با تعظیم کردن جلوی اون نشون می‌دن.



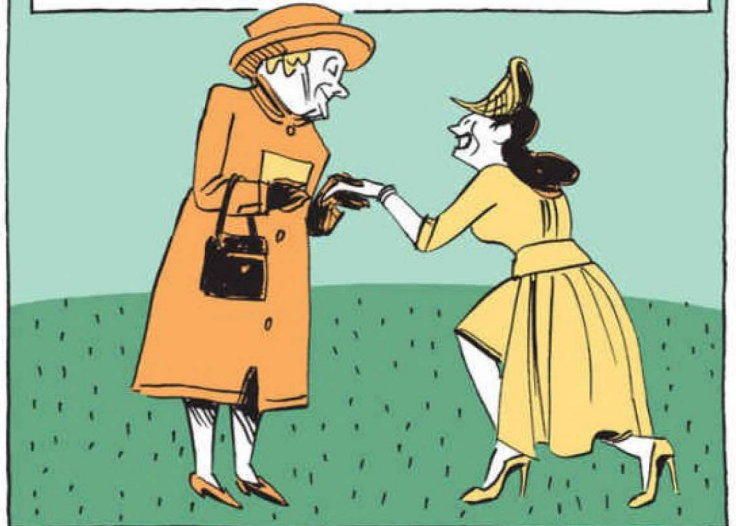
شامپانزه‌های عموزاده‌ی ما معمولاً در گروه‌های کوچک متشکل از چند ده نفر زندگی می‌کردن. اون‌ها روابط دوستانه‌ی نزدیک با هم تشکیل می‌دن. با هم شکار می‌کنن و با بابون‌ها، چیتاها و شامپانزه‌های دشمن، شونه به شونه‌ی هم می‌جنگن.



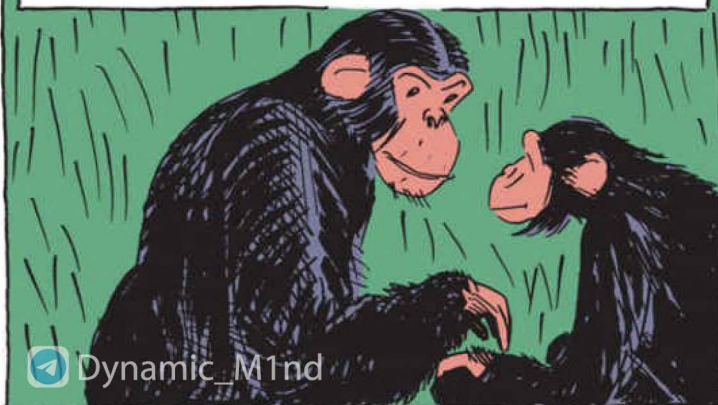
نر آلفا تلاش می‌کنه که هماهنگی اجتماعی رو بین افرادش حفظ کنه. وقتی دو نفر دعوا می‌کنن، اون دخالت می‌کنه و خشونت رو تموم می‌کنه.



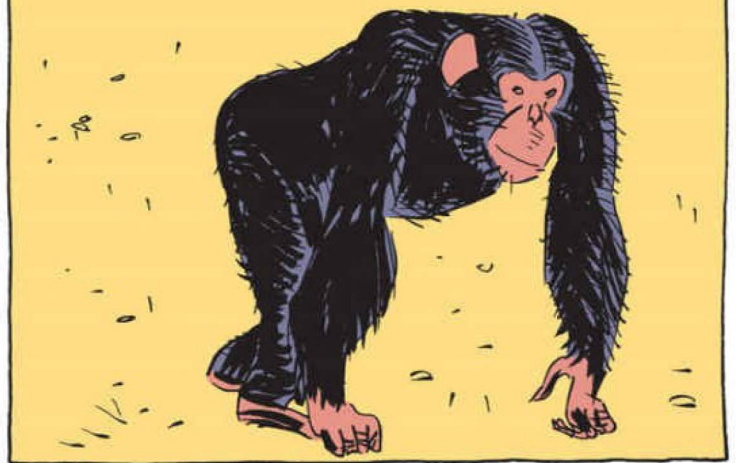
که بی‌شبهت نیست به انسان‌ها که جلوی ملکه زانو می‌زنن.



وقتی دو نر در حال رقابت برای جایگاه نر آلفا هستن معمولاً ائتلاف‌های بزرگی از حامیانشون چه زن و چه مرد درست می‌کنن. روابط بین اعضای ائتلاف بر اساس تماس‌های صمیمانه‌ی روزانه‌س-به-آغوش کشیدن، لمس کردن، بوسیدن، آراستن و علاقه‌مندی‌های مشترک.



می‌تونه خودخواه هم باشه. شاید مخصوصاً برای غذاهای ارزشمند انحصارطلبی کنه یا از جفت‌گیری نرهای سطح پایین‌تر با ماده‌ها جلوگیری کنه.

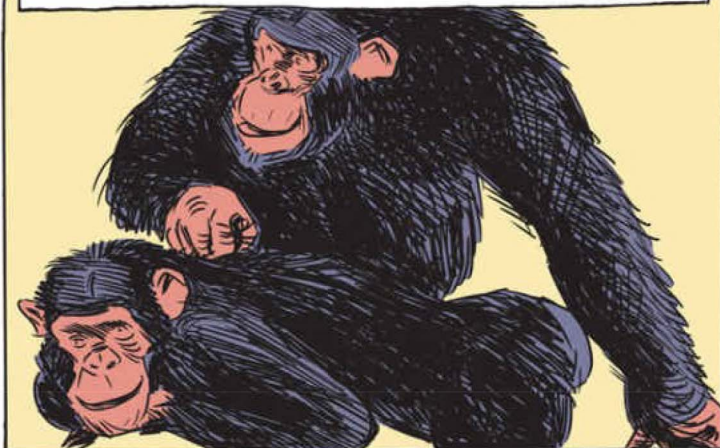




کمی شبیه انسان‌های سیاستمدار در کمپین‌های انتخاباتی‌شون که می‌گردن و با مردم دست می‌دن و بچه‌ها رو می‌بوسن...



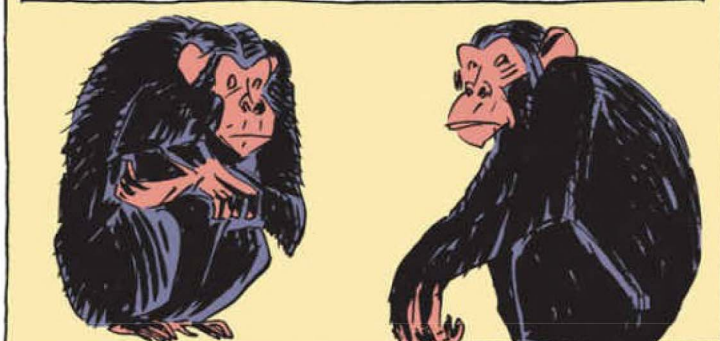
...مدعی‌های بالاترین جایگاه در گروه‌های شامپانزه هم خیلی به آغوش کشیدن، تظاهر به صمیمیت و بوسیدن بچه شامپانزه‌ها رو انجام می‌دن. معمولاً نر آلفا نه به خاطر قوی هیکل بودنش، به خاطر اینکه ائتلاف بزرگی رو رهبری می‌کنه، برنده‌ی مقامش می‌شه.



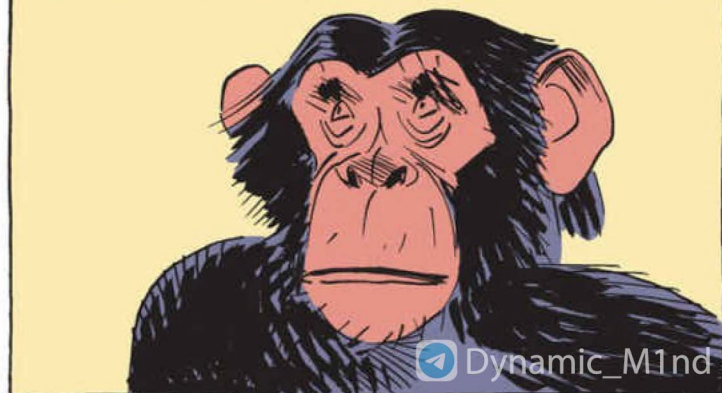
همچنین این موقعیت‌ها نقش مرکزی در فعالیت‌های روزانه داره. اعضای ائتلاف بیشتر با هم وقت می‌گذرونن، غذا به اشتراک می‌ذارن و به همدیگه کمک می‌کنن.



محدودیت‌های واضحی در اندازه‌ی این گروه‌ها هست. برای گروهی که کار کنه، همه‌ی اعضا باید صمیمانه با هم آشنا باشن. دو شامپانزه که هیچ‌وقت همدیگر رو ندیدن، نمی‌تونن به هم اعتماد کنن، آیا کمک کردن به هم ارزشش رو داره و کدوم یکی از اون‌ها جایگاه بالاتری داره.



در شرایط طبیعی، یک گروه شامپانزه‌ی معمولی احتمالاً بین ۲۰ تا ۵۰ نفره. هر چقدر گروه بزرگ‌تر بشه، قوانین اجتماعی متزلزل‌تر میشه که بالاخره جدا شدن بعضی از حیوانات و تشکیل نیروهای جدا شده منجر میشه.



جانورشناس‌ها فقط تعداد انگشت‌شماری گروه بزرگ‌تر از ۱۰۰ نفر دیدن. گروه‌های مجزا به ندرت همکاری می‌کردن و تمایل به رقابت کردن برای غذا و قلمرو داشتن. پژوهشگرها زدخوردهای طولانی مدتی رو بین گروه‌ها ثبت کردن. حتی یک مورد «نسل‌کشی» که یک گروه به‌طور سیستماتیک، بیشتر اعضای گروه همسایه‌شون رو سلاخی کردن.



Dynamic\_M1nd



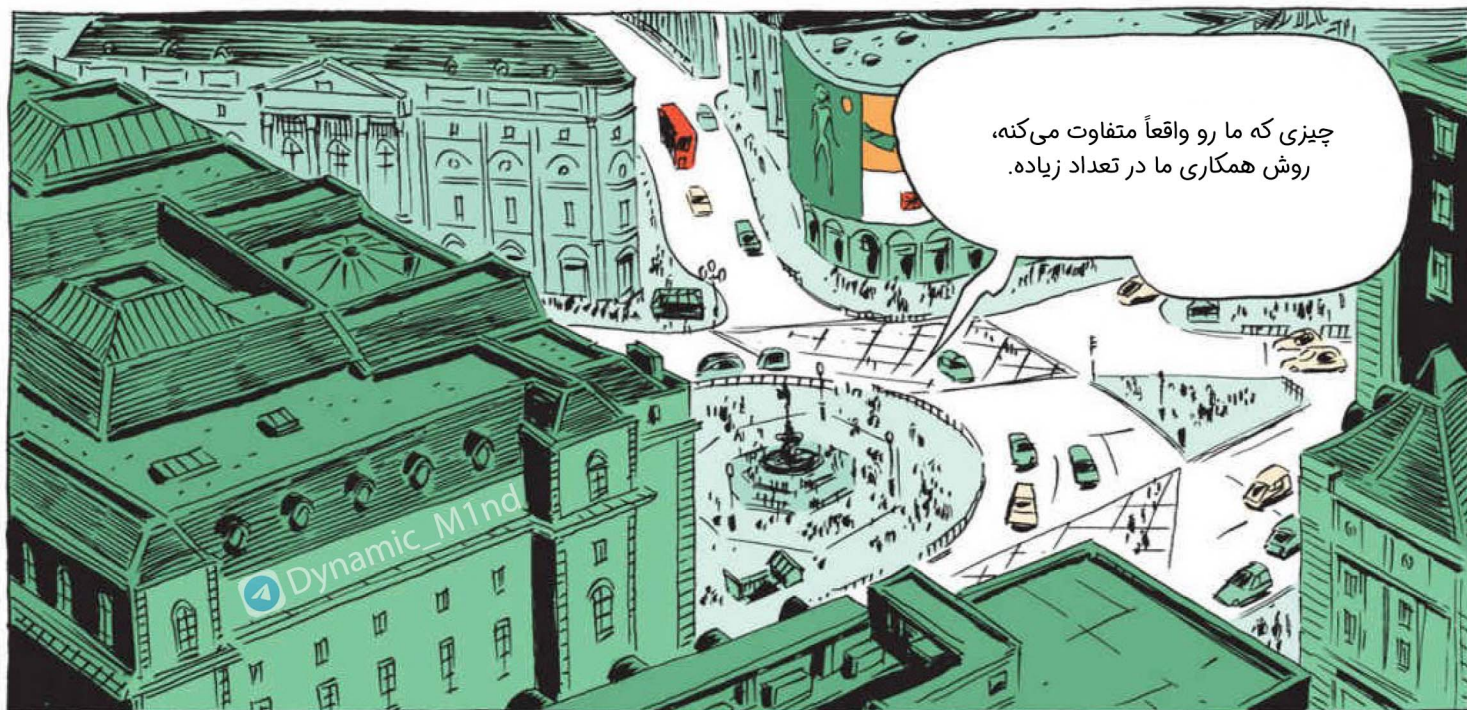
اما گشتن به دنبال تفاوت بین انسان خردمند و بقیه‌ی حیوانات در سطح فردی یا خانوادگی بیهوده‌س.



انسان‌های باستانی خیلی شبیه شامپانزه‌ها بودن. حتی امروز ما انسان‌های خردمند هنوز شرم‌آورانه شبیه شامپانزه‌هاییم-چه به عنوان فرد، چه خانواده.



چیزی که ما رو واقعاً متفاوت می‌کنه، روش همکاری ما در تعداد زیاده.



تصور کن اگر سعی کنی یک دسته از هزاران شامپانزه رو در استادیوم ماراکانا، وال استریت، واتیکان و یا پارلمان بریتانیا جمع کنی، چه آشوبی میشه...





تفاوت اصلی بین ما و شامپانزه‌ها، چسب رازآلودیه که تعداد زیادی از افراد و خانواده‌ها و گروه‌ها رو به هم می‌چسبونه. این چسب ما رو فرمانرواهای جهان کرده.



ولی هزاران انسان خردمند به‌طور منظم در این مکان‌ها جمع میشن. با همدیگه می‌تونن سیستم‌های قانونی همکاری راه‌بندازن مثل شبکه‌های تجاری، جشن‌های بزرگ و موسسه‌های سیاسی.



البته که ما به مهارت‌های دیگه هم نیاز داشتیم، مثل درست کردن و استفاده از ابزار. اما حتی ساخت ابزار هم مرتبط با توانایی ما در همکاری انبوه بود.



...وقتی ۳۰/۰۰۰ سال پیش، تمام چیزی که داشتیم فقط این بود؟

نیزه‌ای با پیکان سنگی.  
توانایی: کشتن گورخر.



چطوره که ما امروز این رو داریم...

موشک ساتان ۲ که توانایی از بین بردن نیویورک یا موسکو رو داره.





آلبرت اینشتن در استفاده  
از دستاش در مقابل یک  
شکارگر-خوراک جوی  
باستانی اصلاً نزدیکش  
نبود.

آخ!

از نظر فیزیولوژیکی، استعداد ابزار  
ساختن موم در ۳۰/۰۰۰ سال گذشته  
پیشرفت چشمگیری نداشته.

جایزه  
نوبل

جایزه  
نوبل

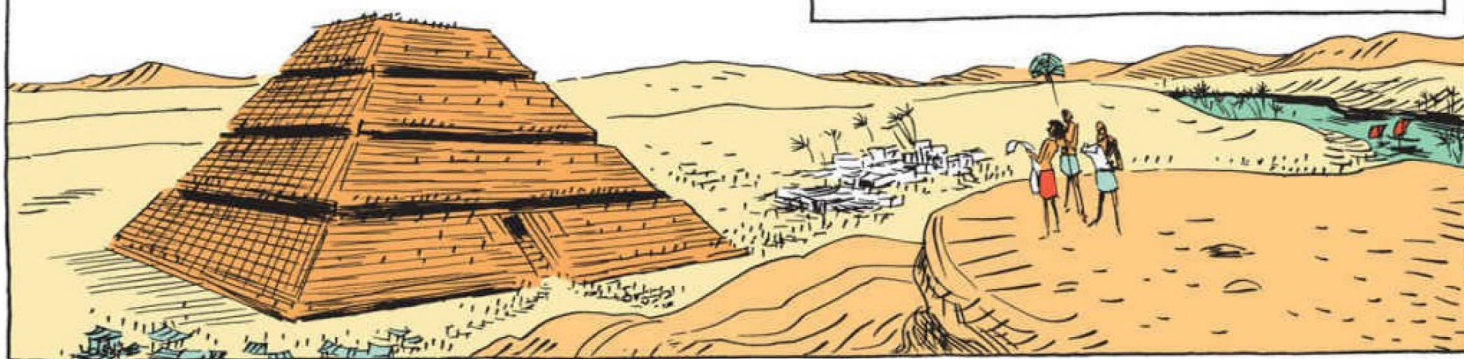
اما استعداد ما در همکاری با تعداد زیادی از غریبه‌ها،  
پیشرفت بسیار زیادی داشته. یک نفر می‌تونه یک  
سرنیزه‌ی سنگ‌چخماغی رو در چند دقیقه با کمک گرفتن  
از دوستان صمیمیش درست کنه.

ساخت یک کلاهک هسته‌ای مدرن، همکاری بین میلیون‌ها  
غریبه از سراسر دنیا رو نیاز داره-از افرادی که سنگ‌معدن اورانیم  
رو از اعماق زمین استخراج می‌کنن تا فیزیک‌دانان نظری که  
فرمول‌های ریاضی درباره‌ی واکنش‌های ذرات  
زیراتمی رو می‌نویسن.

$$R_{\text{th}} - \frac{2}{3} R_{\text{th}} = (2\pi G) T_{\text{th}}$$



تمام دستاوردهای بزرگ انسان خردمند-از ساخت اهرام  
ثلاثه تا فرود روی ماه-بر اساس همکاری در مقیاس بزرگ  
هستن.



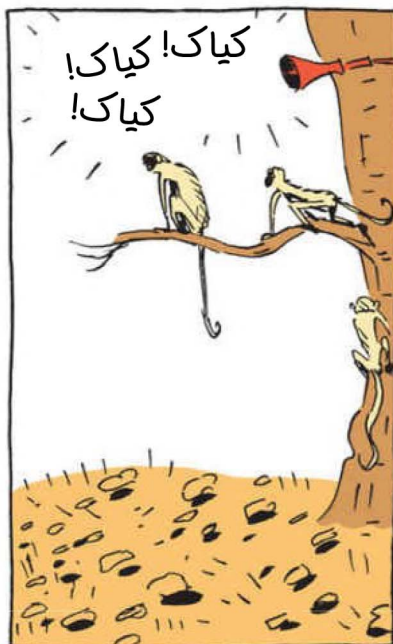






















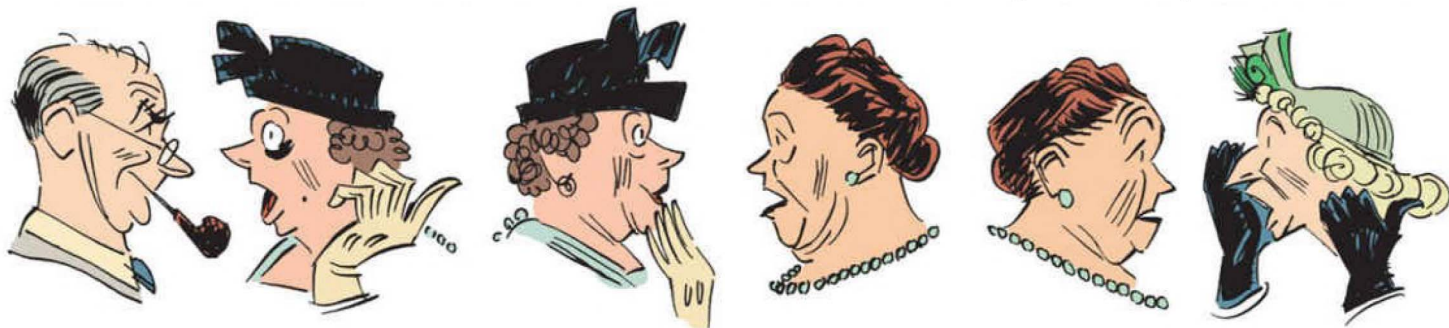








واقعاً فکر می‌کنید وقتی که پروفیسورهای تاریخ برای نهار که همدیگر رو می‌بینن در مورد دلایل شروع جنگ جهانی اول صحبت می‌کنن؟



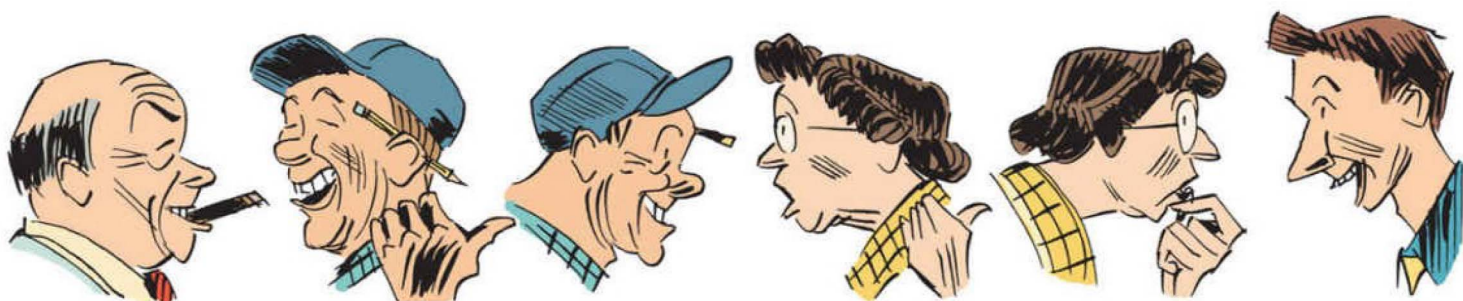
یا فیزیکدان‌های هسته‌ای موقع استراحتشون در کنفرانس‌های علمی، درباره‌ی کوارک‌ها صحبت می‌کنن؟



اون‌ها به احتمال بسیار زیادی دارن درباره‌ی پروفیسوری که شوهرش رو موقع خیانت دیده بود یا اختلاف رئیس دپارتمان و رئیس دانشگاه حرف می‌زنن.



یا شایعاتی که همکارشون از بودجه‌ی تحقیقاتی برای خرید لکسوس استفاده کرده.



سخن‌چینی معمولاً بر روی اشتباهات تمرکز داره، همچنین به اجرا کردن هنجارهای اجتماعی و هم‌بستگی گروه هم کمک می‌کنه.



الهام گرفته از نورمن راکول.











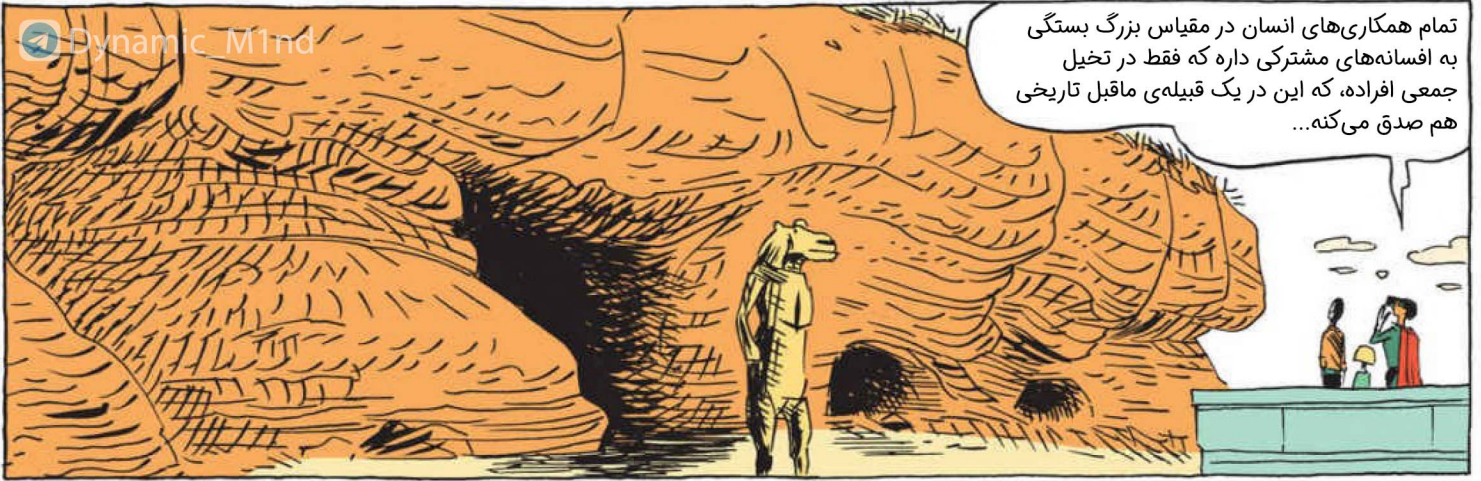




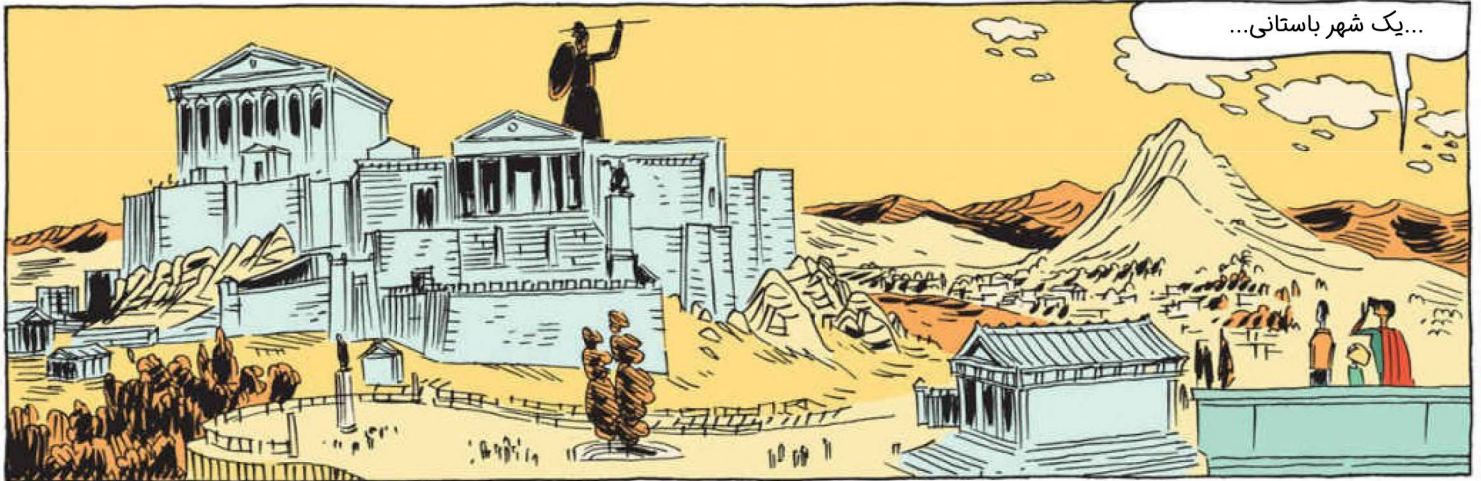




تمام همکاری‌های انسان در مقیاس بزرگ بستگی به افسانه‌های مشترکی دارد که فقط در تخیل جمعی افراد، که این در یک قبیله‌ی ماقبل تاریخی هم صدق می‌کنه...



...یک شهر باستانی...



...یک کلیسای قرون وسطایی...



...یا یک کشور مدرن...





دولت‌ها هم ریشه در افسانه‌های مشترک ملی دارند.



یک ولزی و یک انگلیسی که هیچ‌وقت همدیگر رو ندیدن  
احتمال داره به‌خاطر باور به بریتانیای کبیر، جون همدیگر رو نجات بدن.

کلیساها بر اساس افسانه‌های دینی مشترک هستند.



دو فرد کاتولیکی که هیچ‌وقت همدیگر رو ندیدن با هم به جنگ‌های صلیبی  
میرن و یا کمک مالی به ساخت بیمارستان می‌کنن به‌خاطر اینکه هردو باور  
دارن که خدا به شکل انسان درآومد و اجازه داد که به صلیب کشیده بشه،  
برای بخشش گناهان ما.

ولی هیچ‌کدوم از این‌ها بیرون از داستان‌هایی که مردم اختراع  
می‌کنن و به‌هم می‌کنن، وجود ندارن.



سیستم‌های قضایی ریشه در افسانه‌های حقوقی مشترک دارند.



دو وکیل که هیچ‌وقت همدیگر رو ندیدن می‌تونن در دفاع از یک  
غریبه باهم کار کنن چون هردو به‌قانون، عدالت و حقوق بشر اعتقاد  
دارن- و پولی که می‌گیرن.

چیزی که متوجه نمی‌شیم اینه که علمکرد موسسه‌های مدرن هم دقیقاً  
همین‌طوره.



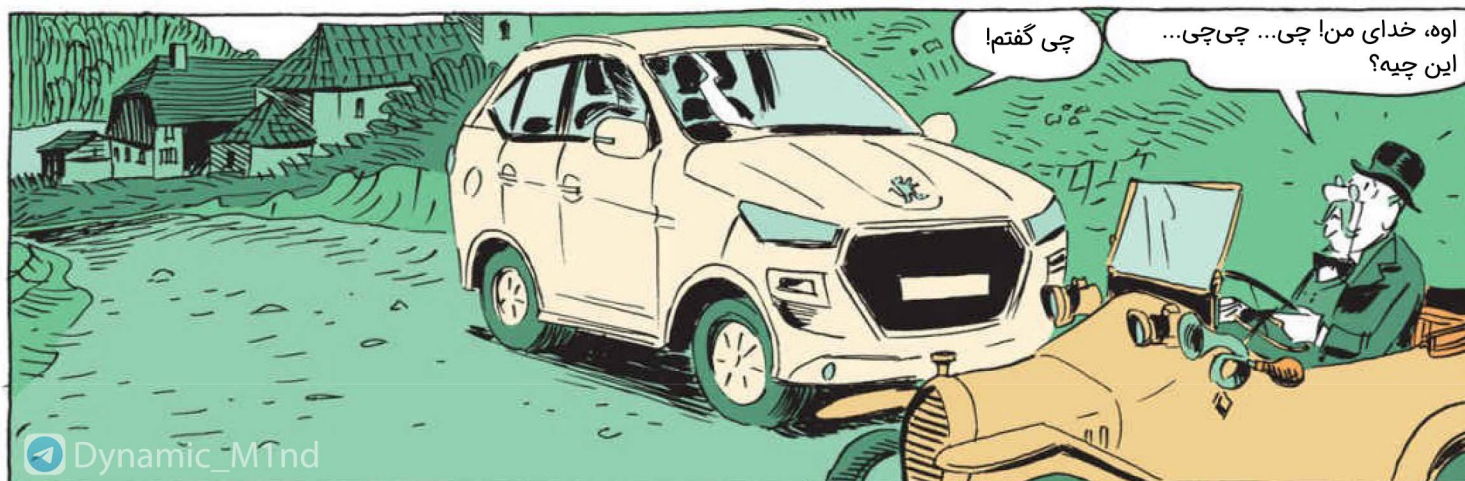
افراد به راحتی به این می‌رسن که «قبیله‌های اولیه» قوانین  
اجتماعیشون رو با اعتقاد به روح خیالی بنا کردن.



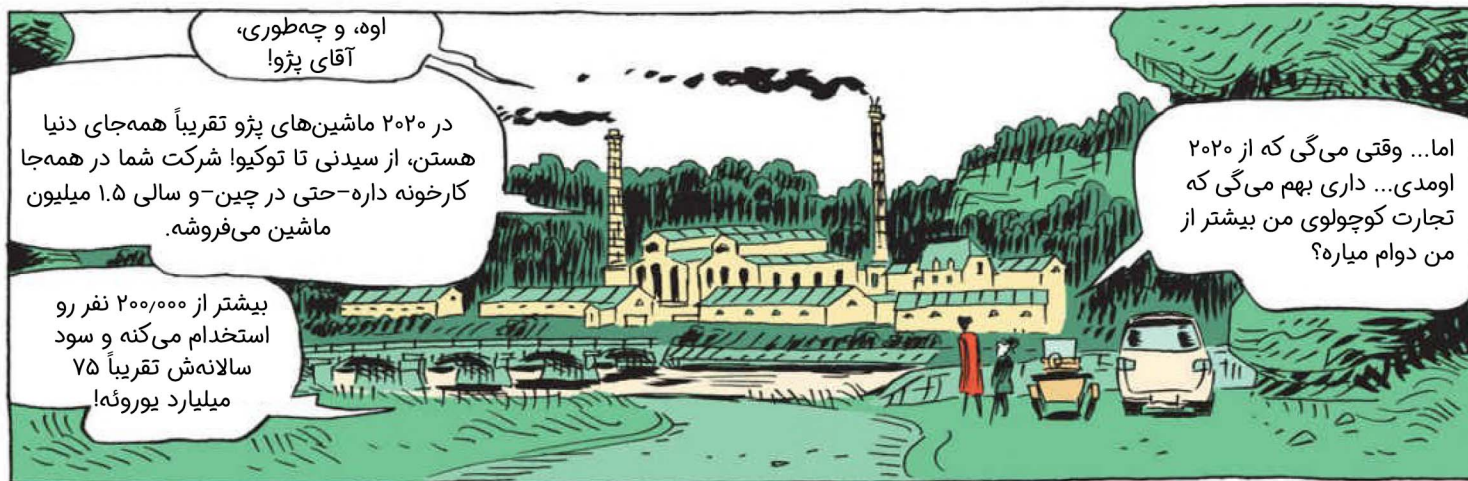




















بیا بگیم که پژو یک قانون شکنی می کنه و یک قاضی شرکت رو منحل می کنه. کارخونه ها هنوزم اونجا هستن، کارگرها، حسابدارها، مدیرها و سهام دارها هنوز زنده ان... ولی-بوم-



شرکت پژو از بین خواهد رفت.







و مالیات  
میده، دکی!  
دقیقاً و می‌تونه ارزش شکایت  
بشه، حتی جدا از مالک‌ها و  
کارگراش، خودش می‌تونه تحت  
پیگرد قانونی قرار بگیره.



بله ولی به‌عنوان یک موجودیت قانونی وجود  
داره. مثل تو و من، باید از قانون پیروی کنه،  
می‌تونه حساب بانکی باز کنه، می‌تونه دارایی  
داشته باشه...



الان جوابش رو بهت می‌گم آرماند. پترو  
پیکره‌ی تخیل جمعی ماست. چیزی که  
وکیل‌هامون بهش می‌گن «افسانه‌ی  
قانونی»، نمی‌شه نشونش داد و یک شی  
مادی نیست!



انسان‌های خردمند ده‌ها هزار سال بدون شرکت‌های با  
مسئولیت محدود، زندگی کردن. در بیشتر تاریخ ثبت شده  
فقط انسان‌ها می‌تونستن دارایی داشته باشن!

مگه نمی‌دونم! وقتی جدم ژان در  
قرن ۱۳ زنده بود، هیچ کدوم از این‌ها  
ممکن نبود...



پترو متعلق به یک ژانر خاصی از افسانه‌ی قانونی به‌اسم  
«شرکت‌های با مسئولیت محدود» هست. ایده‌ی پشت  
این شرکت‌ها، یکی از بزرگترین اختراعات مبتکرانه‌ی انسان  
هستش.



ولنتینی، ۱۲۱۳.

می‌دونم چی می‌گی! بین چقدر چیزها سخت‌تر بودن در زمان زندگیش...  
وقتی اون کارگاه کوچک تولید واگن خودش رو بر پا کرد.  
خودش، کسب‌وکارش بود.

اوووووه...  
پدربزرگ ژان...

Dynamic Mind



اگر اون ۱۰۰۰ سکه‌ی طلا وام می‌گرفت برای ساخت کارگاهش و کسب‌وکارش شکست می‌خورد، اون باید با فروش اموالش-خونه‌اش، گاوهاش، زمینش-وام رو پرداخت می‌کرد.



اگر واگنی که ساخته بود، یک هفته بعد خراب می‌شد، خریدار عصبانی از خود ژان شکایت می‌کرد.



اگر من در اون زمان زندگی می‌کردم، احتمالاً دو دفعه درباره‌ی شروع کسب‌وکارم فکر می‌کردم...

پس در دوران پدربزرگ ژان، مردم از شروع کسب‌وکارهای جدید و ریسک کردن، ترس داشتند. شکست به معنی خراب کردن زندگی خودشون و خانوادشون بود.



اون شاید مجبور می‌شد که بچه‌هاش رو هم بفروشه! اگر نمی‌تونست بدهی رو پرداخت کنه، احتمالاً می‌افتاد زندان. اون ۱۰۰٪ برای تعهدات کارگاهش مسئول بود.



در ایالات متحده به این شرکت‌های با مسئولیت محدود می‌گن «شرکت‌های سهامی»-یک جورایی عجیب چون ریشه‌ی این کلمه‌ی لاتین «corpus» که معنی‌ش میشه «جسم»... اون‌ها که جسم ندارن! پس اون‌ها جسم واقعی ندارن اما سیستم قانون‌گذاری آمریکا با شرکت‌های سهامی مثل فرد قانونی برخورد می‌کنه، مثل انسان‌های واقعی!



در چند قرن اخیر این شرکت‌ها کله‌گنده‌های عرصه‌ی اقتصاد شدن و ما انقدر به شکایت ازشون عادت کردیم که یادمون رفته که اون‌ها فقط در تخیلاتمون وجود دارن.



من که چیزی متوجه نشدم، ولی باور می‌کنم...

برای همین مردم یک داستان واقعاً عجیب رو اختراع کردن -شرکت‌های با مسئولیت محدود! این شرکت‌ها قانوناً از کسانی که برپاشون کرده بودن، یا پول درونشون سرمایه‌گذاری کرده بودن یا مدیریت می‌کردنش، مستقل بودن.

شما هم آقای آرماند؟

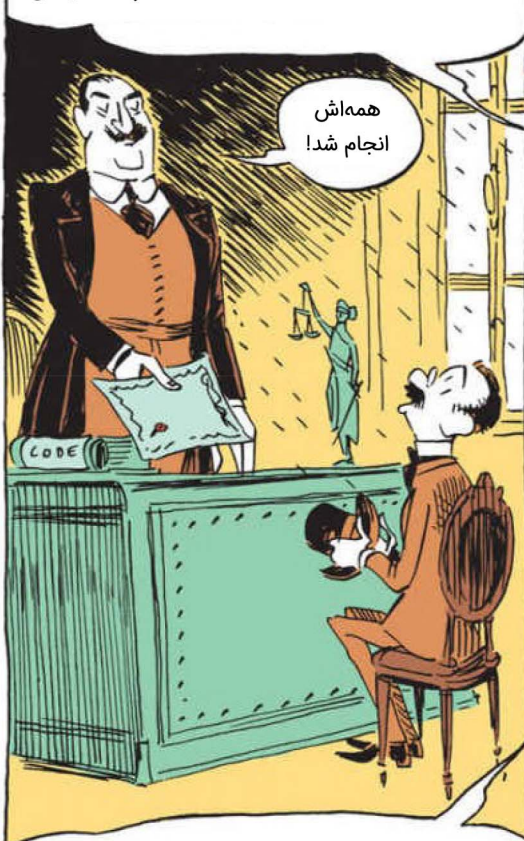








با توجه به سیستم حقوقی فرانسه، اگر یک وکیل تمام رویه‌های درست رو پیروی کنه، همه‌ی املها رو درست بنویسه و در یک تیکه کاغذ تزیین‌شده‌ی زیبا، سوگند بخوره و امضای پر آب‌وتابش رو پایین سند بزنه بعدش، اچی مجی-یک شرکت میشه شرکت سهامی.



همه‌اش انجام شد!

پس آرماند وقتی که تو می‌خواستی در ۱۸۹۶ شرکت رو برپا کنی، به یک وکیل پول دادی که تمام این رویه‌های مقدس رو انجام بده. وقتی که وکیل تشریفات رو انجام داد و کلمه‌های جادویی رو گفت، میلیون‌ها شهروند فرانسوی طوری رفتار کردن که انگار شرکت پژو واقعاً وجود داره.

با توجه به عقاید کاتولیکی، اگر یک روحانی کاتولیکی موقرانه لباس مقدسش رو بپوشه و کلمات درست رو در زمان درست بگه، نون و شراب معمولی تبدیل به گوشت و خون خدا میشه.

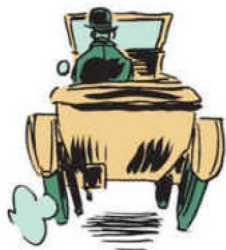


هوک است کورپوس میوم!\*

\*این بدن منه!

و، اچی مجی، نون تبدیل به گوشت خدا میشه. میلیون‌ها کاتولیک مذهبی طوری رفتار می‌کنن که انگار خدا واقعاً در اون نون تقدیس شده هستش.

خب، من هیچ‌وقت...



همچنین، دکی!

باشه دیگه! موفق باشی، آرماند عزیز!



Dynamic\_M1nd

خب من هیچ‌وقت... هیچ‌وقت این‌طوری بهش فکر نکرده بودم...





گفتن داستان‌های  
تاثیرگذار راحت نیست.

مشکل گفتن داستان‌ها نیست،  
متقاعد کردن همه به باورکردنشونه.

بیشتر تاریخ حول این سوال بزرگ  
می‌گردد... چطور میلیون‌ها انسان رو به باور  
داستان خاصی درباره‌ی یک خدا،  
یک ملت یا یک شرکت با مسئولیت محدود،  
متقاعد می‌کنی؟

ولی وقتی داستانی کارساز می‌شه،  
به انسان‌های خردمند قدرت بسیاری میده  
چون کمک می‌کنه که میلیون‌ها  
غریبه برای یک هدف مشترک،  
باهم همکاری کنن.

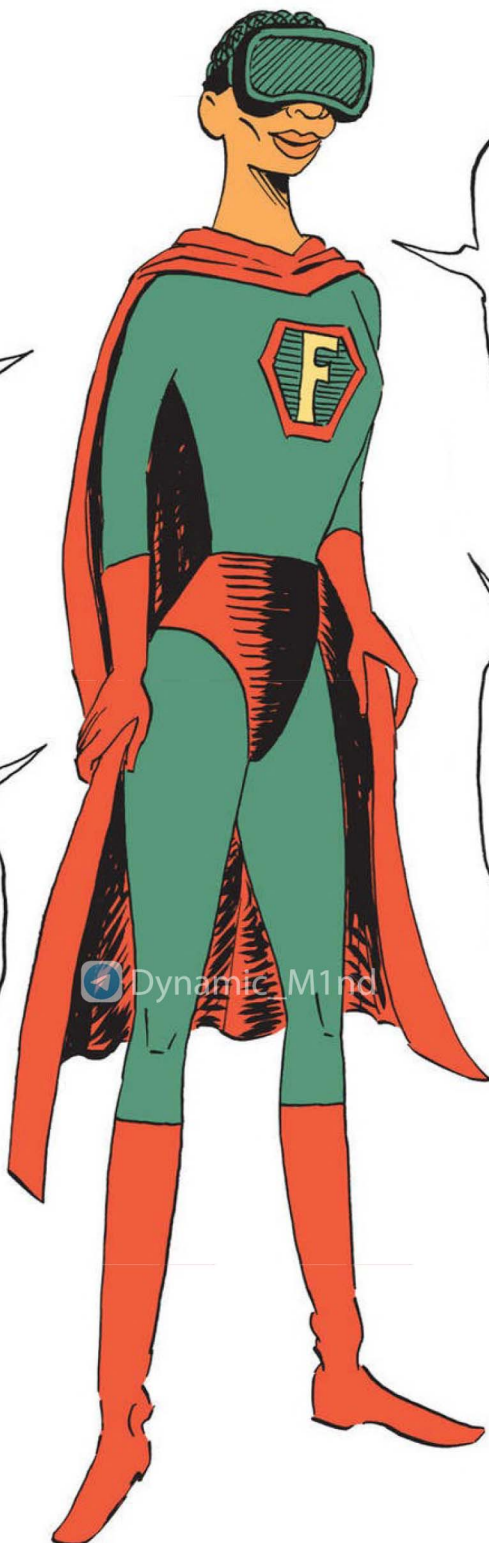
تصورش رو بکن که چقدر تأسیس کردن  
دولت‌ها، کلیساها یا سیستم‌های حقوقی  
سخت می‌شد اگر فقط می‌تونستیم  
درباره‌ی چیزهای واقعی مثل رودخونه‌ها،  
درخت‌ها و شیرها صحبت کنیم.

در طول سال‌ها مردم شبکه‌ی بسیار  
پیچیده‌ای از داستان‌ها رو بافتن. در این  
شبکه، افسانه‌هایی مثل پژو نه تنها  
وجود دارن بلکه قدرت خطرناکی  
هم کسب کردن.

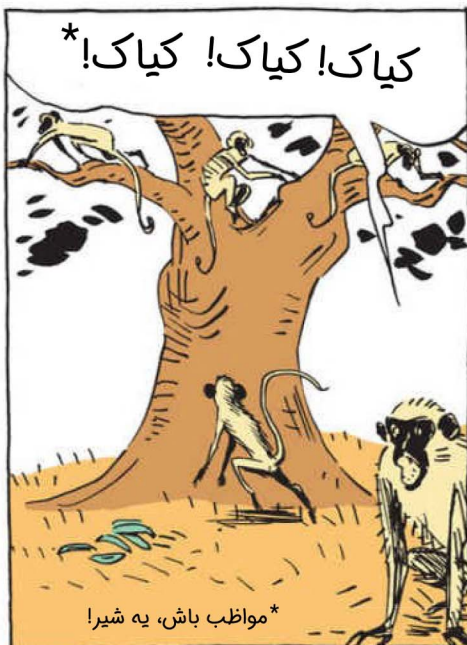
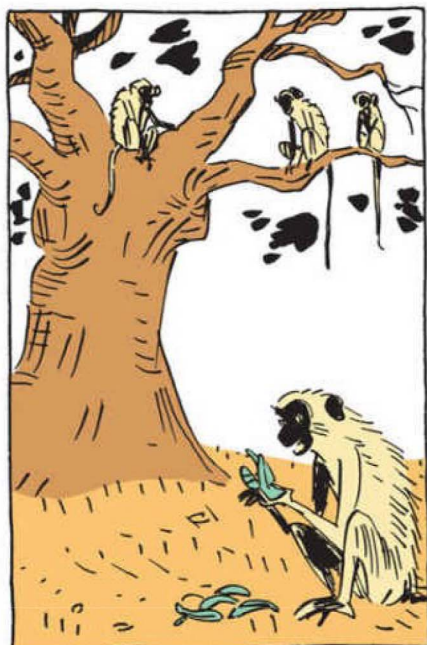
دانش‌پژوه‌ها برای چیزهایی که در این  
شبکه درست شده اسم‌هایی گذاشتن. بهشون  
می‌گن «افسانه‌ها»، «ساخته‌های اجتماعی»  
یا «واقعیت‌های خیالی».

دروغ اینه که من بگم یک شیر  
رو نزدیک رودخونه دیدم، در حالی  
که مطمئناً می‌دونم اونجا نبوده.

یک واقعیت  
خیالی، دروغ نیست.





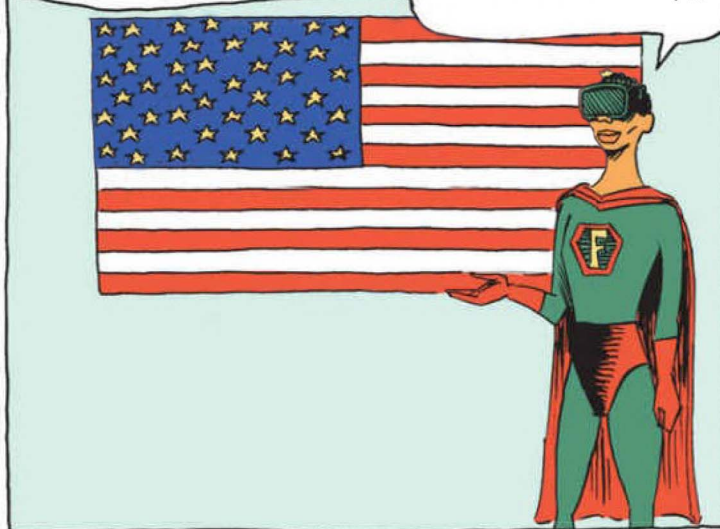


\* مواظب باش، یه شیر!

احتمالاً مجسمه‌ساز غار اشتادال خالصانه به روح نگهبان مرد شیری اعتقاد داشته. بعضی از جادوگرها شارلاتانن اما اکثراً خالصانه به وجود خدایان و شیاطین باور دارن.



برعکس دروغ، واقعیت خیالی چیزیه که همه بهش باور دارن و تا وقتی که به باورش ادامه بدن، واقعیت خیالی می‌تونه قدرت زیادی رو کسب کنه.



کسی دروغ نگفت وقتی در ۲۰۱۱ سازمان ملل از دولت لیبی درخواست کرد تا به حقوق بشر شهروندانش احترام بذاره با اینکه حتی سازمان ملل، لیبی و حقوق بشر، همشون اختراع خیال به شدت بارور ماست.



بیشتر میلیونرها خالصانه به وجود پول و شرکت‌های با مسئولیت محدود اعتقاد دارن. بیشتر کنش‌گرهای حقوق بشری به وجود حقوق بشر خالصانه اعتقاد دارن.

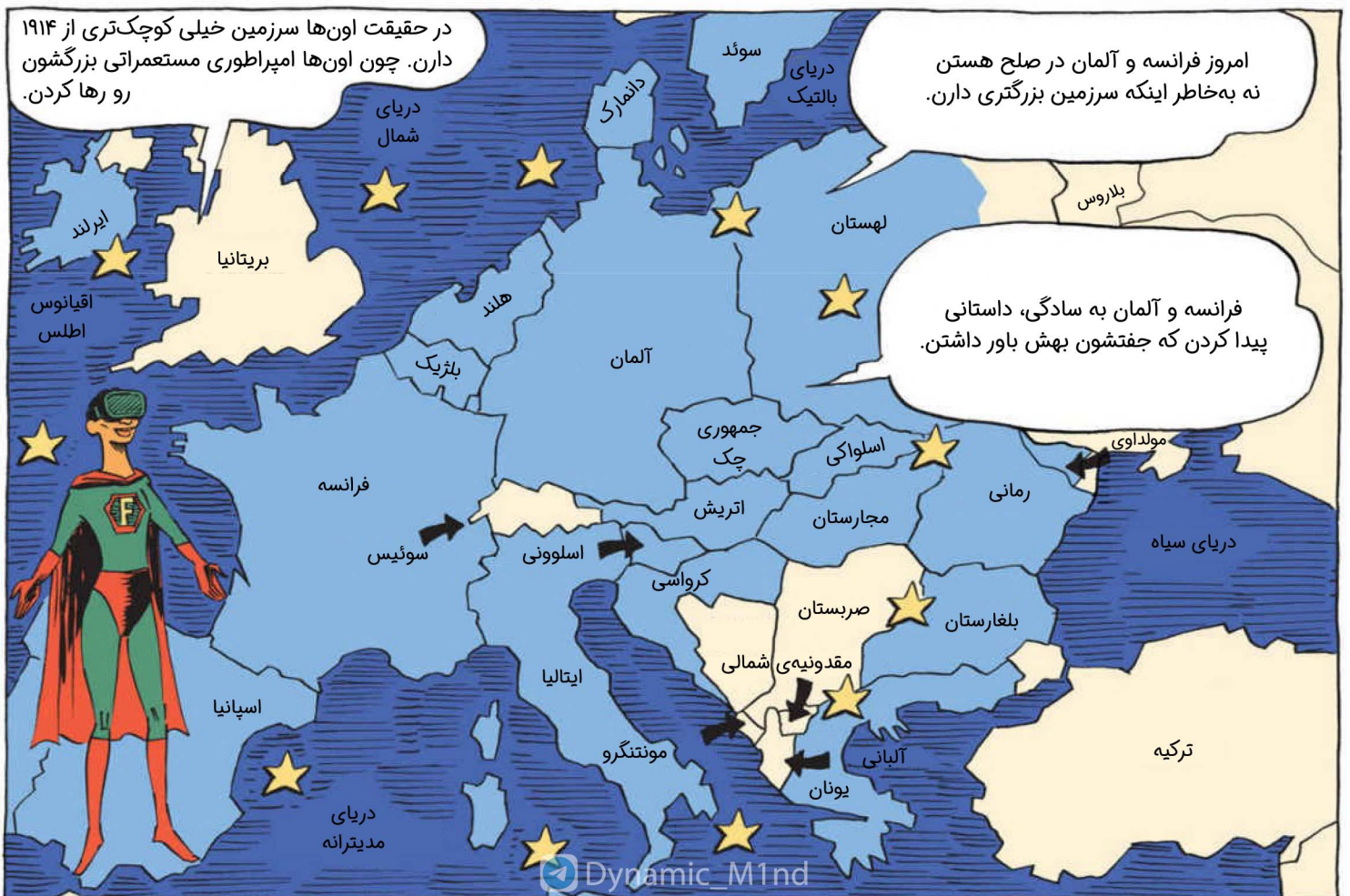
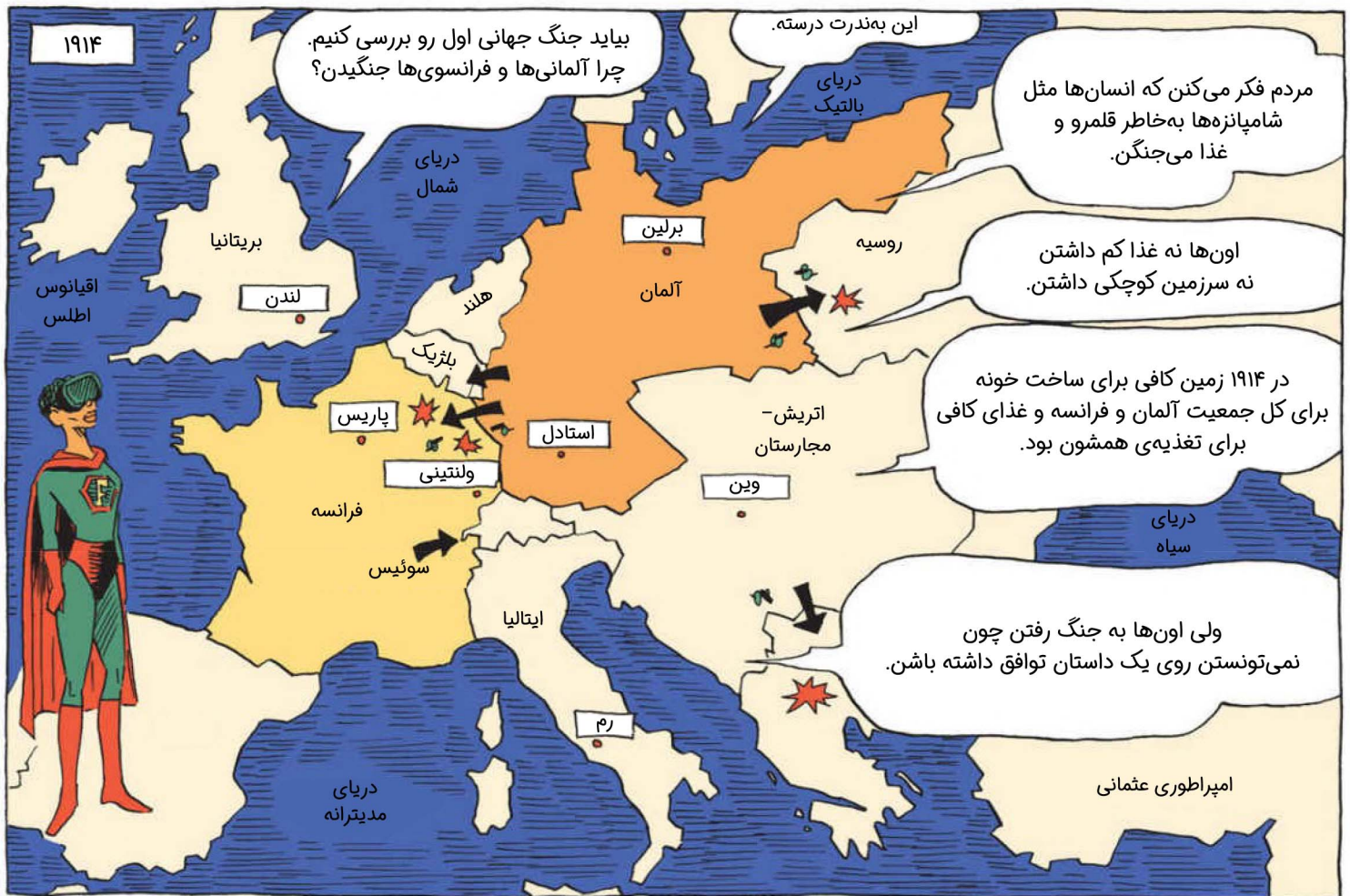




# FICTION STORIES





















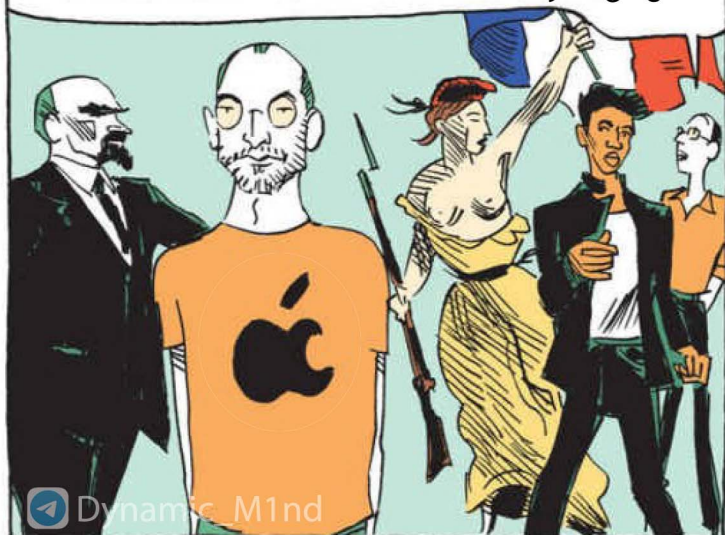








از اون جایی که همکاری در مقیاس بزرگ بر پایه‌ی افسانه‌س؛ طوری که مردم همکاری می‌کنن می‌تونه با تغییر افسانه‌ها عوض بشه- با گفتن داستان‌های متفاوت.



Dynamic M1nd

اما کار بیشتری هم انجام داد.



در انقلاب فرانسه میلیون‌ها انسان تقریباً یک روزه باورهایشون رو تغییر دادن. اون‌ها افسانه‌ی حق الهی پادشاهان رو رها کردن...

پاریس، ۱۷۹۳.



برای افسانه‌ی حق حاکمیت مردم.

ورسای، ۱۷۸۸.



فقط ما انسان‌های خردمند می‌تونیم انقدر سریع سیستم اجتماعیمون رو تغییر بدیم. درسته پروفیسور ساراسواتی؟

دقیقاً، یووال.



از زمان انقلاب شناختی، انسان‌های خردمند توانایی مکرری برای اصلاح رفتار داشته تا با نیازهای متغیرش تطبیق پیدا کنه. این به فرگشت فرهنگی سرعت داد تا از فرگشت ژنتیکی آهسته، جلو بزنه.

هی بچه‌ها، بعداً می‌بینمتون!  
هه! هه! هه!









به همین دلیل هم انسان‌های کهن هیچ انقلابی رو آغاز نکردن.

تا اون جایی که ما می‌تونیم بگیم، تغییر در الگوهای اجتماعی، اختراع تکنولوژی‌های جدید و ساکن شدن در زیست‌گاه‌های بیگانه، بیشتر حاصل جهش‌های ژنتیکی و فشارهای محیطی هستش تا ابتکارهای فرهنگی.

بیا بد بریم، رفیقا!

من اینجا اعلام می‌کنم که موج‌سواری در این تابستون خیلی داغه!

?

برای همین که برای انسان‌های باستانی صدها هزار سال طول کشید تا این تغییرات رو ایجاد کنن.

دو میلیون سال پیش، جهش ژنتیکی نوع جدیدی از گونه‌ی انسان به اسم هومو ارکتوس (انسان راست‌قامت) رو به وجود آورد. تکنولوژی سنگی جدیدی همون موقع پدیدار شد که حالا به عنوان یک ویژگی مختص انسان خردمند شناخته میشه.

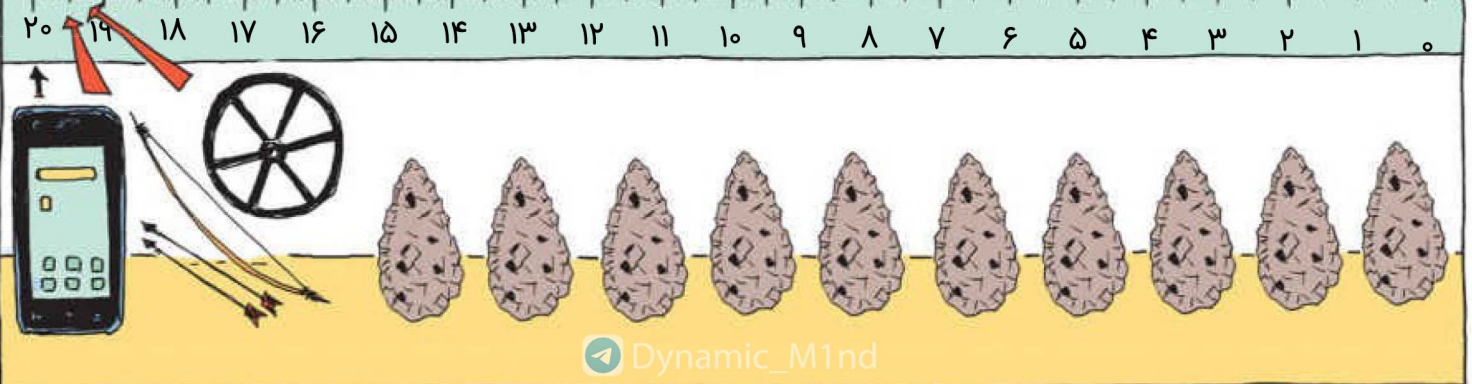
باشه، باشه...  
این فقط یک حدس بود...

تا موقعی که هومو ارکتوس تغییرات ژنتیکی بیشتری نداشت؛ ابزارهای سنگیش هم تقریباً همون باقی موند... برای نزدیک به دو میلیون سال!

۲- میلیون سال

امروز

هومو ارکتوس





یک مثال اولیه: انسان‌ها گاهی نخبه‌های بدون فرزند دارن.



در تضاد با دوره‌ی قبل از انقلاب شناختی، انسان‌های خردمند تونستن توانایی تغییر سریع رفتارهاشون رو با انتقال به نسل بعد، بدون نیاز به تغییرات ژنتیکی و محیطی، داشته باشن.



این پرهیز کردن ناشی از شرایط خاص محیطی مثل کمبود شدید غذا و کمبود جفت نیست.



در حالی که شامپانزه‌ی نر آلفا از قدرت استفاده می‌کنه تا با هر ماده‌ای که ممکنه، رابطه‌ی جنسی داشته باشه- به خاطر پدری کردن برای قسمت بزرگی از جوانان گروه- ولی نر آلفای کاتولیکی از انجام عمل جنسی و داشتن خانواده کاملاً پرهیز می‌کنه.



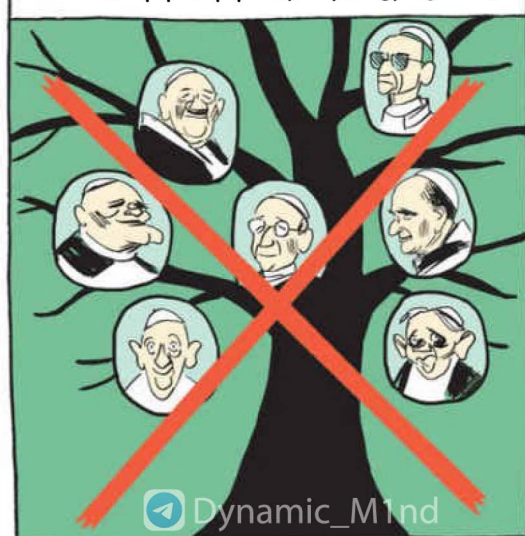
به عبارت دیگه، درحالی‌که الگوهای رفتاری انسان‌های باستانی برای ده‌ها هزار سال یک شکل باقی موند؛ انسان‌های خردمند می‌تونستن ساختارهای اجتماعی، ارتباطات بین فردی، فعالیت‌های اقتصادی و تعداد زیادی از رفتارهای دیگه‌شون رو در چند دهه تغییر بدن!



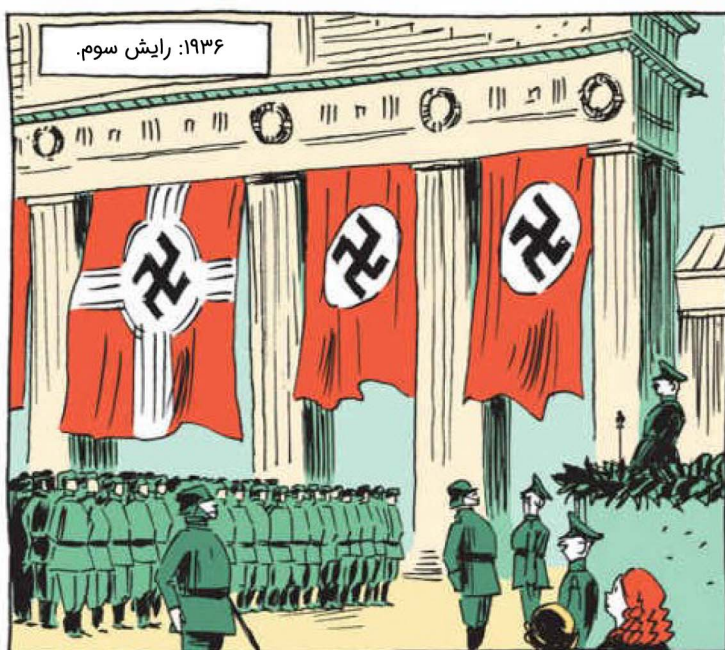
بلکه با انتقال داستان‌های انجیل و قانون شرع کاتولیک.



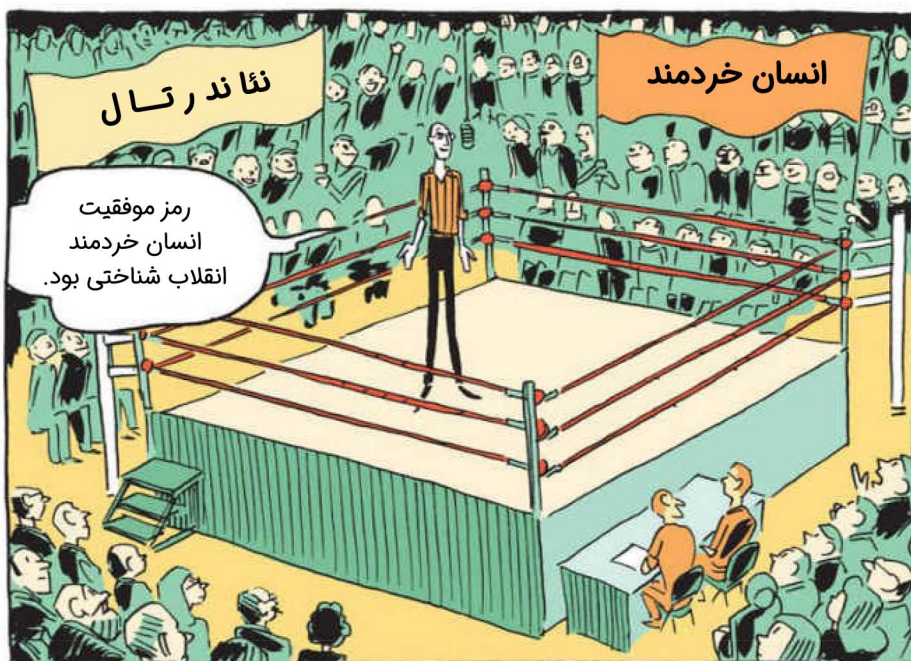
یا به خاطر جهش‌های ژنتیکی هزارگانه‌ی نیست. کلیسای کاتولیک برای قرن‌ها زنده مونده اما نه با انتقال «ژن تجرد» از یک پاپ به پاپ دیگه...























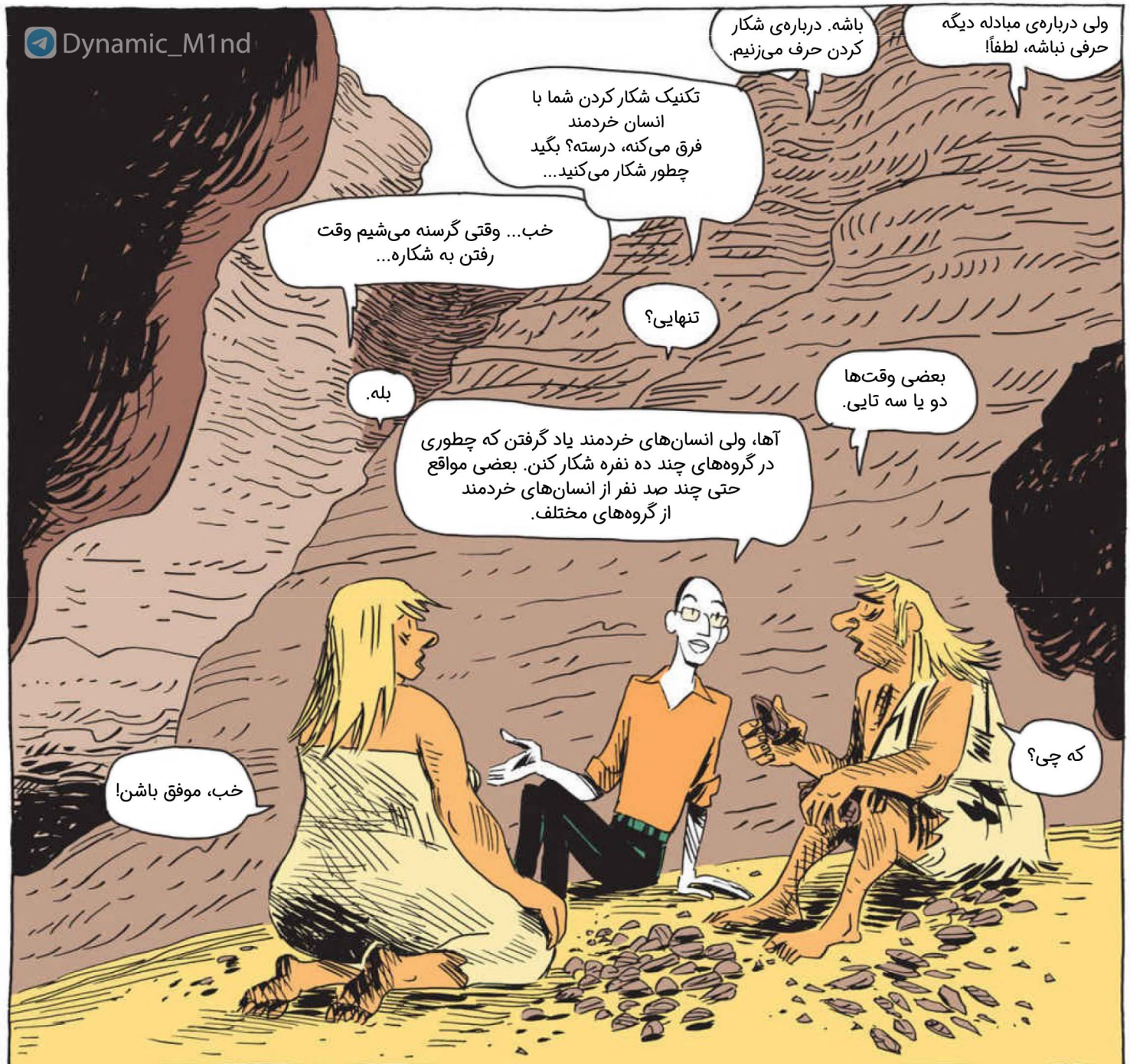
هی! هنوز تو اخم هستی؟ شما؟

نئاندرتال‌ها تو اخم باشن؟....

البته که نه!



خب! دوست‌های نئاندرتال‌مون کجا رفتن؟



باشه. درباره‌ی شکار کردن حرف می‌زنیم.

ولی درباره‌ی مبادله دیگه حرفی نباشه، لطفاً!

تکنیک شکار کردن شما با انسان خردمند فرق می‌کنه، درست؟ بگید چطور شکار می‌کنید....

خب... وقتی گرسنه می‌شیم وقت رفتن به شکاره....

تنهایی؟

بله.

بعضی وقت‌ها دو یا سه تایی.

آها، ولی انسان‌های خردمند یاد گرفتن که چطوری در گروه‌های چند ده نفره شکار کنن. بعضی مواقع حتی چند صد نفر از انسان‌های خردمند از گروه‌های مختلف.

که چی؟

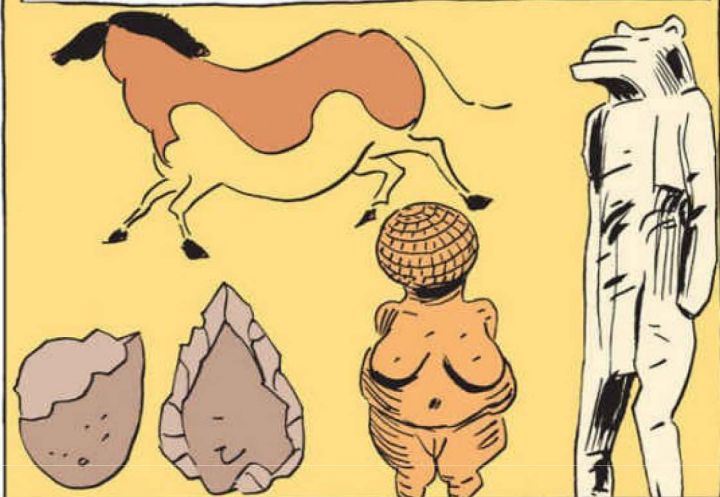
خب، موفق باشن!



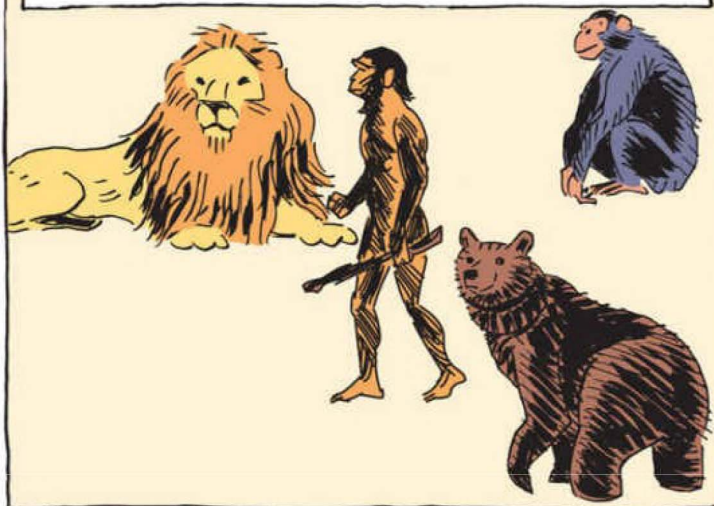




بعد از انقلاب شناختی انسان‌های خردمند داستان‌های افسانه‌ای زیادی اختراع کردن... و الگوهای رفتاری عجیب زیادی رو شروع کردن و چیزی به نام «فرهنگ» رو تأسیس کردن.



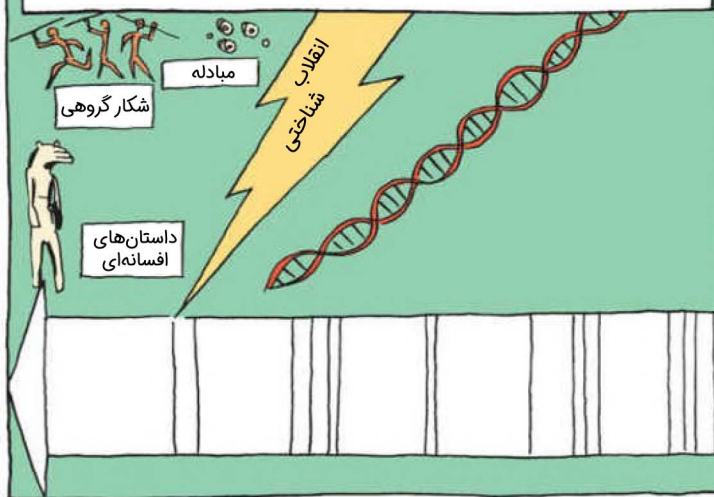
قبل از انقلاب شناختی انسان‌های خردمند فقط یک گونه‌ی دیگه از حیوانات بودن. به قلمروی بیولوژیکی تعلق داشتن و ما با استفاده از تئوری‌های بیولوژیکی اون‌ها رو می‌فهمیم.



این به این معنی نیست که انسان خردمند و فرهنگ انسان یهویی از قوانین بیولوژیکی رها شدن. ما هنوز حیوانیم. توانایی‌های فیزیکی، احساسی و شناختی‌مون همچنان توسط دی‌ان‌ای ما شکل میگیرن.



تاریخ با انقلاب شناختی شروع می‌شه. ابزار اصلی توضیحاتمون از رشد انسان خردمند از اون‌موقع به بعد، روایت‌های تاریخی هستن تا تئوری‌های بیولوژیکی.



Dynamic\_M1nd



اما برای فهمیدن پیدایش مسیحیت یا انقلاب فرانسه دونستن نحوه‌ی تعامل ژن‌ها، هورمون‌ها و ارگانیزم‌ها کافی نیست. باید چگونگی تعامل ایده‌ها، تصاویر و خیالات رو هم مدنظر قرار بدین.



# به زندگی در انسان نزدیک

نیاکان عصر حجری ما چگونه زندگی کردند؟

بیاید و از روزنه، پشت پرده‌ی قرن‌ها رو ببینید

چه کسانی مجسمه‌ی مرد شیری استادل رو ساختن؟

۳۰/۰۰۰ سال پیش

اون‌ها هم همین استعدادهای فیزیکی، احساسی و عقلانی ما رو داشتن!

صبح‌ها که بیدار می‌شدن چی کار می‌کردن؟

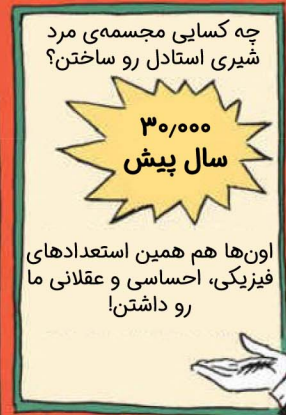
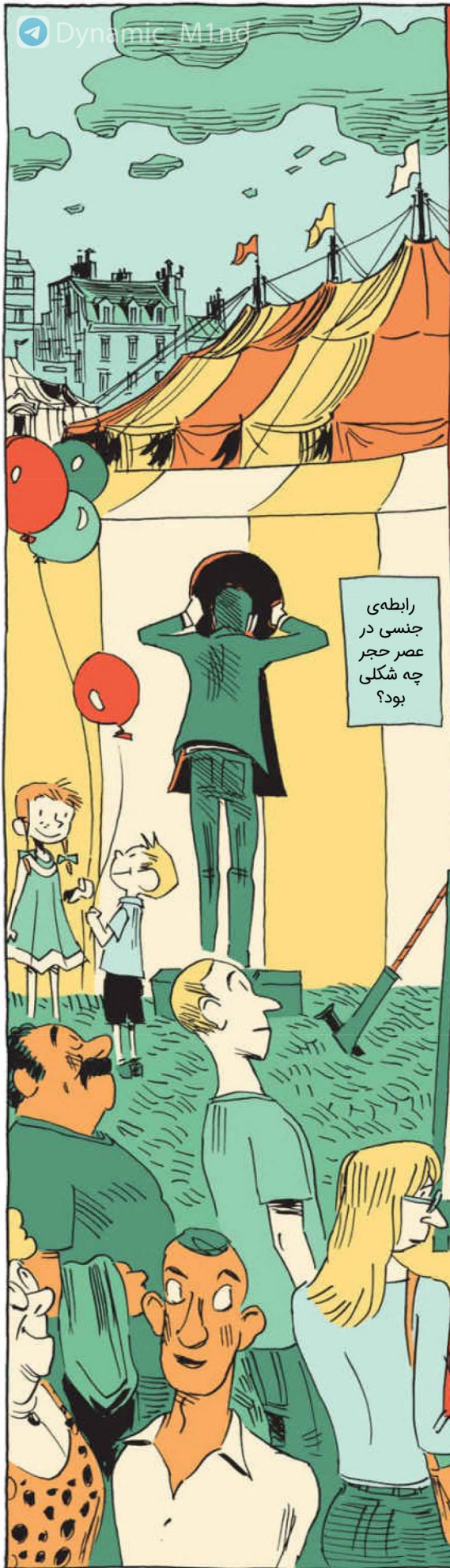
چای یا قهوه؟

برای صبحونه و نهار چی می‌خوردن؟ ساختار اجتماعیشون چطوری بود؟

رابطه‌ی جنسی در عصر حجر چه شکلی بود؟

آیا اون‌ها مناسبت‌ها، کدهای اخلاقی، رقابت‌های ورزشی و آئین مذهبی داشتن؟

در جنگ‌ها مبارزه می‌کردن؟





سكس، دروغ و  
نقاشان غار







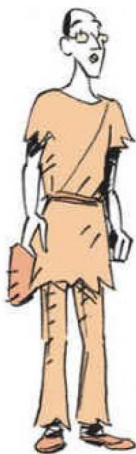








دارم ایده‌ات رو  
تصور می‌کنم...  
هه، هه،



من شیفته‌ی چیزی شدم که می‌خواهی بگی یووال.  
درباره‌ی چه چیزی می‌خواهی صحبت کنی؟

خب، می‌خواهم با گفتن این  
موضوع شروع کنم که اگر ما  
بخواهیم به طبیعت، تاریخ و  
روان‌شناسی‌مون پی ببریم،  
باید بریم داخل سر  
نیاکان شکارگر-خوراک‌جوی  
خودمون.



در نسل‌های اخیر، مردم بیشتر و بیشتر در  
کارخونه‌ها و دفاتر کار، کار کردن.

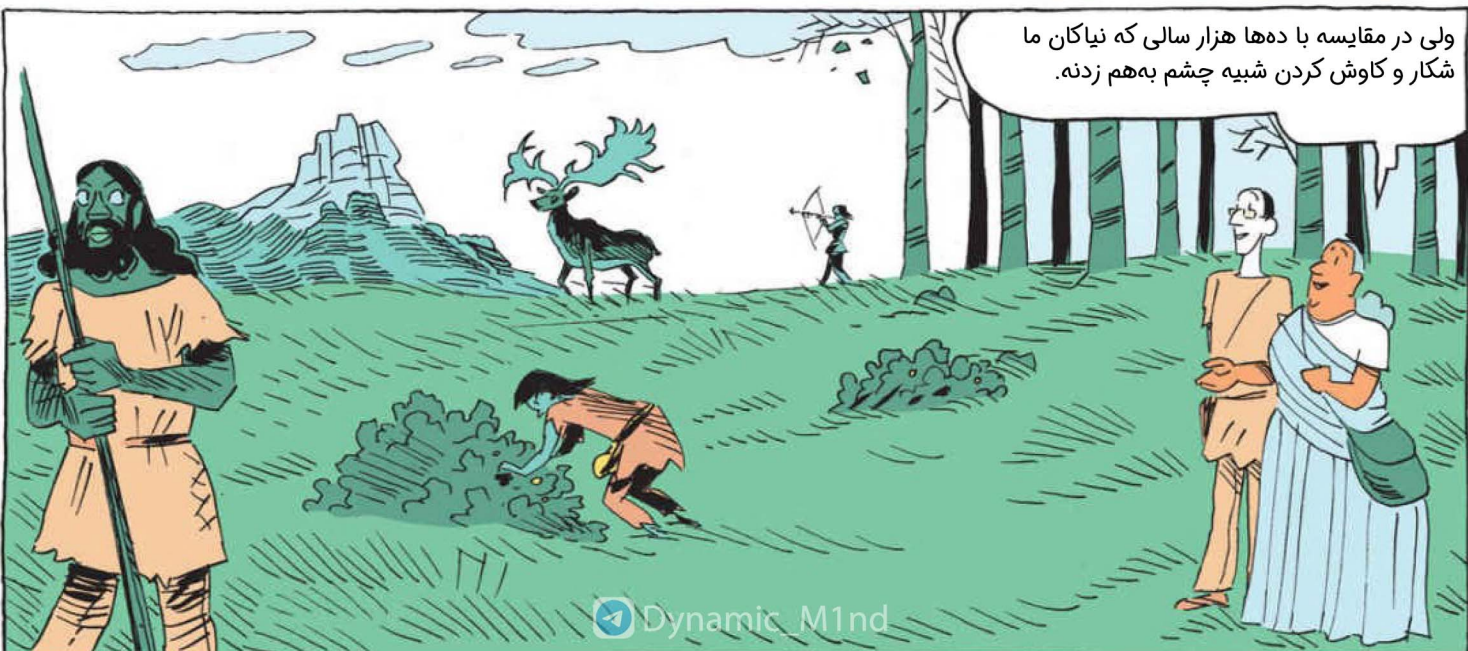
درسته،  
دقیقاً درسته!



قبل از اون، بیشتر انسان‌های خردمند  
برای ۱۰۰۰۰ سال کشاورز و دامدار  
بودن.



ولی در مقایسه با ده‌ها هزار سالی که نیاکان ما  
شکار و کاوش کردن شبیه چشم به هم زدنه.



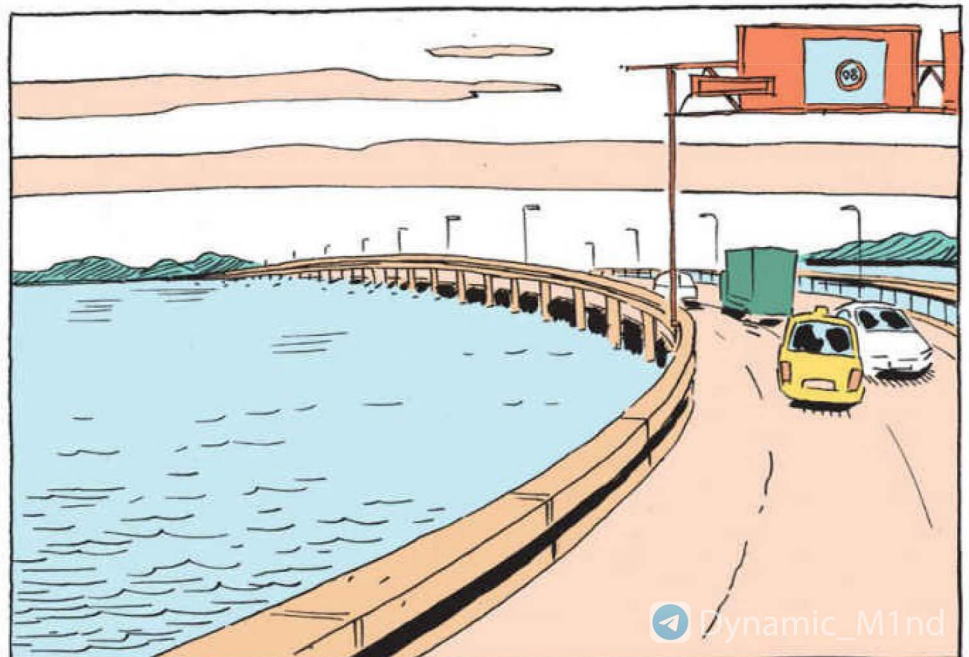
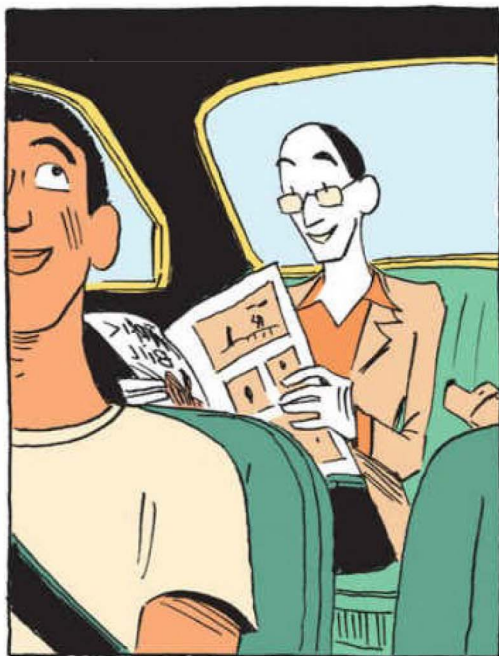
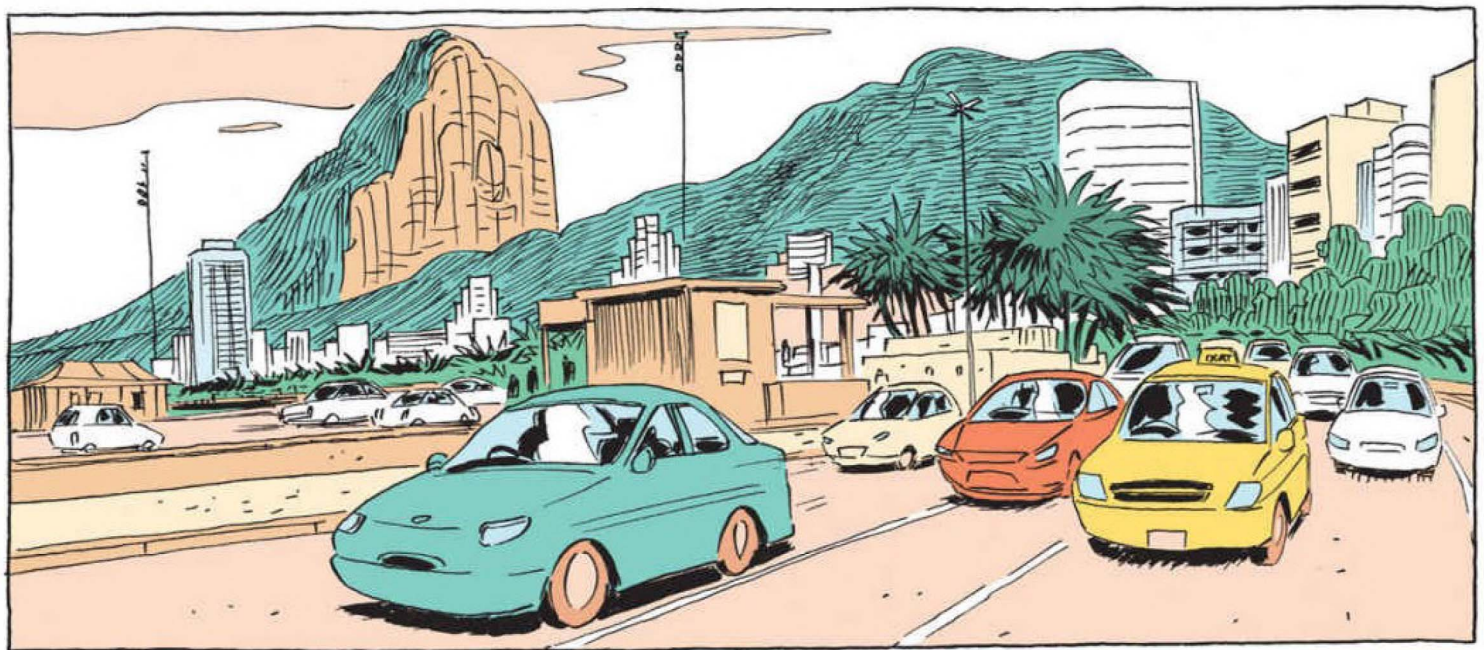
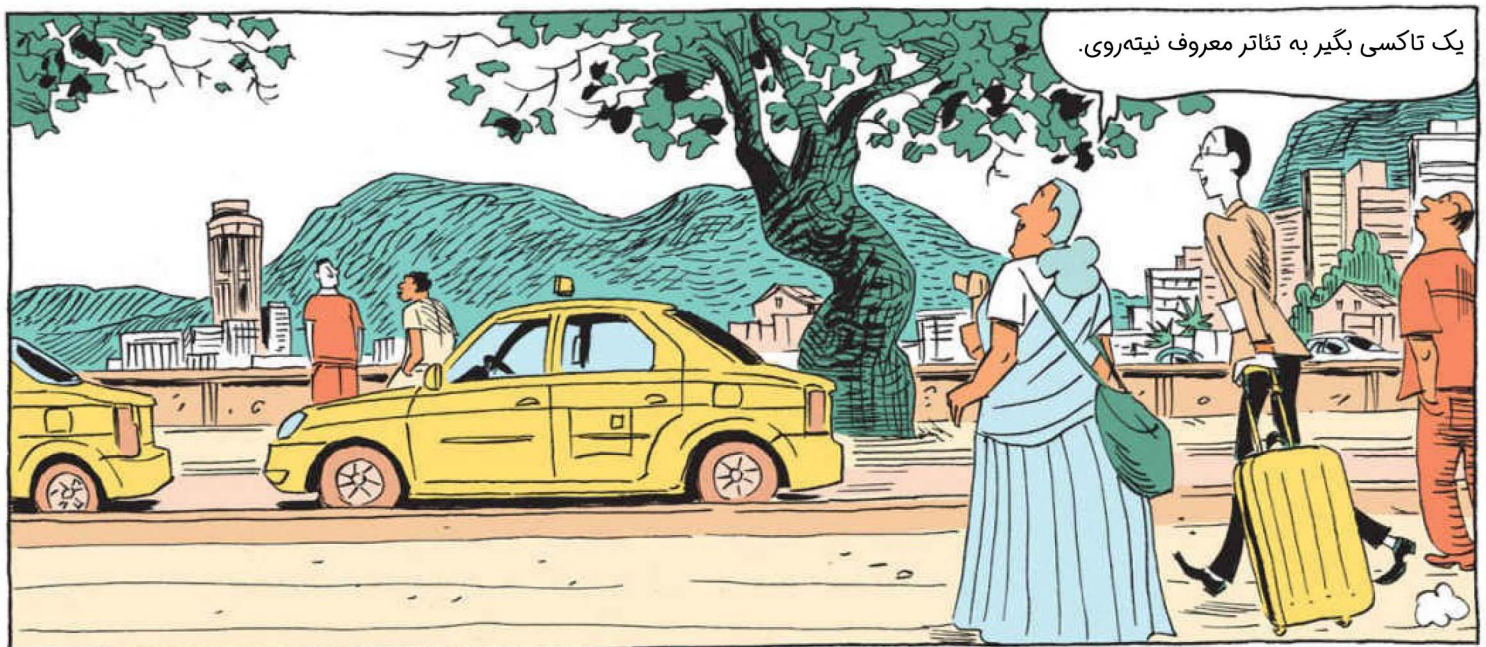








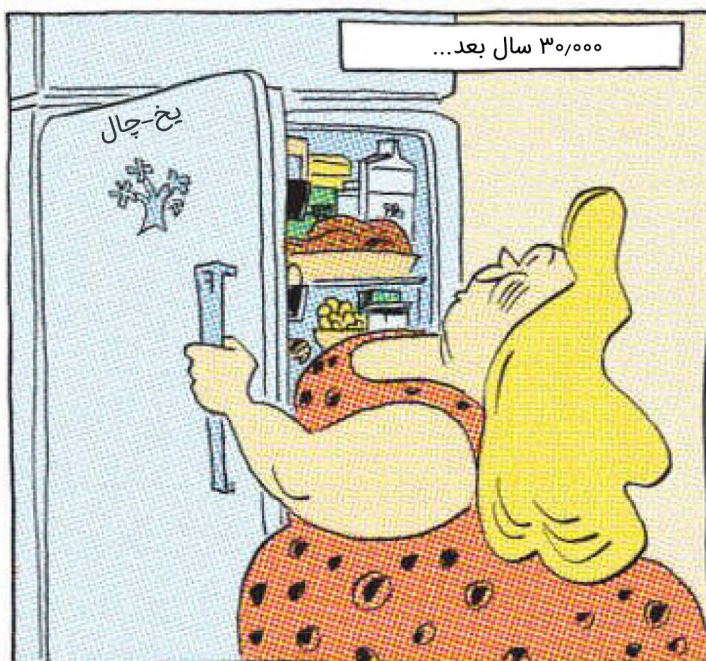
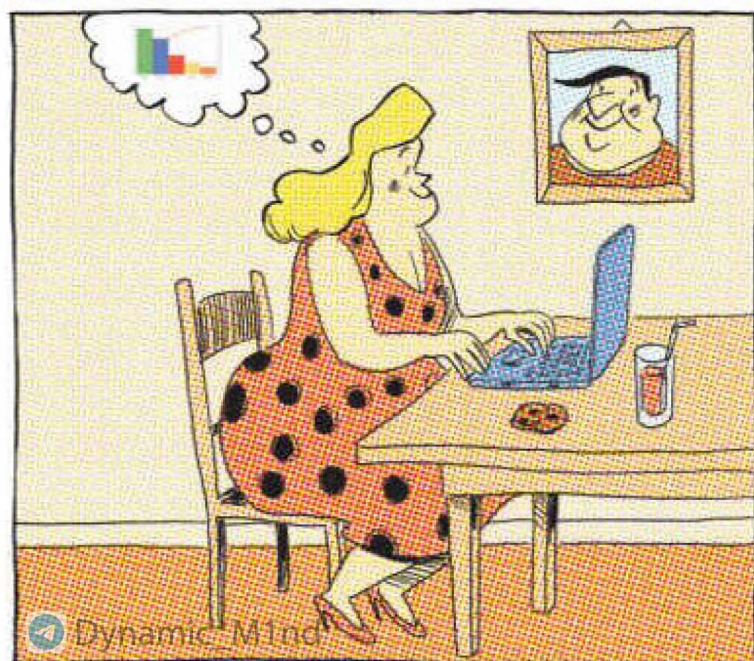
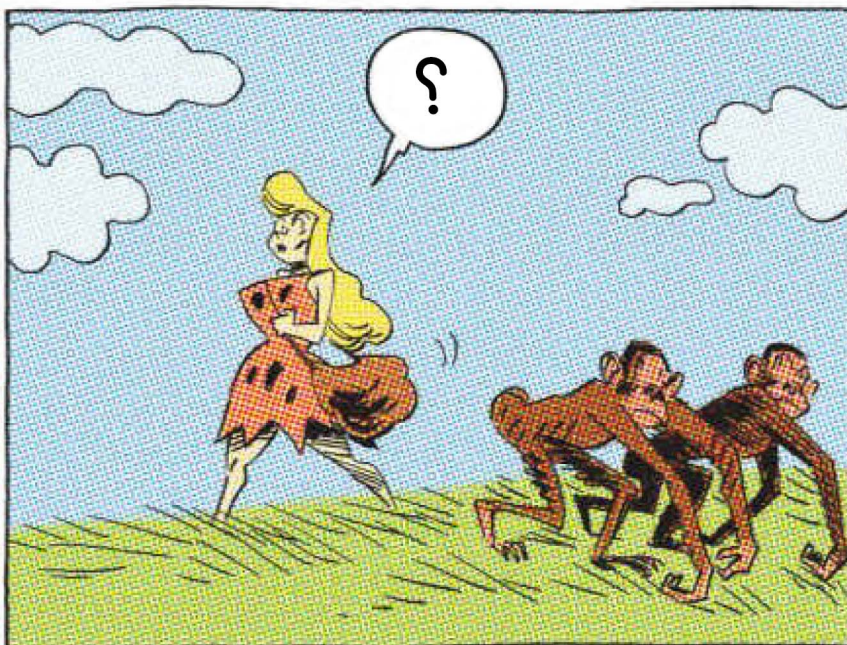
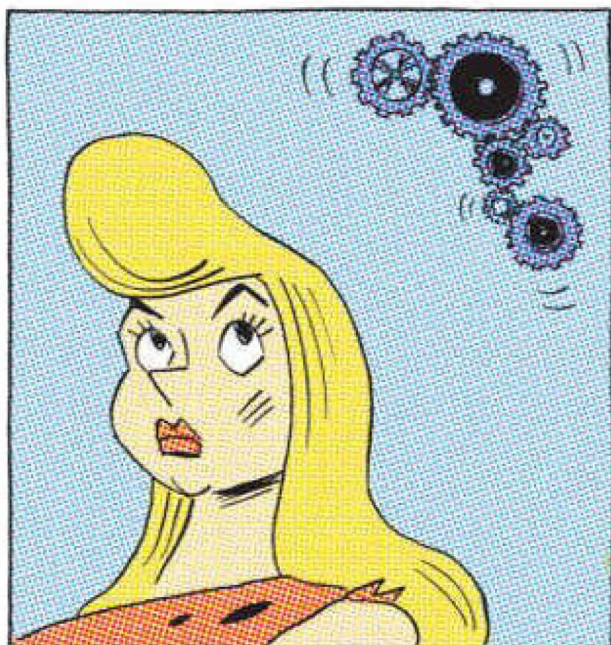




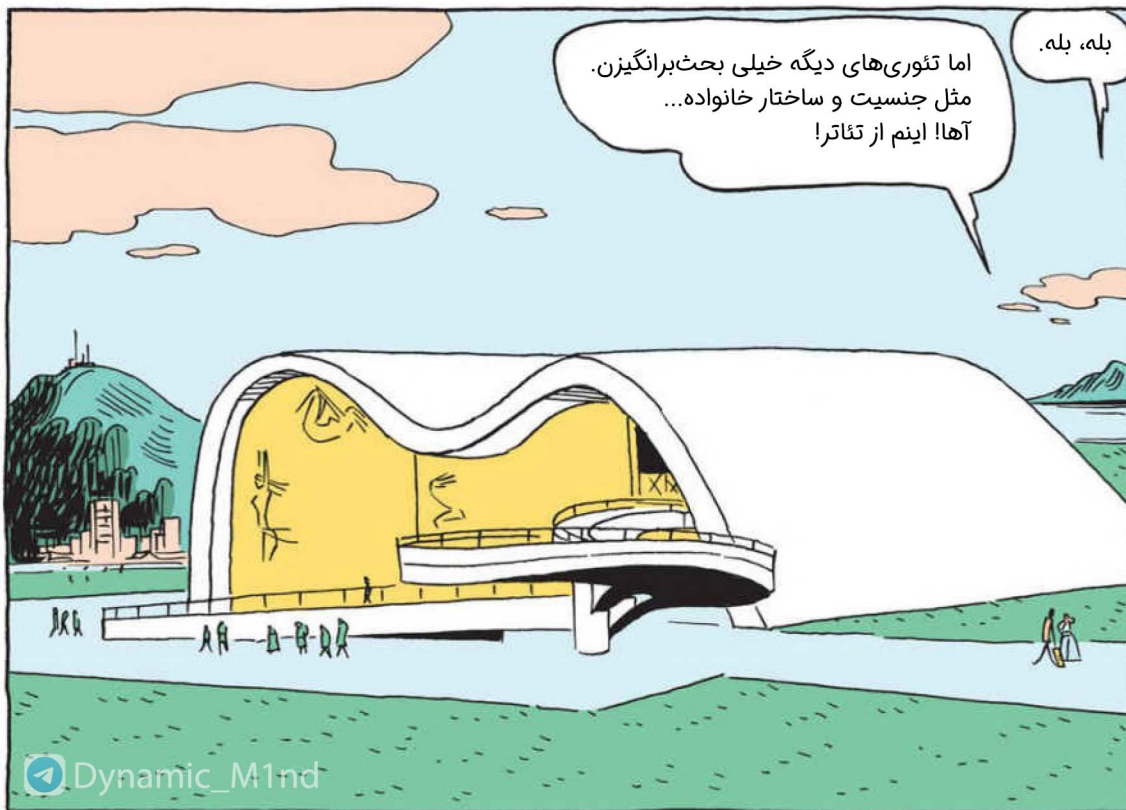
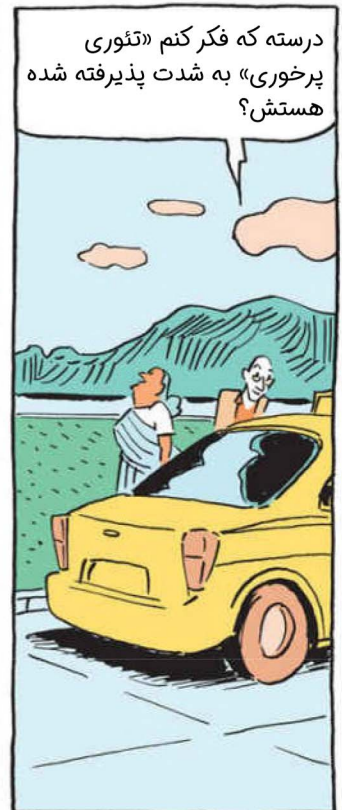
















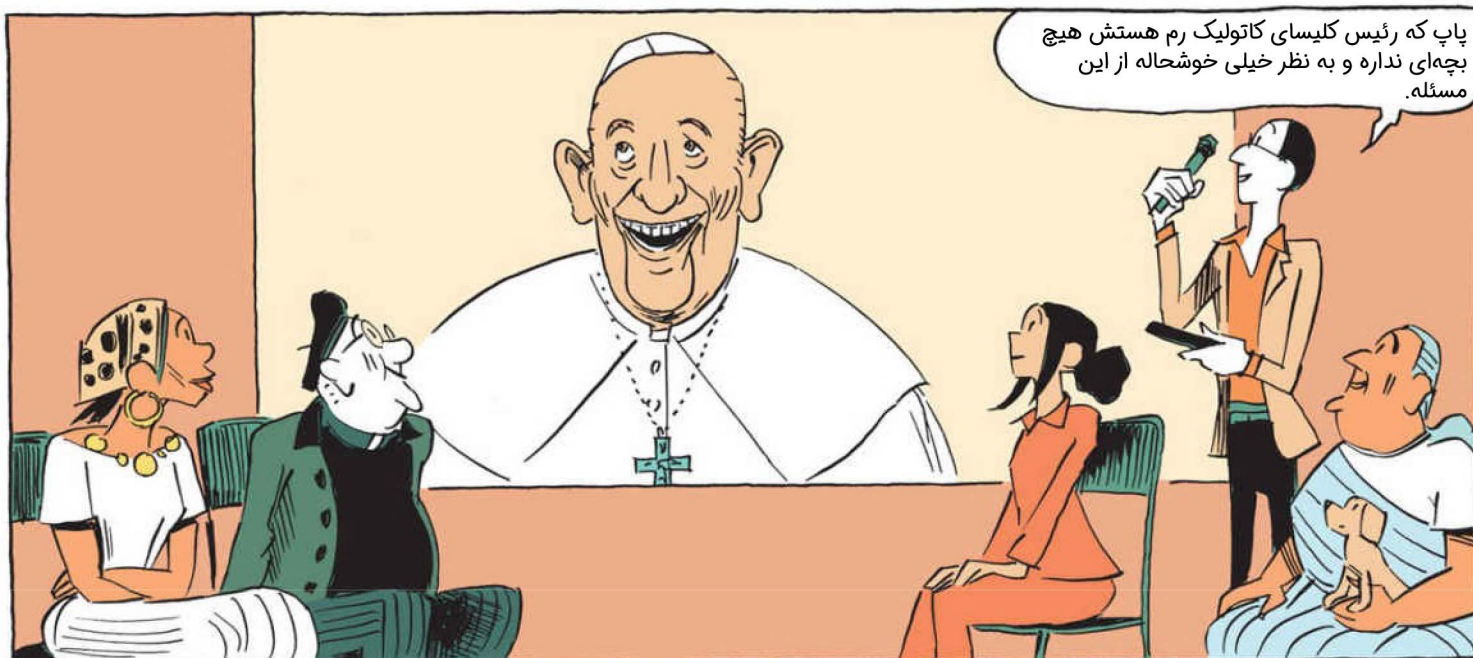




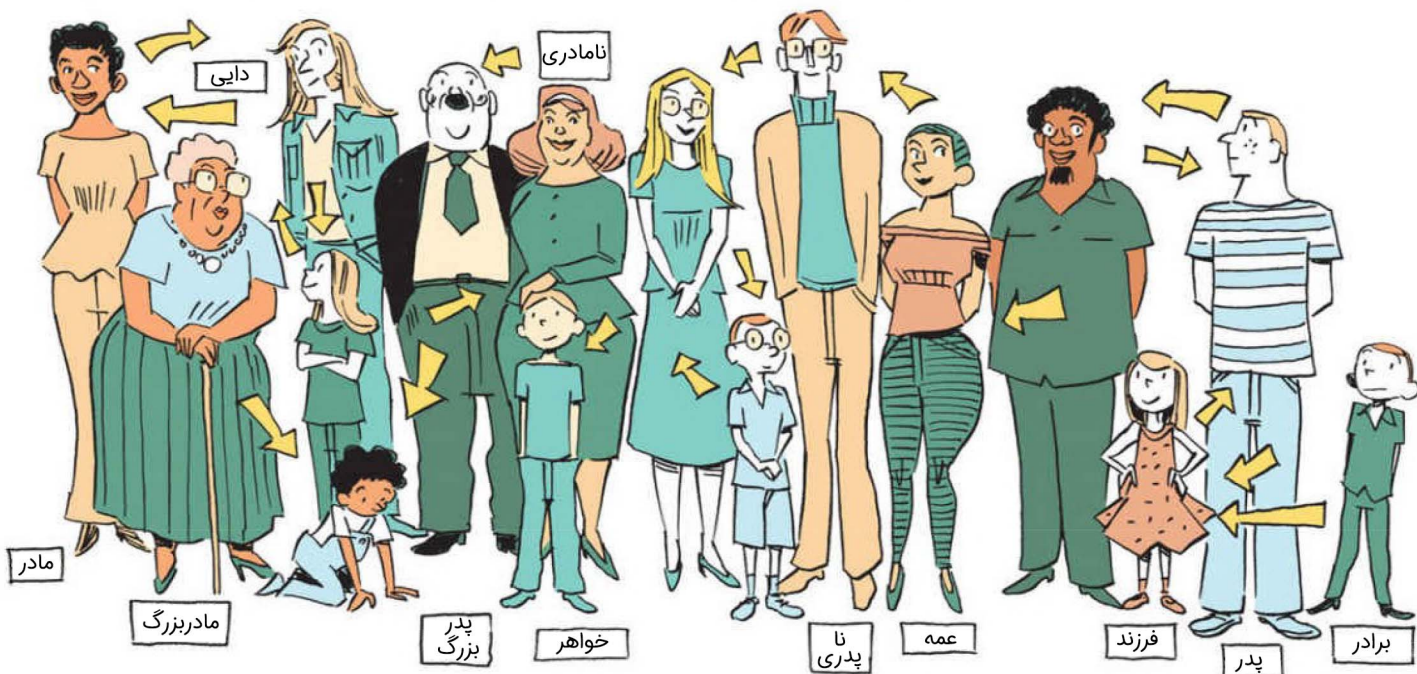












بعضی از بچه‌ها با مادر مجرد یا پدر مجرد یا پدربزرگ و مادر بزرگ، بزرگ میشن. بعضی بچه‌ها به سرپرستی گرفته میشن. بعضی از بچه‌ها دو پدر یا دو مادر دارن.

بعضی مواقع والدین از هم جدا میشن و شریک‌های جدید پیدا می‌کنن. پس یک بچه می‌تونه یک مادر و یک پدر و همچنین یک ناپدري و یک نامادري داشته باشه.

در بعضی خانواده‌ها چندین عمه، خاله، دایی‌زاده و پدربزرگ و مادر بزرگ با هم زندگی می‌کنن... پس ممکنه که شما با دایی‌زاده‌ی خودتون یک اتاق داشته باشید به جای برادرتون و خاله‌تون یا پدربزرگ و مادر بزرگتون براتون هر روز صبحونه درست کنن به جای والدینتون.



طبیعی نیستن؟ شاید عموزاده‌های اولیه‌مون بتونن بهمون درباره‌ی خانواده‌های طبیعی چیزی یاد بدن...



ولی فقط یکیشون طبیعی! بقیه‌شون... خب، طبیعی نیستن!





ولی صبر کن... برای یک گوریل خیلی معموله که با حرم‌سرایی از ماده‌ها و بچه‌هاشون زندگی کنه. هر بچه‌گوریل یک مادر متفاوت داره ولی همشون یک پدر دارن.



میمون‌های درازدست معمولاً زوج زندگی می‌کنن. وقتی یک نر و یک ماده باهم زوج میشن تمایل به چندین سال زندگی باهم دارن. اون‌ها باهم در یک قسمتی زندگی می‌کنن و خودشون از بچه‌هاشون مراقبت می‌کنن.



اینجا! می‌بینی! طبیعیه!



شامپانزه‌ها دقیقاً برعکس اورانگوتان‌ها هستن. اون‌ها در جوامع پر سروصدا با نرها و ماده‌های زیادی زندگی می‌کنن. اون‌ها زوج‌های طولانی مدت تشکیل نمیدن. شامپانزه کوچولوها معمولاً نزدیک به مادرهاشون هستن و معمولاً نمی‌دونن پدرشون کیه. کلمه‌ی «پدر» نمی‌تونه معنی زیادی براشون داشته باشه.



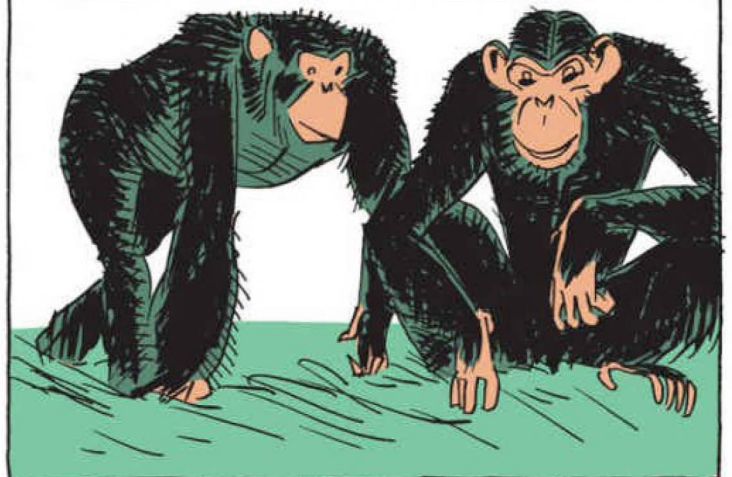
اورانگوتان‌ها از تنهایی لذت می‌برن و دوست‌دارن در آرامش بشینن و احتمالاً از غروب خورشید لذت ببرن. اورانگوتان‌های مادر تقریباً همیشه والدین مجرد هستن. اون‌ها تنهایی بچه‌هاشون رو بزرگ می‌کنن و وقتی بچه‌ها بالغ میشن، میرن و خودشون زندگی می‌کنن و این روش زندگی کردن رو دوست دارن.



ولی در نوع دیگه‌ی شامپانزه‌ها، بونوبوها، ماده‌ها دوستی خیلی نزدیکی رو تشکیل میدن- با رابطه‌ی جنسی! در بزرگ کردن بچه‌ها به هم کمک می‌کنن و خودشون تصمیم‌گیری می‌کنن نه نرهای بزرگسال. بونوبوهای ماده درباره‌ی ازدواج با پرنس خیال‌پردازی نمی‌کنن. بیشترشون یک دوست‌دختر باحال رو ترجیح میدن به جاش.



در یک نوع از شامپانزه‌ها که شامپانزه‌ی معمولی نام داره، نرها با همدیگه وقت می‌گذرونن و قوی‌ترین نر، رهبر کل گروهه.







همه‌ی بزرگسال‌ها در بزرگ کردن بچه‌ها مشارکت داشتن. بین افراد خانواده هیچ فرق مشخصی نبوده. هیچ ازدواجی نبوده... و هیچ وکیل طلاق هم نبوده!



خب بعضی انسان‌شناس‌ها فکر می‌کنن که بیشترین نوع چیدمان در عصر حجر، مثل شامپانزه‌ها، زندگی در جوامع خانواده‌بزرگ بوده.



خب، من که این‌ها رو نمی‌دونم... ولی شما دارین درباره‌ی میمون‌های لعنتی صحبت می‌کنین! می‌خوام بدونم که خانواده‌های انسان چطور در عصر حجر زندگی می‌کردن!



معلومه که بچه‌ها می‌دونستن مادرهاشون کی بودن. چون مادرهاشون به دنیا آورده بودنشون و ازشون سال‌ها مراقبت می‌کردن.



اگر از کسی خوشتون می‌اومده بالشت علف خشک‌تون رو می‌بردید کنارش. اگر حوصله‌تون از همدیگه سر می‌رفت، دوباره بالشتون رو می‌بردید دورتر...

ولی درباره‌ی بچه‌ها چی؟



بچه‌ها می‌تونستن رابطه‌ی نزدیکی با چندین بزرگسال داشته باشن و هیچکدوم از اون‌ها احساس نیازی به تعریف شدن به عنوان پدر یا دایی یا همسایه‌ی غیرفامیل نداشته باشن.

پس می‌بینید آقای «دو»، یکمی شبیه به وضع عموزاده‌های شامپانزه‌مون بوده.



اما نمی‌تونیم مطمئن باشیم که می‌دونستن پدرشون کیه. مردها احتمالاً به بزرگ کردن بچه‌ها با غذا آوردن، مراقبت کردن، یاد دادن بالا رفتن از درخت یا درست کردن ابزار سنگی، کمک می‌کردن...



در حقیقت باستان‌شناس‌ها بعضی فرهنگ‌های انسانی امروزی رو دیدن که پدرانگی جمعی عُرف‌شون هستش.

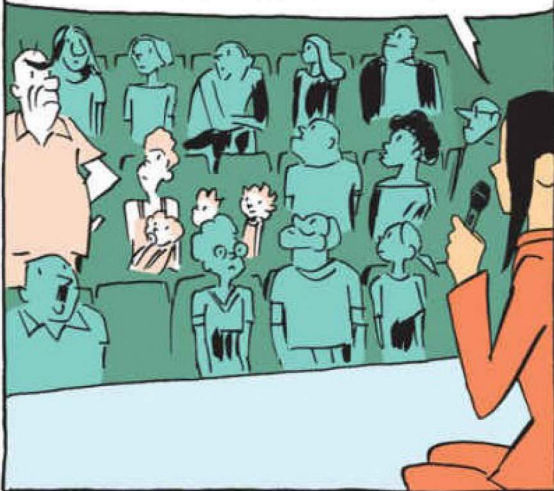
بومی‌های باری برای مثال. اون‌ها اعتقاد دارن که بچه فقط از اسپرم یک مرد به دنیا نمیداد و با ذخیره‌ی اسپرم از مردهای مختلف در رحم زن به وجود میاد.



ما خیلی متأسفیم که شما رو عصبانی کردیم آقای «دو». اما فراموش نکنید که قبل از پیشرفت امروزی ما در مطالعات جنین‌شناسی، هیچ راهی برای اثبات این نبود که یک بچه همیشه از اسپرم یک پدر ساخته میشه.

این‌ها دیوونگیه! زود باش عزیزم، ما میریم! این دانشمندا با ما مثل احمق‌ها برخورد می‌کنن!

پس یک مادر خوب بودن با داشتن رابطه‌ی جنسی با چند مرد معنی پیدا می‌کنه؛ مخصوصاً وقتی حامله هست تا بچه‌اش کیفیت‌های خوب رو به ارث ببره- و از مراقبت پدرانه- نه فقط از بهترین شکارگر، بلکه از بهترین داستان‌سرا، شجاع‌ترین جنگجو و با ملاحظه‌ترین معشوق.



اگر انسان‌های اولیه مثل شامپانزه‌ها در خانواده‌های همگانی بزرگ زندگی نمی‌کردن، می‌تونست خیلی چیزها رو توضیح بده...

می‌تونست خیانت‌های متوالی در ازدواج‌های مدرن و میزان بالای طلاق رو توضیح بده...

شاید به همین دلیل که خانواده‌ی کوچک و تک‌همسری برای هر کسی آسون نیست...



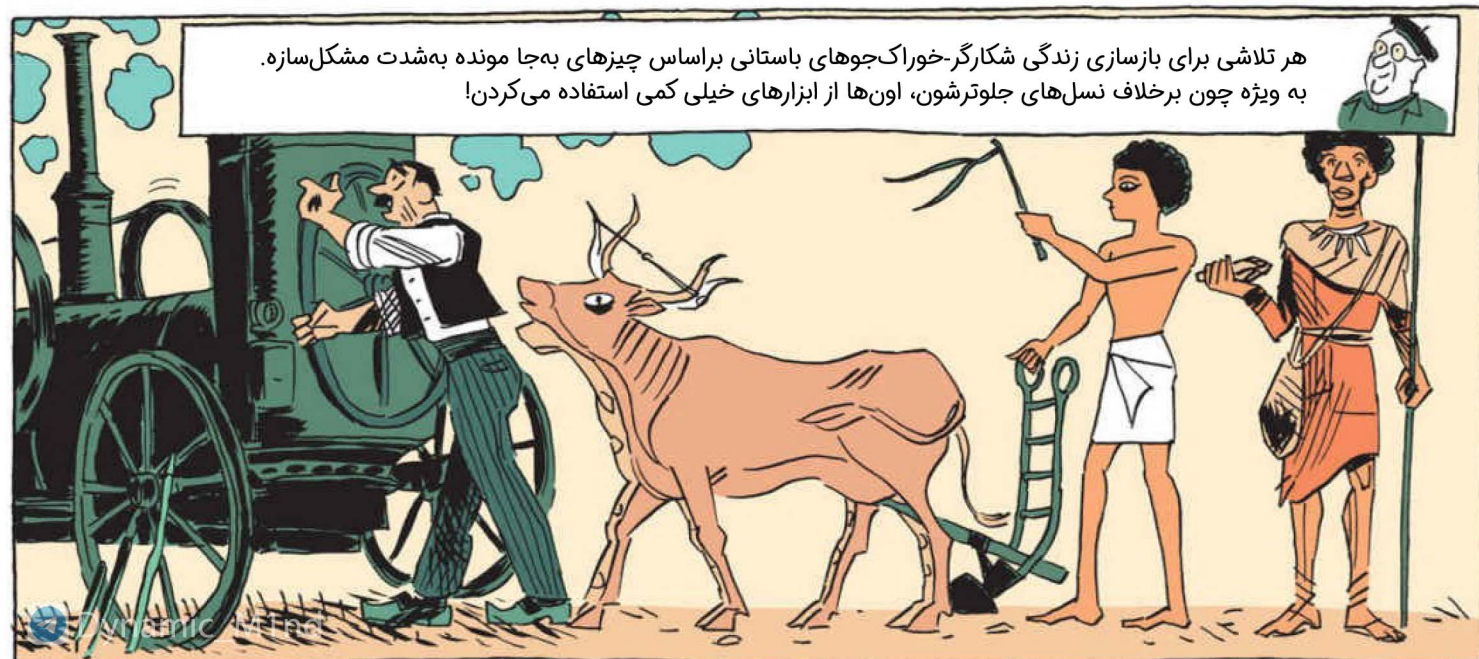
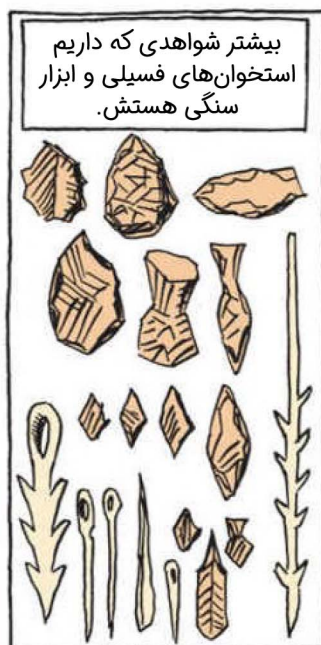
خودت رو در یک قبیله‌ی باستانی شکارگر-خوراک‌جو تصور کن. چطور می‌تونستی اثبات کنی بهشون که هر بچه فقط یک پدر داره و سه پدر نداره؟

هممممم...

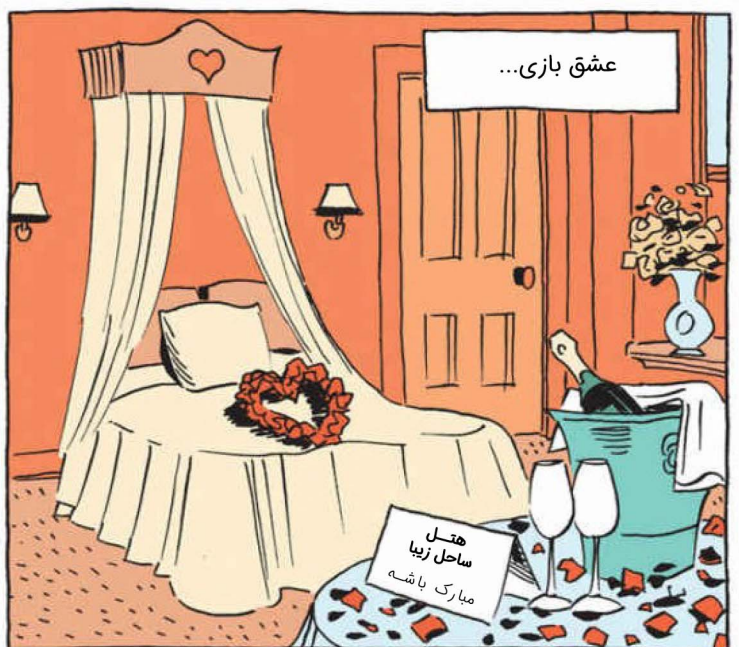
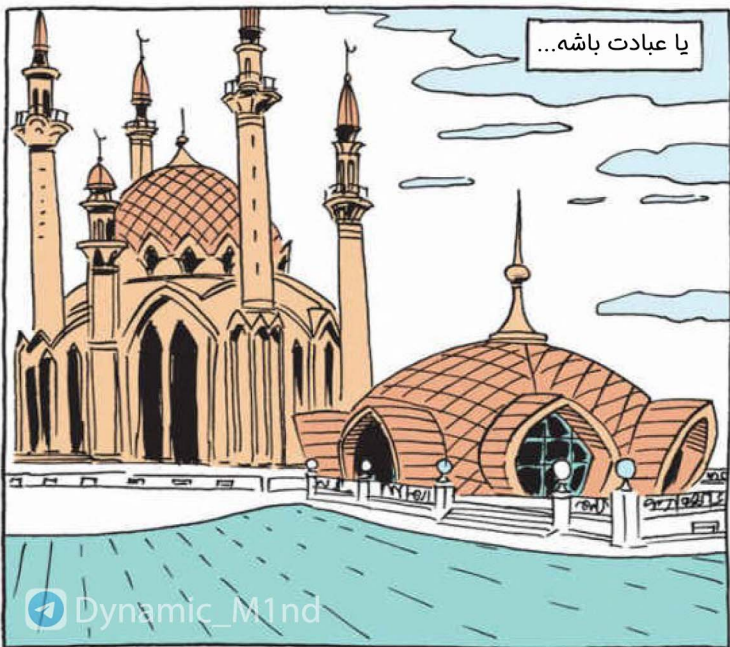
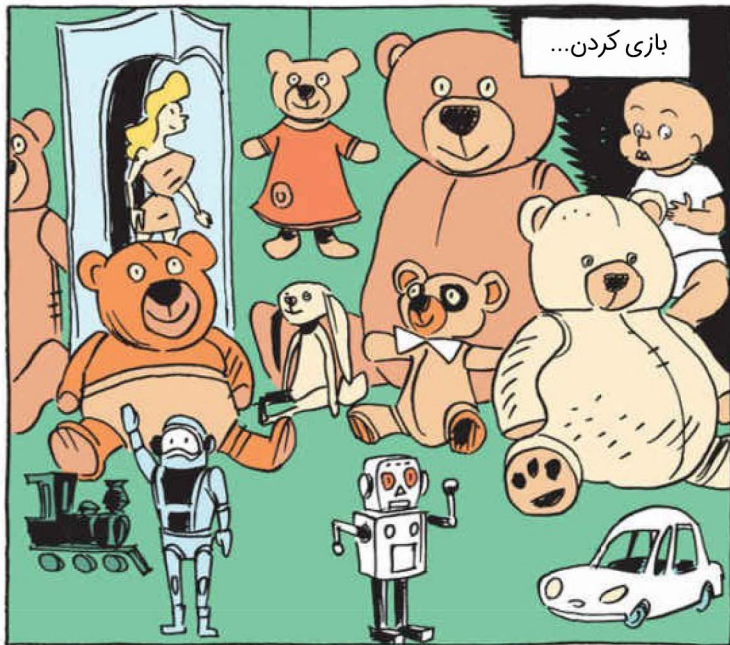
می‌دونی، ما کاتولیکی‌ها اعتقاد داریم که سه پدر داریم ...









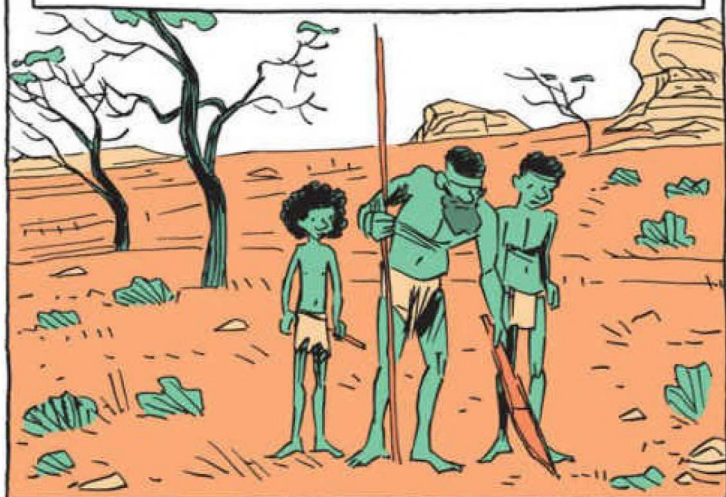






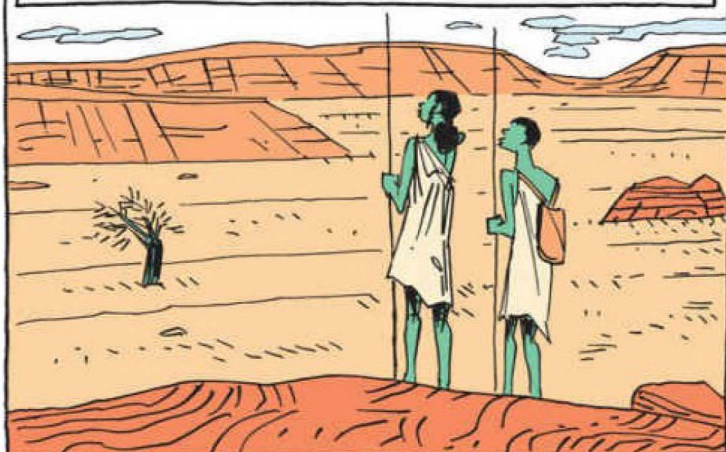


دوماً، جوامع جستجوگر امروزی بیشتر در مناطقی با شرایط اقلیمی سخت و زمین‌های سترونی که به کشاورزی نه می‌گن، زنده موندن.



دقیقاً درسته حرفتون. اولاً به‌خاطر اینکه همه‌ی جوامع جستجوگری که امروز زندگی می‌کنن متأثر از جوامع همسایه‌ی کشاورزی و صنعتی هستن.

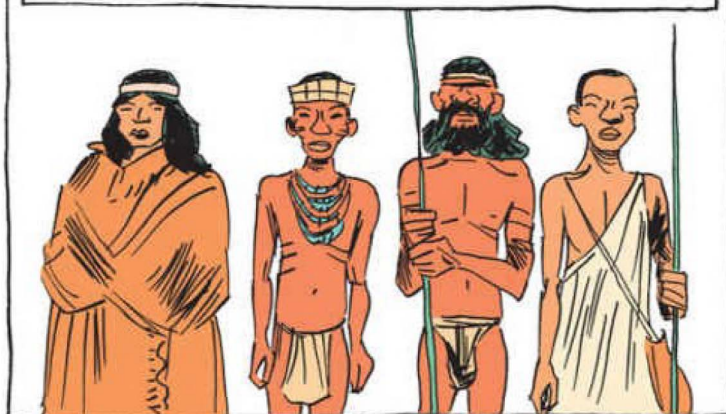
جوامعی که به زندگی در شرایط اقلیمی به شدت سخت مثل صحرای کالاهاری در جنوب آفریقا عادت دارن هم می‌تونن نمونه‌های گمراه‌کننده‌ای برای جوامع عصر حجری در مناطق حاصل‌خیزتر باشن.



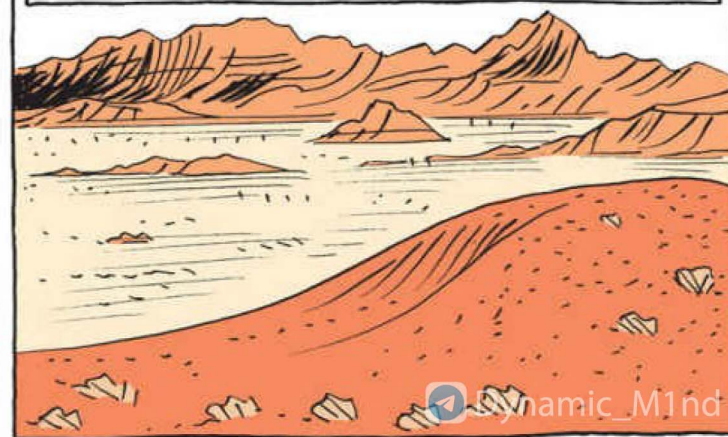
به‌طور مثال، ما تمایل داریم به پیوند دادن بومی‌های جستجوگر استرالیا با محیط کویری، ولی وقتی اروپایی‌ها اولین بار به اون‌جا رسیدن بیشتر بومی‌ها در زمین‌های حاصل‌خیز اطراف سیدنی و ملبورن زندگی می‌کردن.



درسته و حتی مهم‌تر از اون، واضح‌ترین مشخصه‌ی جوامع شکارگر-خوراک‌جو اینه که چقدر متنوع هستن! ممکنه فکر کنیم اگر یک جستجوگر رو بشناسیم همشون رو شناختیم... ولی واقعیت اینه که، جوامع جستجوگر در جاهای مختلف دنیا هم نه، حتی در یک منطقه باهم متفاوتن.

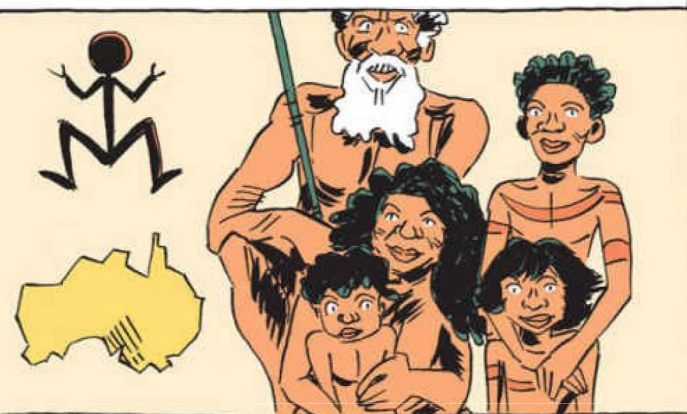


اول اینکه تراکم جمعیت امروزی در جایی مثل صحرای کالاهاری خیلی کمتر از دره‌ی یانگ تسه در عصر حجره که این مفاهیم خیلی گسترده‌ای برای سوال‌های مربوط به اندازه و ساختار جوامع انسانی و چگونگی کنش و واکنشش با جوامع دیگه، داره.

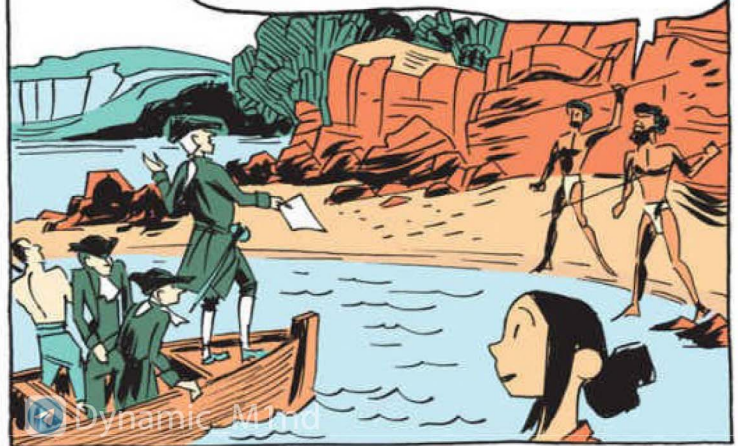




هر قبیله زبان، هنجار و رسم‌های خودشان رو داشتن که می‌تونست خیلی متفاوت‌تر از بقیه‌ی قبیله‌های همسایه باشه. اطراف جایی که امروز بهش آدلاید در جنوب استرالیا گفته می‌شه؛ چندین طایفه‌ای که بهشون «طایفه‌های پدر نسب» می‌گیم، وجود داشتن یعنی مبنای اون‌ها نسبت پدری بوده و طایفه‌شون پیوند خورده با سرزمین قبیله‌ایشون بوده.



تنوع خاق‌العاده‌ای که اولین استعمارگرهای اروپایی بین مردم بومی استرالیا پیدا کردن یک مثال عالی‌ه. درست قبل از تسخیر بریتانیا، بین ۳۰۰/۰۰۰ تا ۷۰۰/۰۰۰ سال پیش، شکارگر-خوراک‌جوه‌ای قاره در ۲۰۰ تا ۶۰۰ قبیله زندگی می‌کردن و هر قبیله از چند گروه کوچک تشکیل شده بود.



منطقی هستش که تنوع قومی و فرهنگی چشمگیری بین شکارگر-خوراک‌جوه‌ای باستانی و پنج تا ده میلیون جستجوگری که قبل از انقلاب کشاورزی روی زمین بودن، بین هزاران قبیله‌ی جدا با هزاران زبان و فرهنگ تقسیم شده بود.

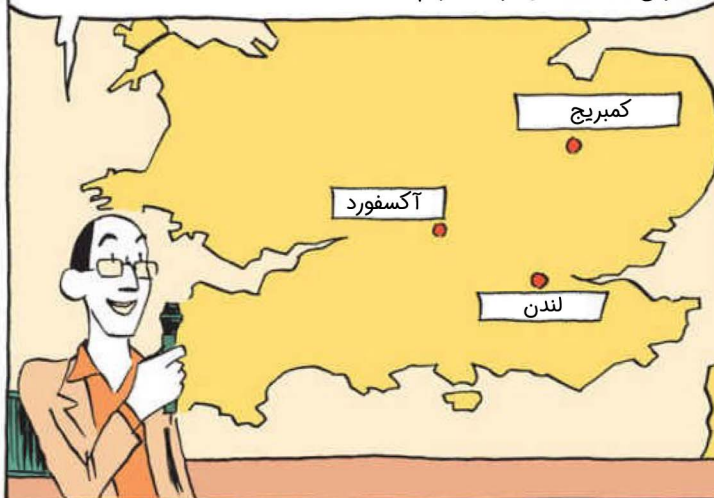
در حقیقت، حتماً این یکی از میراث اصلی انقلاب شناختی بوده، موافقی یووال؟



در همین حال بعضی قبیله‌های شمال استرالیا بیشتر تمرکزشون روی نسب مادری یک نفر بوده و هویت قبیله‌ای مردم به‌جای قلمرو، نشان قبیله‌ایشون بوده.



برای مثال ما تمام دلایل رو برای باور اینکه یک گروه جستجوگر ۳۰/۰۰۰ سال پیش در نقطه‌ای زندگی می‌کردن که الان دانشگاه آکسفورد ساخته شده، به همون زبانی صحبت نمی‌کردن که یک نفر در محدوده‌ی دانشگاه کمبریج صحبت می‌کرده، داریم.



بسیار هم! به‌لطف گنجایش اون‌ها برای افسانه، حتی جمعیت‌هایی با ترکیب ژنتیکی یکسان که در شرایط زیست‌محیطی مشابه زندگی می‌کردن، می‌تونستن واقعیت‌های خیالی خیلی متفاوتی برای بنا کردن هنجارها و ارزش‌ها بسازن.



## آکسفورد



## کمبریج

این گروه‌ها می‌تونستن کاملاً از نظر سیاسی و اجتماعی متفاوت باشن...



در آرایش خانوادگی...



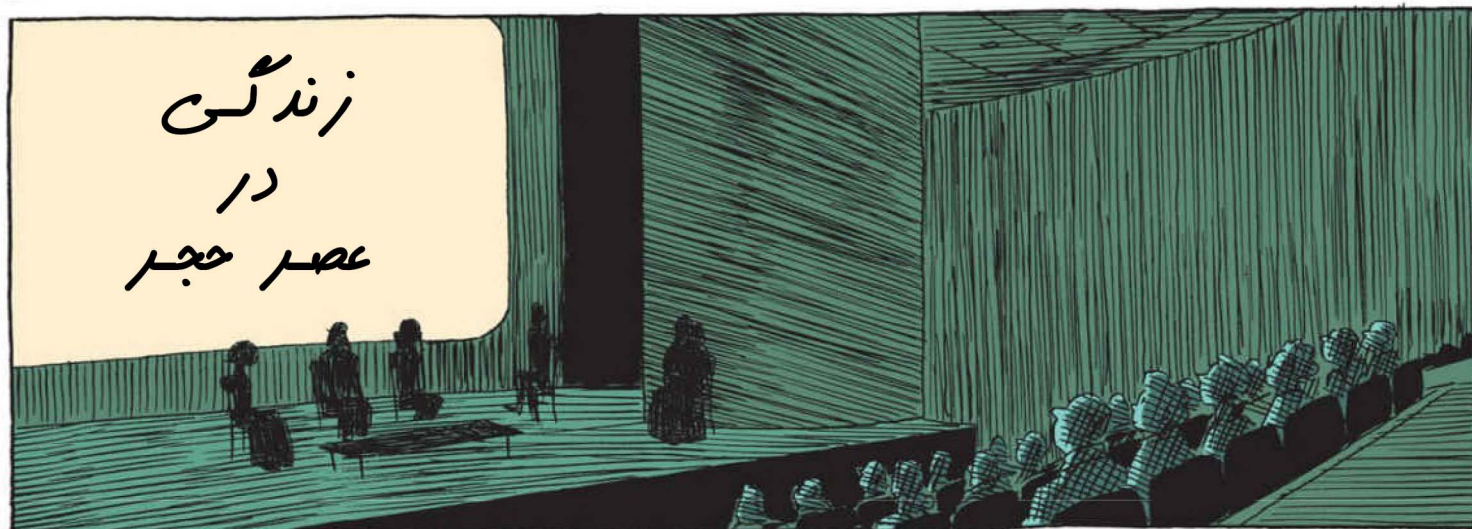
تابوهاشون...



و البته، در اعتقادات دینی شون.









دره‌ای حاصل‌خیز در ۷۰/۰۰۰ تا ۱۲/۰۰۰ سال قبل.

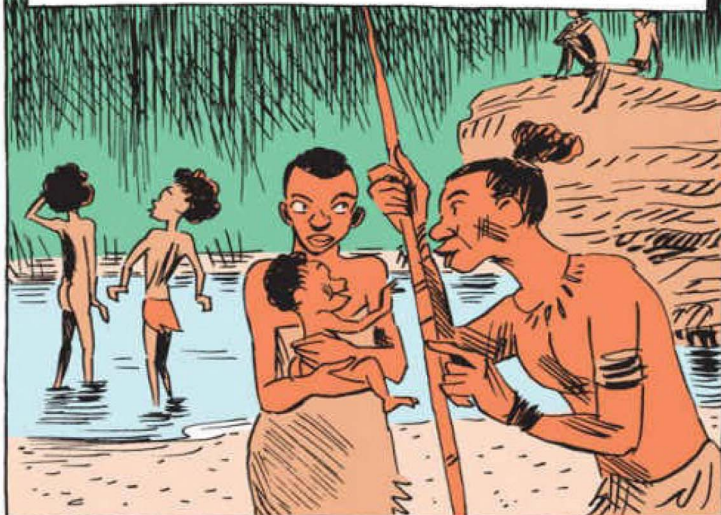
ما واقعاً درباره‌ی جستجوگرانی که در دوران قبل از انقلاب کشاورزی زندگی می‌کردن؛ چی می‌دونیم؟

Dynamic Mind

البته که قبیله‌های اون‌ها خیلی متفاوت بودن، پس ما می‌تونم چیزی رو تعمیم بدیم؟



اعضای یک گروه خیلی صمیمانه همدیگر رو میشناختن و در طول زندگی با دوستان و فامیل احاطه شده بودن. تنهایی و حریم شخصی خیلی نادر می‌تونست باشه.



میشه گفت که خیلی از مردم در گروه‌های کوچک متشکل از چند ده یا حداکثر چند صد نفر، زندگی می‌کردن.



ولی می‌تونستن روابط دوستانه هم داشته باشن. اون‌ها اعضای خودشون رو جابه‌جا می‌کردن، اطلاعات به اشتراک می‌گذاشتن، با هم شکار می‌کردن و چیزهای لاکچری خیلی نادری مثل صدف دریایی مبادله می‌کردن.



گروه‌های همسایه احتمالاً بر سر منابع رقابت داشتن و گاهی ممکن بود که باهم بجنگن.



این نوع از همکاری شاخصی مهم انسان خردمند بود که باعث شد بر گونه‌های دیگری انسانی پیشگام باشن.



بعضی گروه‌های همسایه در مقابل خارجی‌ها متحد می‌شدن.

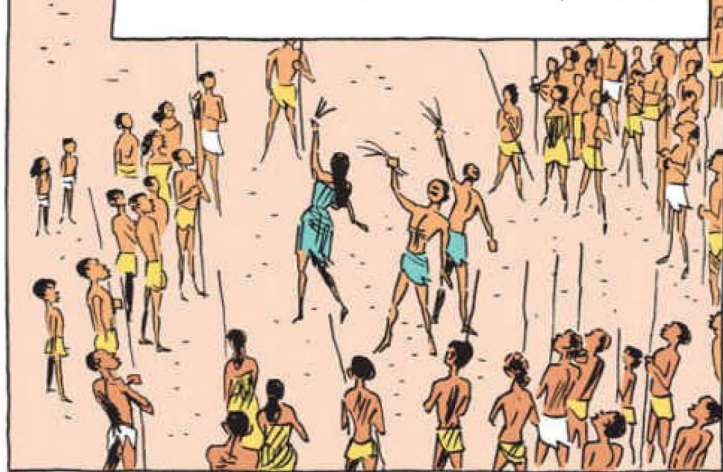




ولی باید مراقب باشیم که اهمیت روابط خارجی رو دست کم نگیریم. قبیله‌ها به‌ندرت دور هم جمع می‌شدن. مثلاً برای بعضی فستیوال‌های سالانه. بیشتر مواقع گروه‌های کوچک کاملاً مستقل و در انزوای کامل زندگی می‌کردن.



گاهی وقت‌ها ارتباط با گروه‌های همسایه به اندازه‌ای نزدیک بود که یک قبیله با یک زبان مشترک، افسانه‌ها، هنجارها و ارزش‌های مشترک تشکیل می‌دادن. اعضای قبیله‌ای مثل این ممکن بود به چندین هزار انسان خردمند برسه.



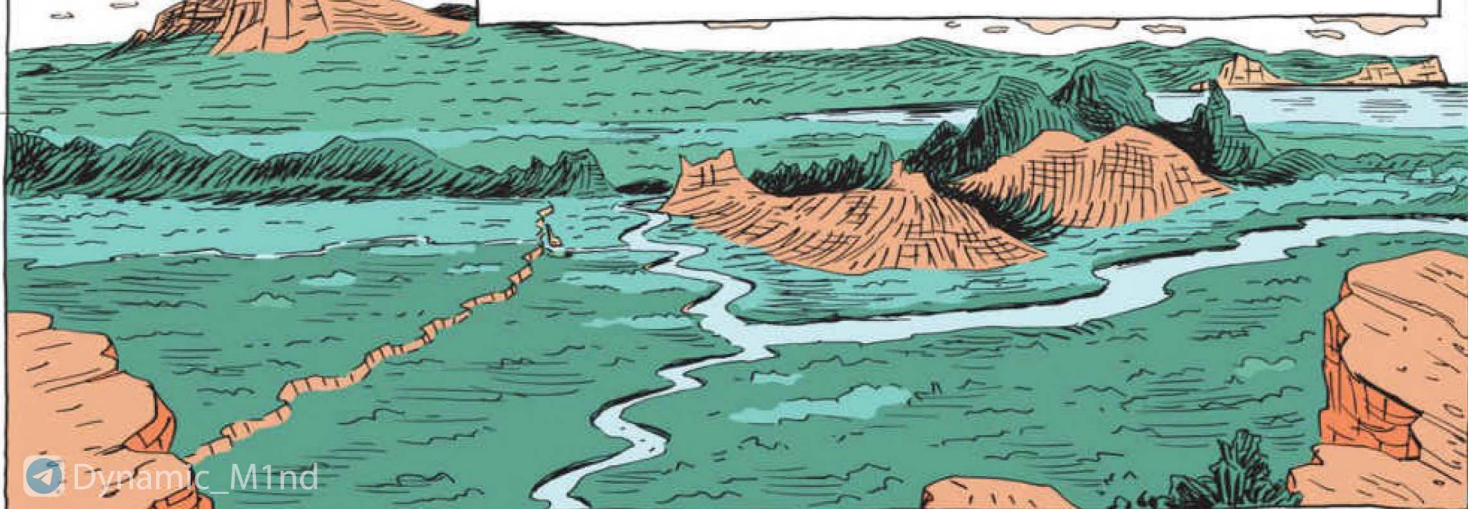
یک آدم عادی ماه‌ها بدون دیدن یا شنیدن صدای یک نفر از گروه دیگه‌ای زندگی می‌کرد و شاید بیشتر از چند هزار نفر رو در طول زندگیش نمی‌دید.



قبیله یک چهارچوب سیاسی همیشگی نبود و حتی اگر هم مکان‌های فصلی ثابتی داشتن اما هیچ شهر و نهاد همیشگی‌ای وجود نداشت.



این گروه‌های انسان خردمند در گروه‌های به‌نسبت کوچک، در سرزمین‌های پهناور پخش شدن. قبل از انقلاب کشاورزی جمعیت انسان‌های کل سیاره کوچک‌تر از جمعیت امروز یک شهر بزرگ مثل توکیو یا قاهره بود.





جابه‌جایی‌های اون‌ها متأثر از تغییر فصل‌ها...



بیشتر گروه‌های انسان خردمند در حرکت زندگی می‌کردن و در جستجوی غذا از جایی به جای دیگه سیر می‌کردن.



و چرخه‌ی رشد گیاهان بود.



مهاجرت سالیانه حیوانات...



گروه‌ها معمولاً بین سرزمین اقامت یکسانی در رفت‌وآمد بودن-محیطی بین ده‌ها تا صدها کیلومتر مربع.





گروه‌ها فقط گاهی برای کشف سرزمین‌های جدید تمایل به ریسک برای رفتن از سرزمینشون داشتن. احتمالاً محرکشون، فجایع طبیعی...

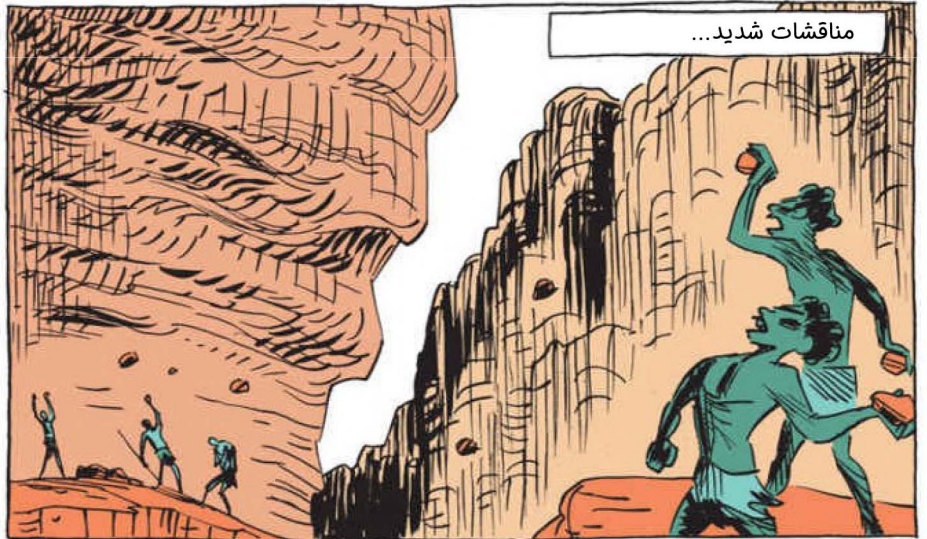


Dynamic\_M1nd

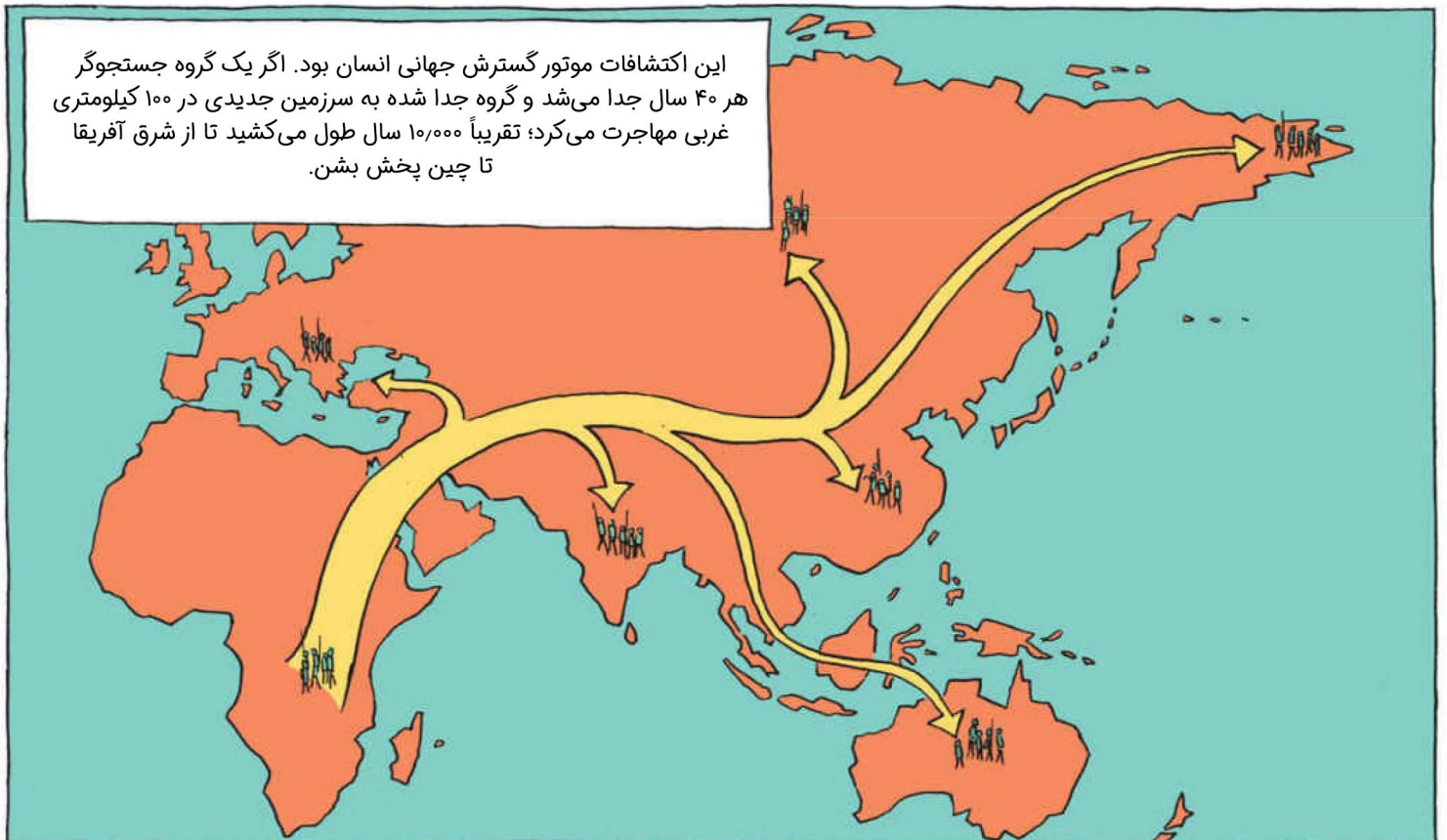
یا پیش‌قدمی رهبری کاریزماتیک بوده.



مناقشات شدید...



این اکتشافات موتور گسترش جهانی انسان بود. اگر یک گروه جستجوگر هر ۴۰ سال جدا می‌شد و گروه جدا شده به سرزمین جدیدی در ۱۰۰ کیلومتری غربی مهاجرت می‌کرد؛ تقریباً ۱۰۰,۰۰۰ سال طول می‌کشید تا از شرق آفریقا تا چین پخش بشن.





تکنیک‌های خشک کردن و دودی کردن غذا هم بهشون اجازه داد تا برای مدت‌زمان بیشتری در یک مکان بمونن.



در بعضی موارد استثنایی وقتی غذا به ویژه فراوان بود؛ گروه‌ها در اردوگاه‌های دائم ساکن می‌شدن.



اولین اسکان‌های دائمی در تاریخ خیلی قبل‌تر از انقلاب کشاورزی، در کنار سواحل و رودخانه‌های غنی از ماهی، غذای دریایی و پرندگان آجری پدیدار شد.



و در مناطق قطبی با انجماد می‌تونستن غذا رو نگه دارن.



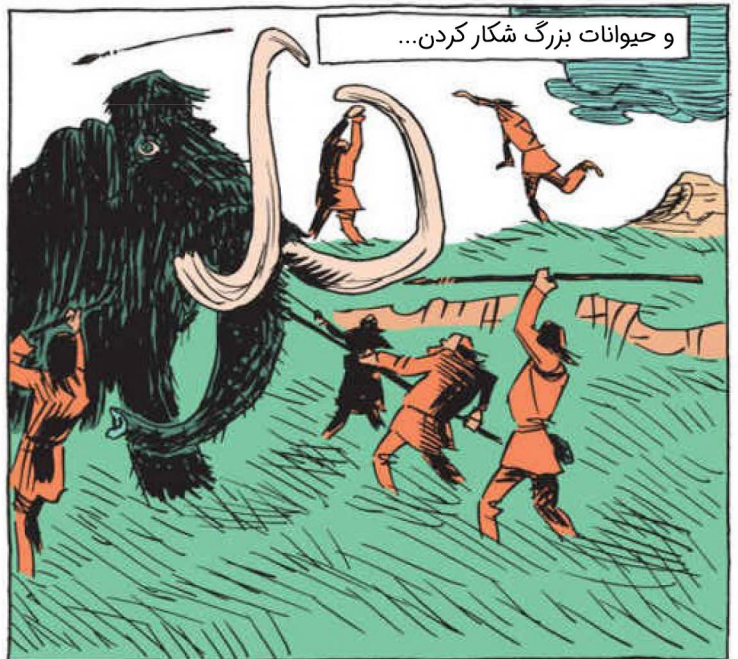
و این‌ها ممکنه که سکوه‌های پرتابی برای اولین پروژهی فراقیانوسی انسان خردمند بوده باشه: ساکن شدن در استرالیا.



دهکده‌های ماهی‌گیری ممکنه که در سواحل جزایر اندونزیایی تقریباً ۵۰/۰۰۰ سال پیش اگر نه زودتر، ظاهر شدن.









دانش جغرافی. اون‌ها به اطلاعات درباره‌ی  
سرزمینشون نیاز داشتن.



مهم نبود چطور غذا تهیه می‌کردن، مهم‌ترین چیزی که  
نیاز تمام انسان‌های خردمند بود، کسب دانش بود.



دانش آب‌وهوا. اون‌ها به یادگیری چرخه‌ی  
فصل‌ها و چگونگی تشخیص علائم یک رعدوبرق  
قرب‌الوقوع یا یک دوره‌ی کم‌آبی نیاز داشتن.



دانش گیاهان. برای پیدا کردن غذا، نیاز بود که  
بدون کجا گیاهان رو پیدا کنن؛ و همچنین کدوم  
غذاها مغذی‌اند، کدوم‌ها مریضشون می‌کنن و  
کدوم‌ها خواص درمانی دارن.



دانش حیوانات. برای شکار، اون‌ها  
نیاز داشتن که با عادات همهی  
حیوانات آشنایی داشته باشن.



هر فردی نیاز داشت که بدونه چطور چاقوی سنگی بسازه، چطور یک لباس پاره رو  
تعمیر کنه، یک تله‌ی خرگوش درست کنه و با زلزله، نیش‌مار و شیر گرسنه کنار بیاد. سال‌ها  
طول می‌کشید تا با کارآموزی و تمرین، در هر کدوم از این مهارت‌ها، ماهر بشن.



اون‌ها هر رودی، هر درخت گردویی، هر غار  
خرسی و هر سنگ چخماقی در نزدیکی سکونت-  
گاهشون رو مطالعه کردن.





اون‌ها به ریزترین حرکات علف‌ها گوش می‌دادن  
که اون‌جا ماری کمین نکرده باشه.



جستجوگرها نه تنها به دنیای اطرافشون و  
حیواناتش، گیاهانش و اشیائش تسلط پیدا  
کردن بلکه به جهان درون بدن‌هاشون و حواس-  
شون هم تونستن مسلط بشن.



یا لانه‌ی یک پرنده...



یک کندو...



اون‌ها با دقت شاخ و برگ درختان  
رو در امید پیدا کردن میوه‌ها  
مشاهده می‌کردن...



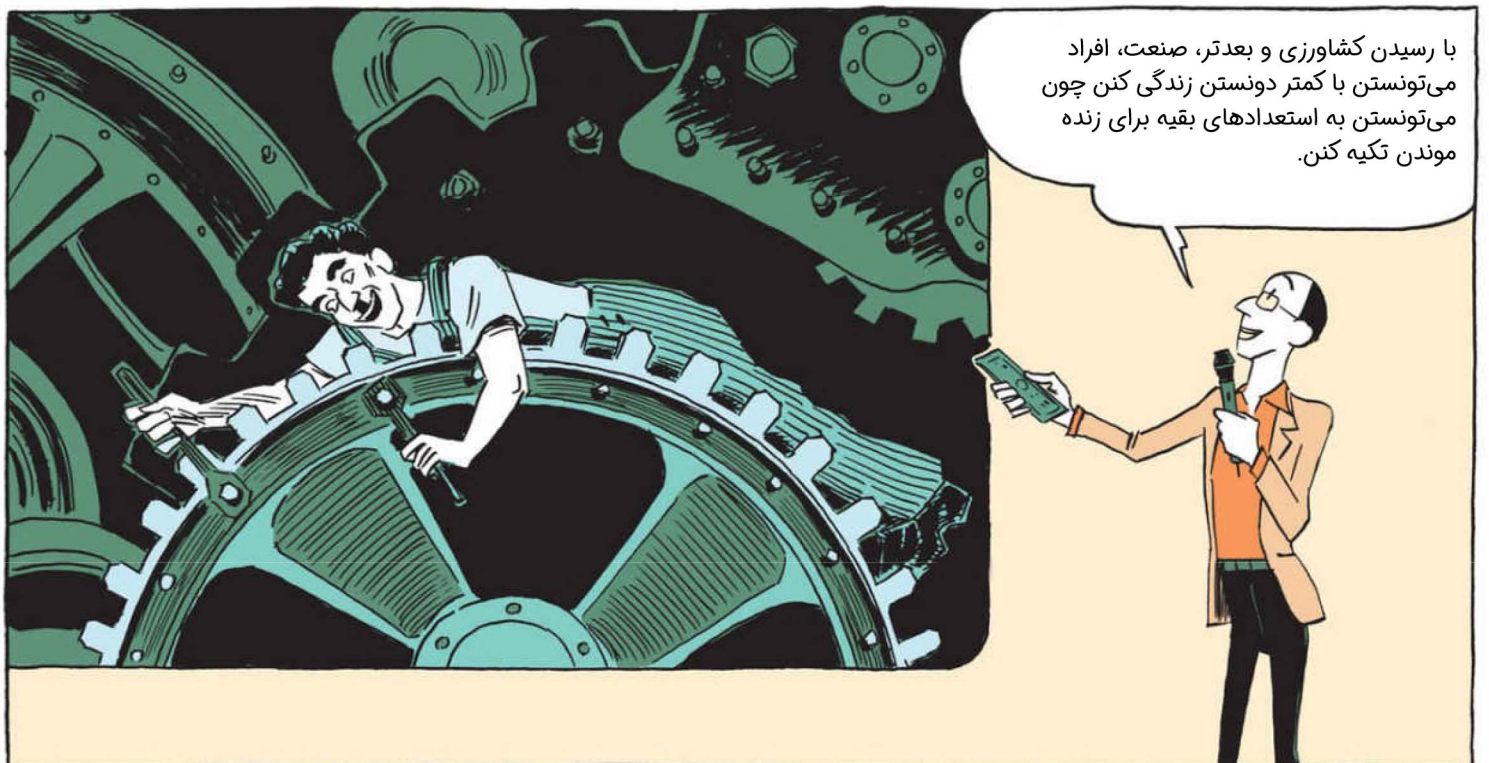
جستجوگرهای باستانی از زبردستی فیزیکی‌ای لذت بردن که مردم  
امروزی نمی‌تونن پس از سال‌ها تمرین یوگا یا تای‌چی به دست  
بیارن.



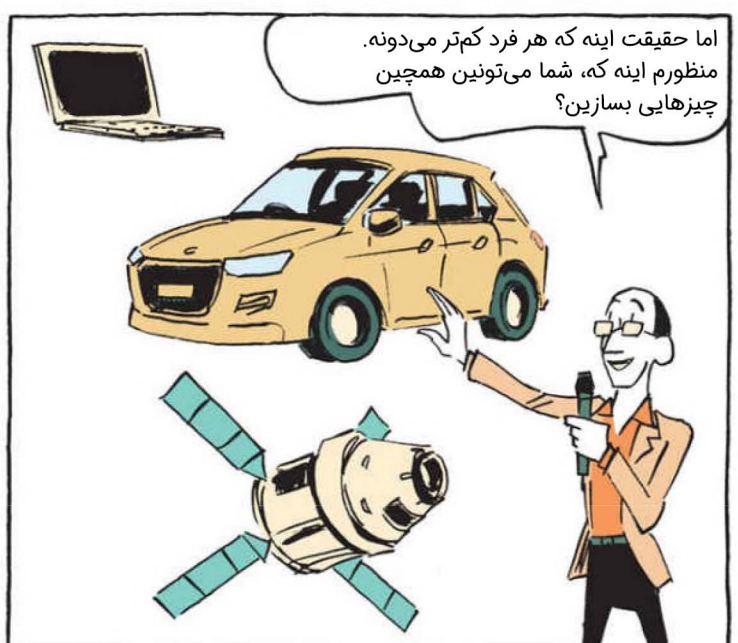
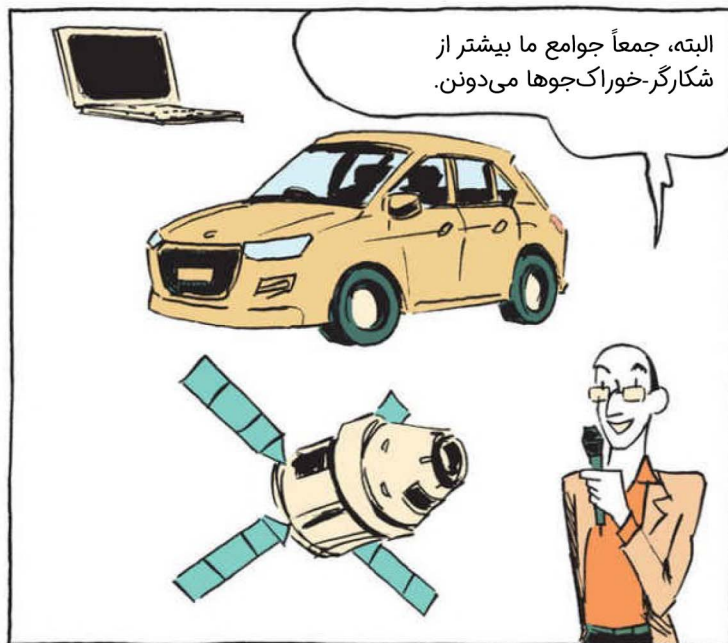
اون‌ها بدون سروصدا و جلب توجهی حرکت می‌کردن و سریع‌العمل-  
ترین و کارآمدترین روش نشتن، دویدن و راه رفتن رو بلد بودن.  
استفاده‌ی مداوم و متنوع از بدن‌هاشون مثل دوندگان ماراتون، فیتشون  
کرد.

















من فقط کتاب می‌نویسم و مردم کتابم رو می‌خرن...

من این‌طوری پول درمیارم. بعد یک قسمتی از پول رو به بقیه‌ی مردم می‌دم که بتونم غذا، لباس و جایی برای زندگی داشته باشم.

اگر من در طبیعت به حال خودم رها می‌شدم، احتمالاً یا از گرسنگی می‌مردم یا یک ببر می‌خوردتم... چون به‌جز نوشتن کتاب‌های تاریخ، چیز دیگه‌ای بلد نیستم!

ولی یک جستجوگر معمولی یک دانش وسیع‌تر، عمیق‌تر و متنوع‌تری نسبت به محیط زندگیش داره تا من. برای نیاکان باستانی من فقط چند دقیقه طول می‌کشید که چخماق رو به پیکان نیزه تبدیل کنن.

من نمی‌تونم انجامش بدم!

امروزه بیشتر مردمی که در جوامع صنعتی زندگی می‌کنن برای زنده موندن نیازی به دونستن درباره‌ی جهان طبیعی ندارن.

واقعاً به چه چیزی نیاز داری که درباره‌ی دنیای طبیعی بدونی تا به عنوان یک مهندس کامپیوتر، یک کارگزار بیمه یا یک معلم تاریخ زندگی کنی؟

برای خیلی از الزامات زندگی، کورکورانه به کمک بقیه‌ی افرادی هم که دانششون در یک زمینه‌ی کوچکی از تجربه و تخصصه، تکیه می‌کنیم.

جمعاً، جوامع انسانی امروز خیلی بیشتر از جوامع عصر حجر می‌دونن ولی در سطح فردی، جستجوگرهای باستانی دانشمندترین و ماهرترین مردم تاریخ هستن!









و یک چیز دیگه، اون‌ها نمی‌تونستن این همه کارهای خونگی داشته باشن.

اقتصاد جستجوگر، بیشتر از کشاورزی یا صنعتی، زندگی‌های جالبی به اکثر مردم داد.

هیچ ظرفی برای شستن! و هیچ جاروبرقی کشیدنی، هیچ زمینی برای تمیز کردن یا پوشکی برای عوض کردن، و قطعاً هیچ قسطی برای پرداخت کردن! نداشتن.



در جهان مدرن ما، یک کارگر کارخونه، می‌تونه ساعت ۷ صبح از خونه‌اش بره بیرون، در خیابون‌های آلوده قدم بزنه تا کارگاه و با دستگاه تا آخر روز کار کنه... ده ساعت کار بی‌حس‌کننده‌ی ذهن قبل از برگشتن به خونه در ساعت ۷ بعدازظهر برای شستن ظرف‌ها و لباس‌ها!



تا اوایل بعدازظهر هم اون‌ها برگشته بودن به کمپ تا نهار درست کنن!



۳۰/۰۰۰ سال پیش، یک جستجوگر می‌تونست با همراهانش کمپ رو شاید ساعت هشت صبح ترک کنه. اون‌ها در جنگل‌ها و چمن‌زارهای نزدیکشون می‌گشتن و قارچ می‌کندن، صیفی‌جات می‌کندن، قورباغه می‌گرفتن...



یا برای غیبت کردن و داستان گفتن!



این براشون زمان زیادی می‌داشت برای بازی کردن با چپه‌ها یا فقط وقت گذرونن!



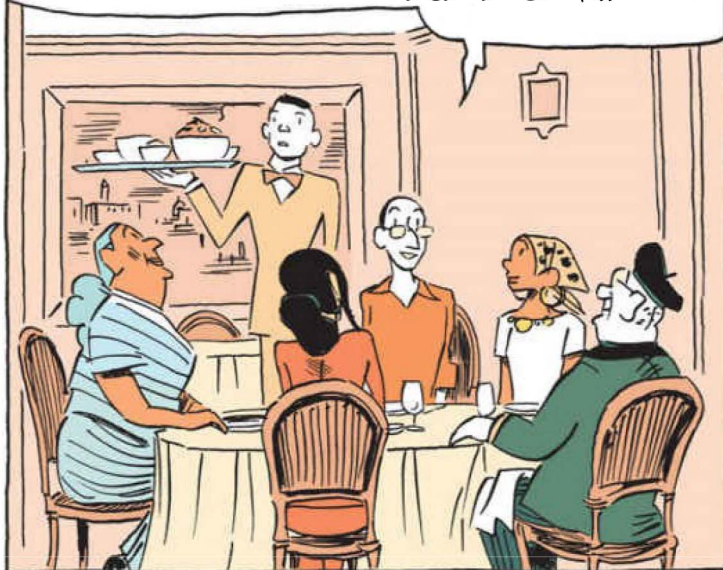




کشاورزهای سرسخت تمایل به داشتن رژیم نامتعادل و خیلی محدود داشتن. حتی بیشتر در عصر پیشامدرن زمانی که یک جمعیت کشاورز بیشتر کالریشون رو از یک محصول تأمین می‌کردن...



رژیم موفقیت جستجوگرها، چیزی که اون‌ها رو از قحطی و سوءتغذیه نجات داد، رژیم غذایی متنوعشون بود.

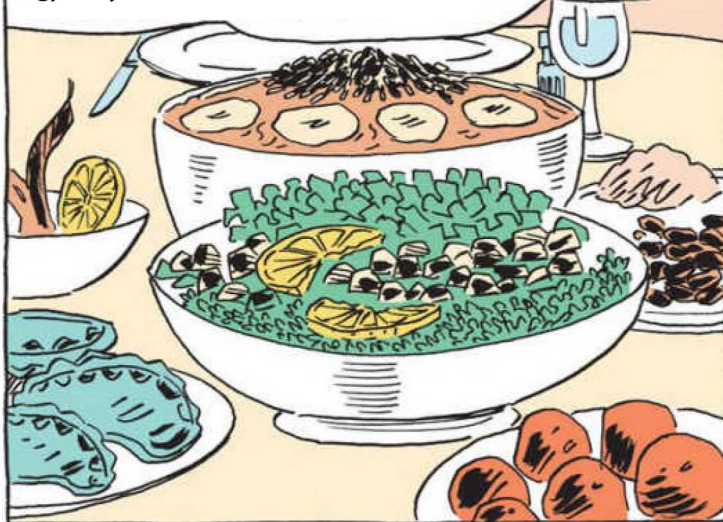


و امروزه متأسفانه هنوز مردمی در بعضی قسمت‌های جهان هستن که از سوءتغذیه می‌میرن.

دهقان‌های معمولی در چین سنتی، برای صبحونه، نهار و شام برنج می‌خوردن. اگر خوش‌شانس بودن، همین رژیم رو برای روز بعد هم داشتن.



گندم، سیب‌زمینی یا برنج... رژیم مثل این تمام ویتامین‌ها و عناصر غذایی دیگه‌ای رو که انسان نیاز داره، ندارن.



یک مزیت دیگه هم بود: چون اون‌ها متکی به نوع خاصی از غذا نبودن، اگر منبع غذایی خاصی از بین می‌رفت، خیلی محتمل نبود که گرسنگی بکشن. اگر خشکسالی، سیل یا آتش محصول سالانه‌ی برنج و سیب‌زمینی اون‌ها از بین می‌برد، جوامع کشاورزی از قحطی ویران می‌شدن



چه تضادی با جستجوگرهای باستانی‌ای که به‌طور منظم ده‌ها مواد غذایی متفاوت می‌خوردن! نیاکان باستانی اون دهقان‌های برنج‌خوار ممکن بود برای صبحانه قارچ و توت، بعدش برای نهار میوه، لاک‌پشت و حلزون، و استیک خرگوش با پیاز وحشی برای شام داشته باشن! این تنوع به این معنی بود که جستجوگرها همه‌ی مواد مغذی مورد نیازشون رو می‌گرفتن.




















جنگل‌های پاراگوئه تا دهه‌ی ۱۹۶۰،  
خونه‌ی مردم شکارگر-خوراک‌جویی  
بود که آشه نامیده می‌شدن.



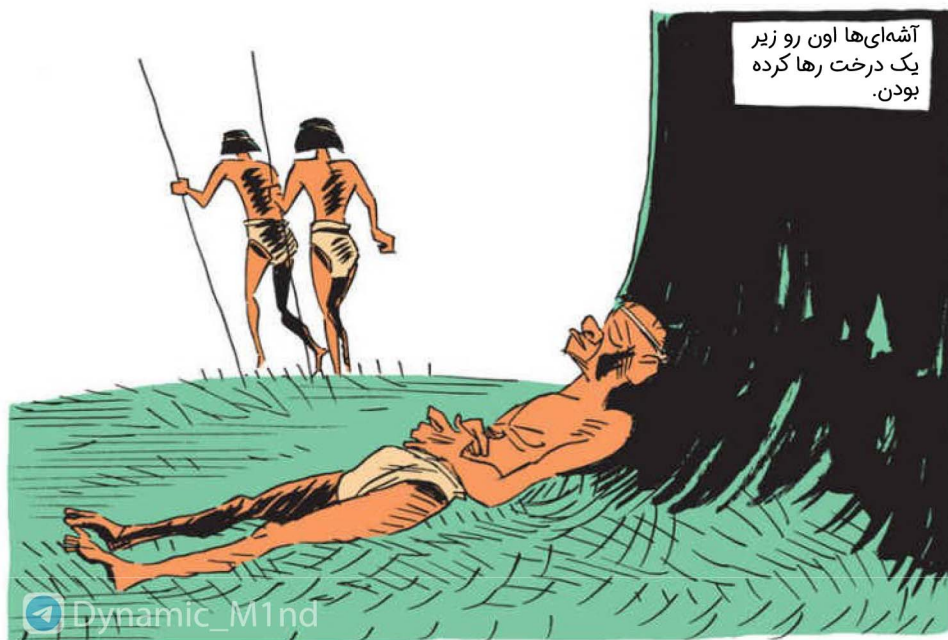
روش زندگی و سنت‌هاشون برای خیلی از انسان-  
شناس‌های اون زمان ناخوشایند بود. بعضی از  
رسم‌هاشون خیلی جذاب بود درحالی‌که بقیه‌ی  
اون‌ها به‌طور غیرمعمولی تکان‌دهنده بود.



مثلاً، وقتی یکی از اعضای باارزش گروه می‌مرد، رسم  
آش‌های این بود یک دختر کوچولو رو هم بکشن و  
اون دوتا رو با هم دفن کنن.







انسان شناس هایی که با یک آشای مصاحبه  
کردن؛ موردی رو ثبت کردن که یک مرد  
میانسال وقتی که مریض شده بود و  
نمی تونست گروه رو همراهی کنه، رها شده بود.







یکی از مردهای آشه‌ای جواب خیلی از سوال‌های باستان‌شناس‌ها را با داستان‌هایی از سال‌های اولیه‌اش در جنگل داد.

من کسی بودم که اون پیرزن رو کشت. من عمه‌های خودم رو کشتم... زن‌ها از من وحشت می‌کردن...



یکی از مردهای جوان گروه پنهانی میاد پشتش و با یک ضربه‌ی تیر، می‌کشتش.



وقتی که یک زن آشه‌ای پیر شد و شکننده، بقیه‌ی اعضای گروه اون رو یک بار اضافه دیدن.



بچه‌هایی که بدون مو به دنیا می‌ومدن یا اون‌هایی که عقب‌افتاده محسوب می‌شدن؛ سریعاً کشته می‌شدن.

اولین بچه‌ی من کشته شد چون مردهای گروه من یک دختر دیگه نمی‌خواستن.



حالا، اینجا، جایی که مردم سفیدپوست زندگی می‌کنن، من ضعیف محسوب میشم.



یک بچه‌ی دیگه زنده دفن شده بود چون یک بچه‌ی بامزه بود که بچه‌های دیگه بهش می‌خندیدن.



در یک اتفاق دیگه، یک مرد، یک پسر بچه رو کشت.

من حال خوبی نداشتم و بچه گریه کردنش رو تموم نمی‌کرد.



شاید به این نتیجه رسیده باشید که آشاهای مجرمهای بی رحمی بودن. ولی زود قضاوت نکنید. همون طور که این مستند نشون میده آشاهای رسامهای مثبت هم داشتن. بیشتر اوقات با هم دوستانه برخورد می کردن و همیشه لبخند می زدن و می خندیدن.



Dynamic\_M1nd

انسان شناسهایی که سالها باهاشون زندگی کردن میگن که خشونت بین بزرگسالها خیلی به ندرت پیش می اومد. زن ها و مردها آزاد بودن که هر موقع می خواستن، شریکهاشون رو عوض کنن.



اون ها هیچ سیستم سلسله مراتبی و رهبری نداشتن و کلاً از افراد سلطه گر دوری می کردن. با اینکه دارایی کمی داشتن بسیار بخشنده بودن و اصلاً موفقیت و ثروت براشون جالب نبود.



چیزی که بیشتر از همه در زندگی براشون ارزش داشت روابط اجتماعی خوب و دوستیهای صمیمی بود.

اون ها کشتن بچه ها، مریض ها و پیرها رو همون طوری می دیدن که بیشتر مردم الان سقط جنین و مرگ آسان رو می بینن.



ما نباید این حقیقت رو از یاد ببریم که آشاهای بی امان توسط کشاورزهای پاراگوئه ای شکار و کشته می شدن. نیاز ناچارانه ای اون ها برای فرار می تونه توضیحی برای نگرش سخت و زننده ای اون ها در مورد کسانی که سربار گروه بودن، باشه.



حقیقت اینه که مثل هر جامعه ای انسانی، جامعه ای آشه خیلی پیچیده بود. ما نباید با عجله اون ها رو بر اساس این شناخت یا رابطه ای محدودمون، اهریمنی یا ایده آل بدونیم. اون ها فرشته یا اهریمن نبودن- فقط انسان بودن.



و این هم دقیقاً همون طوریه که شکارگر-خوراک جویهای عصر حجر بودن!





فرانسه، دره‌ی وزق، دو هفته بعد.

این منطقه‌ی باشکوه، خونه‌ی شواهد شگفت‌انگیز  
زندگی معنوی و عاطفی شکارگر-خوراک‌جوه‌ای  
باستانی و ولی متأسفانه این شواهد رو به راحتی  
نمیشه تفسیر کرد....

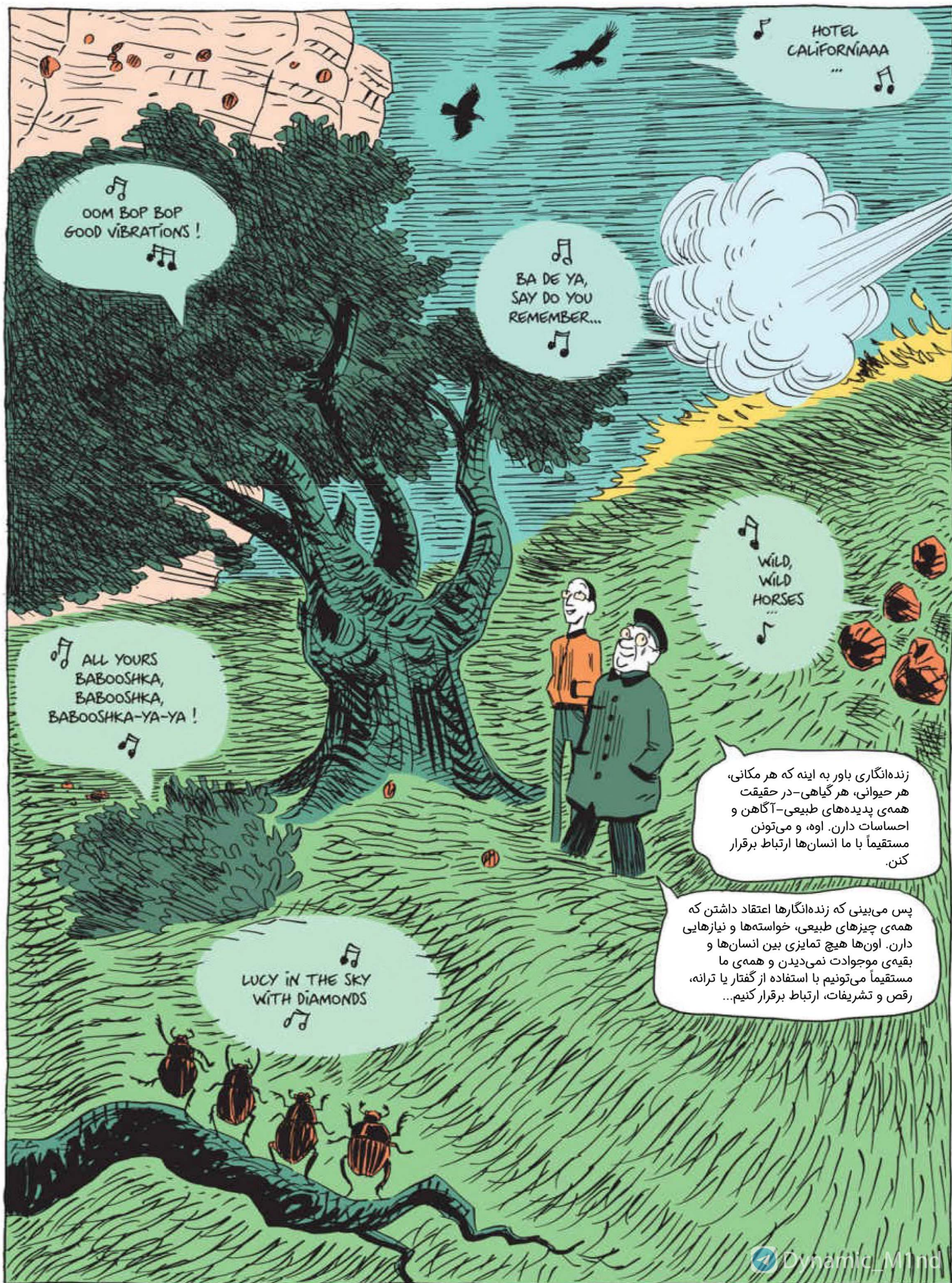












HOTEL  
CALIFORNIAAAA

OOM BOP BOP  
GOOD VIBRATIONS !

BA DE YA,  
SAY DO YOU  
REMEMBER...

WILD,  
WILD  
HORSES

ALL YOURS  
BABOOSHKA,  
BABOOSHKA,  
BABOOSHKA-YA-YA !

LUCY IN THE SKY  
WITH DIAMONDS

زنده‌انگاری باور به اینه که هر مکانی،  
هر حیوانی، هر گیاهی-در حقیقت  
همه‌ی پدیده‌های طبیعی-آگاهن و  
احساسات دارن. اوه، و می‌تونن  
مستقیماً با ما انسان‌ها ارتباط برقرار  
کنن.

پس می‌بینی که زنده‌انگاری اعتقاد داشتن که  
همه‌ی چیزهای طبیعی، خواسته‌ها و نیازهایی  
دارن. اون‌ها هیچ تمایزی بین انسان‌ها و  
بقیه‌ی موجودات نمی‌دیدن و همه‌ی ما  
مستقیماً می‌تونیم با استفاده از گفتار یا ترانه،  
رقص و تشریفات، ارتباط برقرار کنیم...



در دنیای زنده‌انگار، نه فقط سنگ‌ها، گیاهان و حیوانات هم زنده هستند.

همچنین موجودات نامشهودی مثل روح مردگان، و چیزهای دیگه‌ی دوستانه-یا غیر دوستانه!-ارواحی که ما بهشون شیاطین، جنیان و فرشتگان می‌گیم.

اون‌ها فکر می‌کردن که یک سنگ می‌تونه درباره‌ی کاری که مردم کردن عصبانی باشه یا درباره‌ی چیز دیگه‌ای خوشحال باشه.

اون می‌تونه بهشون هشدار بده یا ازشون یک لطفی رو بخواد و خود انسان‌ها می‌تونستن با سنگ صحبت کنن تا آرومش کنن... یا تهدیدش کنن.

وقتی یکی مریض میشه، یک شمن می‌تونه با روحی که باعث مریضی شده، ارتباط برقرار کنه و سعی کنه آرومش کنه یا اگر نشد بترسونتش!

در شرایط سخت شمن می‌تونه از بقیه‌ی ارواح کمک بگیره.

یک شکارچی ممکنه با یک گله‌ی گوزن صحبت کنه و از یکیشون بخواد که خودش رو قربانی کنه. اگر شکار موفقیت‌آمیز باشه، می‌تونه از حیوان مرده بخواد که ببخشتش.

پس همون‌طور که اون‌ها هیچ تمایزی بین انسان‌ها و بقیه‌ی موجودات نمی‌بینن همچنین هیچ تصویری برای سلسله‌مراتبی محکم هم ندارن.

موجودات غیرانسانی فقط برای رفع احتیاجات انسان‌ها نیست که وجود دارن.

و یک چیز مشترکی که همه‌ی این ارتباطات دارن:

هیچکدوم خطاب به خدایان جهانی نبودن، خطاب به موجودات محلی مثل یک درخت خاص، یا رود، یا یک روح ویژه بودن.







چون اصطلاح عمومی خدا باوری خیلی وسیعه. هر کدوم از این گروه های «خدا باور» فکر می کنند بقیه اعتقادات و شیوه ها، بدعت گذار و عجیبین. تفاوت بین گروه های جستجوگر «زنده انگار» احتمالاً همون قدر بزرگ بودن. تجربیات دینی اون ها ممکنه که آشفته و پر از جنجال، اصلاح و انقلاب بوده باشه.



رتبن یهودی. لهستان  
(قرن ۱۸ م)

پاکدین ساحره سوز.  
ماساچوست  
(قرن ۱۷ م)

روحانی آرتکی  
(قرن ۱۵ م)

صوفی ایرانی  
(قرن ۱۲ م)

جنگجوی وایکینگ  
(قرن ۱۰ م)

لژیونرهای رومی  
(پیشاقرن)

محقق چینی  
(قرن ۱ م)



می بینی ما خیلی شواهد کمی داریم. هر تلاشی برای توصیف جزئیات معنویت عصر حجر می تونه فقط نظری باشه.



این تعمیم های محتاطانه، بیشترین کاریه که می تونیم انجام بدیم.



هه، هه! پس وقتی پژوهشگرها ادعا می کنند که میدونن جستجوگرهای باستانی به چی اعتقاد داشتن، به ما بیشتر راجع به پیش تصورات خود پژوهشگرها می گه تا درباره ی دین عصر حجر!

چه شواهد کمی داریم-چندین ابزار و چند نقاشی در غار-که هر تفسیری میشه ازش داشت... اوه خدای من، نقاشی های غار لاسکو... شگفت انگیزن مگه نه!





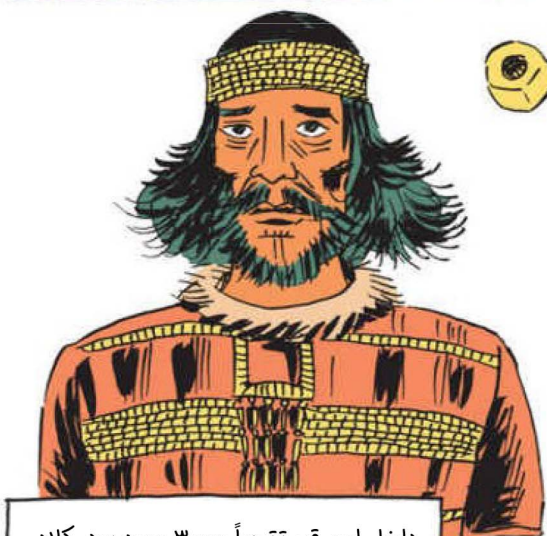




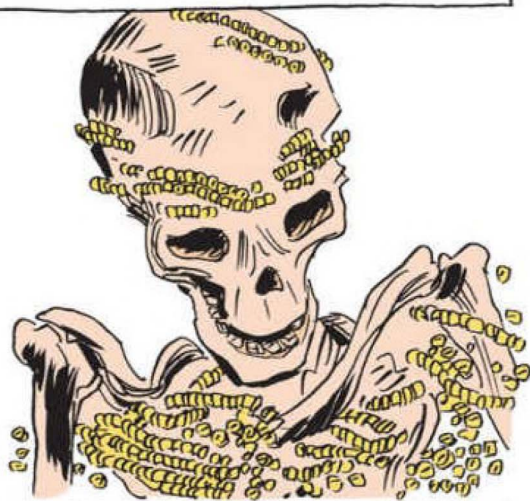
احتمالاً گروه‌های مختلف، ساختارهای مختلفی داشتن. موافقم، بعضی از گروه‌ها ممکنه سلسله‌مراتبی و خشن بوده باشن مثل خشن‌ترین گروه شامپانزه و بقیه هم خیلی رلیکس و صلح‌طلب مثل بونوبوها.



درباره‌ی جهان اجتماعی-سیاسی جستجوگرها هم همین‌طور چیز زیادی نمی‌دونیم. متخصص‌ها حتی نمی‌تونن درباره‌ی اصول اولیه موافقت کنن. اون‌ها ملک شخصی داشتن؟ خانواده‌های کوچک داشتن؟ رابطه‌های دونفره داشتن؟!



در سونجیر در روسیه، باستان‌شناس‌ها یک سایت دفن‌شده‌ی ۳۴۰۰۰ ساله از فرهنگ «شکارچیان ماموت» پیدا کردن.



داخل اون قبر تقریباً ۳۰۰۰ مهره بود. کلاه اون مرد مرده تزئین‌شده از دندون‌های روباه بود و ۲۵ دستبند مهره‌دار در مچش داشت.

در یک قبر، اسکلت مرد ۴۰ ساله‌ای بود که با مهره‌های ساخته شده از عاج ماموت پوشیده شده بود.



ممکنه که چند ده نفر از اعضای گروه همی اون اکسسوری‌ها رو ساخته باشن؟

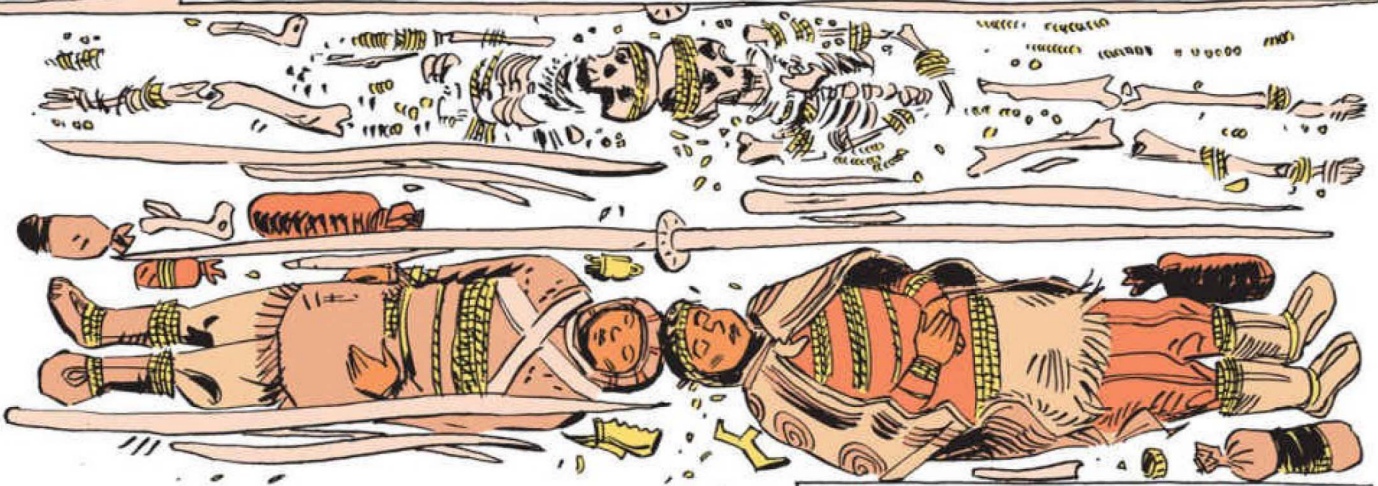
خب، به نظر نمی‌رسه.



بقیه‌ی قبرها اکسسوری کمتری داشتن... که پژوهشگرها کشف کردن که شکارچیان ماموت سونجیر در جامعه‌ی سلسله‌مراتبی زندگی می‌کردن و مرد مرده رئیس گروه یا حتی قبیله‌ای بود که از چند گروه تشکیل شده بود.



به هر حال، باستان‌شناس‌ها قبر جالب‌تر دیگه‌ای هم پیدا کردن که دو پسر جوان سرب‌سر دفن شده بودن. یکیشون ۱۲ یا ۱۳، اون یکی ۹ ساله.



پسر جوان‌تر پوشیده از ۵/۲۵۰ مهره‌ی عاج بود و دور تا دور هر دو اسکلت، مجسمه‌ها و اشیاء ساخته شده از عاج قرار داشت.

پسر بزرگ‌تر پوشیده از ۵/۰۰۰ مهره‌ی عاج بود! یک کلاه از دندون‌های روباه و یک کمر بند از ۲۵۰ دندون روباه هم پوشیده بود- بهت بگم که ۶۰ تا روباه مرده لازم بوده تا اون‌همه دندون جمع بشه!

ولی این بالای سه سال کار می‌برده!

باور نکردنیه! خیلی بعیده که در همچین سن پایینی بچه‌های سونجیری رهبر یا حتی شکارچی ماموت بوده باشن...

دقیقاً... تنها چیزی که می‌تونه توضیح بده که چرا دو تا بچه اون‌طور عجیب دفن شدنن... باورهای فرهنگی.



برای یک هنرمند ماهر تقریباً ۴۵ دقیقه طول می‌کشید که یک مهره‌ی عاج درست کنه! یعنی ۱۰/۰۰۰ مهره‌ی روی اون بچه‌ها ۷/۵۰۰ ساعت کار می‌برده- بقیه‌ی اشیاء بمونه حالا؟؟؟!





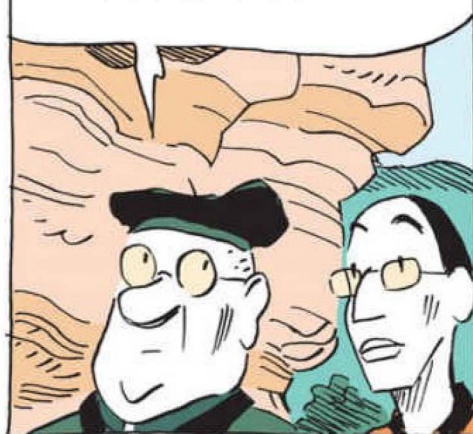
اون ها می‌تونستن بچه‌های رهبر قبیله بوده باشن... ولی مشاهدات اخیر دی‌ان‌ای اون‌ها این رو نفی می‌کنه: که نشون می‌ده اون‌ها برادر نبودن و اون مرد ۴۰ ساله هم پدرشون نبوده.



سه تئوری مختلف درباره‌ی پسرهای سونجیری هست... اولیش اینه که اون‌ها به خاطر والدینشون جایگاه بالایی داشتن.



ولی تئوری سوم بحث می‌کنه که دفن پر زرق‌وبرق اون‌ها به وضعیتشون بستگی نداشته... به نحوه‌ی مرگشون برمی‌گرده.



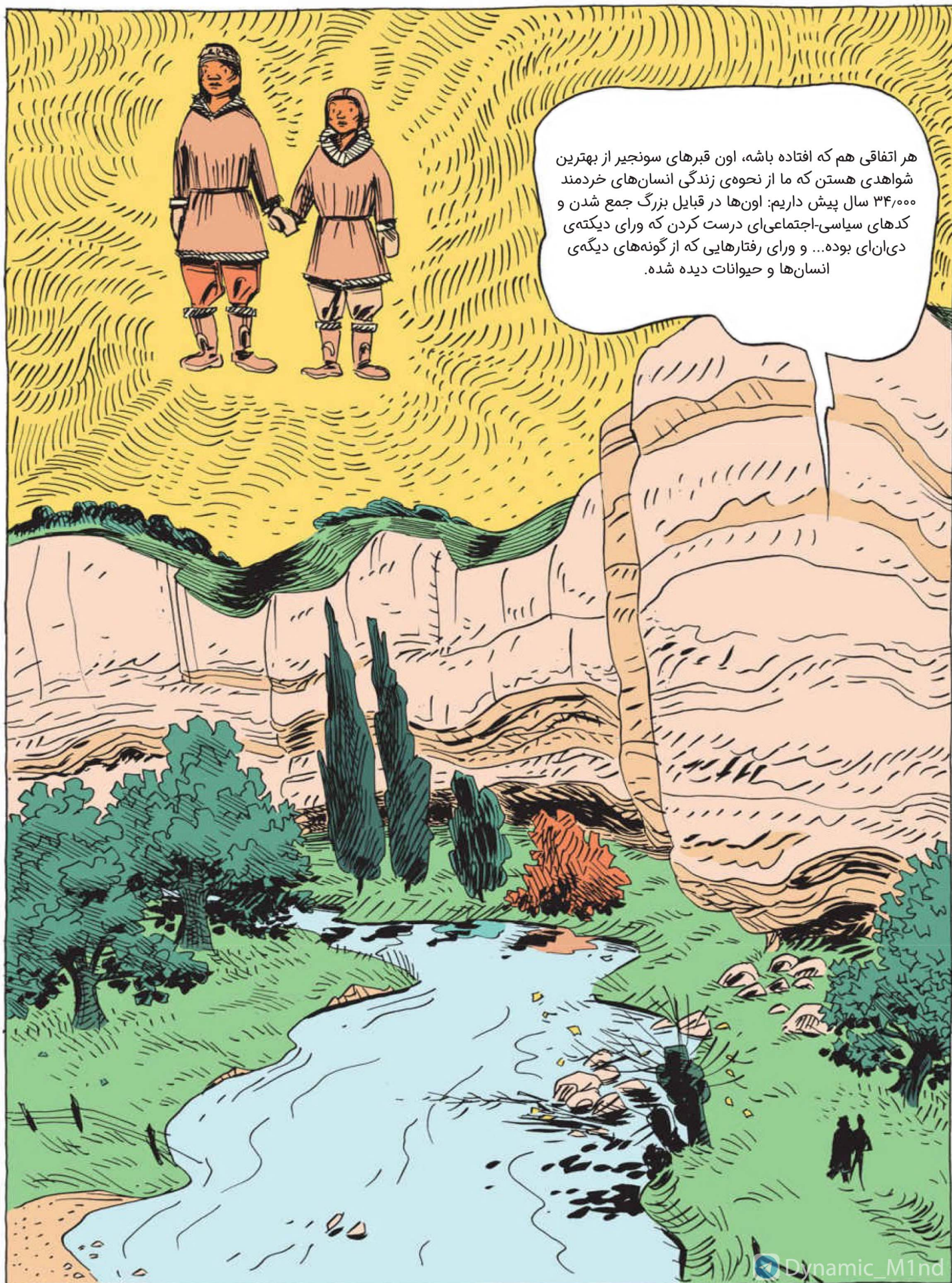
دومین تئوری پیشنهاد می‌ده که وقتی به دنیا اومدن جامعشون اون‌ها رو به عنوان تجسم ارواح مرده دونسته.



می‌تونستن به‌طور رسمی قربانی شده باشن، در عنوان مراسمی به‌خاطر درگذشت رهبرشون، و سپس یک دفن پر زرق‌وبرق و بزرگ.







هر اتفاقی هم که افتاده باشه، اون قبرهای سونجیر از بهترین شواهدی هستن که ما از نحوه‌ی زندگی انسان‌های خردمند ۳۴/۰۰۰ سال پیش داریم: اون‌ها در قبایل بزرگ جمع شدن و کدهای سیاسی-اجتماعی‌ای درست کردن که ورای دیکته‌ی دی‌ان‌ای بوده... و ورای رفتارهایی که از گونه‌های دیگه‌ی انسان‌ها و حیوانات دیده شده.



حالا می‌رسیم به موضوع ناراحت‌کننده‌ی جنگ و خشونت.



بعضی متخصص‌ها بحث می‌کنن که جستجوگرهای باستانی خیلی صلح‌طلب بودن...



...و جنگ و خشونت بعد از انقلاب کشاورزی شروع شده.



بعضی دیگه می‌گن که جهان جستجوگرهای باستانی وحشتناک ظالم و خشونت‌آمیز بوده.

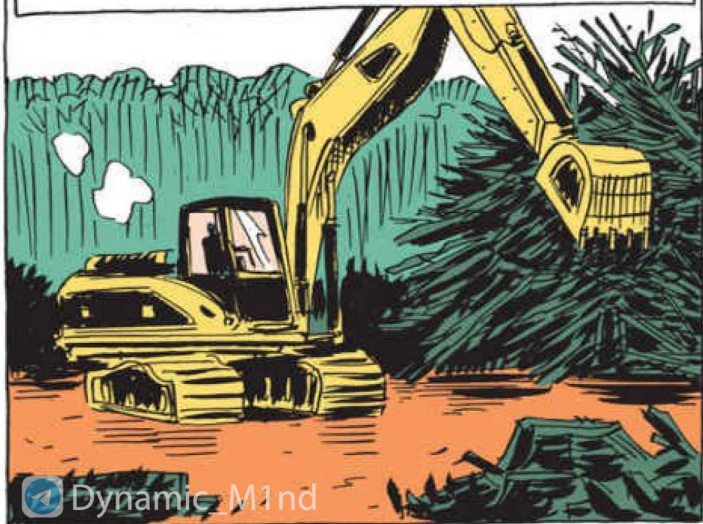


هر دو مدرسه‌ی فکری مثل قصرهایی در هوا هستن که با باقیمونده‌های ناچیز باستان‌شناسی و بعضی مشاهدات سوال‌برانگیز باستان‌شناسی به واقعیت متصل هستن.





و به هر حال در سال‌های اخیر جستجوگرها به‌طور فزاینده‌ای توسط قدرت حکومت‌های مدرن کنترل شدن که از جنگ‌های با وسعت زیاد جلوگیری کرده.



Dynamic Mind

همون‌طور که پروفیسور یوشیتا خیلی خوب توضیح دادن در ریو، شواهد انسان‌شناسی شگفت‌انگیز هستن ولی کمترین چیزی که دربارشون میشه گفت اینه که مشکل‌ساز هستن.



جستجوگرهای امروزی اکثراً در مناطق غیرقابل سکونت و جدا افتاده‌ای مثل شمالگان یا صحرای کالاهاری که جمعیتی با تراکم کم و فرصت‌های محدودی برای جنگیدن با مردم دیگه داره، زندگی می‌کنن.

و در شمال استرالیا در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰م.



در شمال غربی آمریکای شمالی در قرن ۱۹...



پژوهشگرهای امروزی تنها دو فرصت داشتن که جمعیت‌های نسبتاً متراکم و بزرگ جستجوگر-های مستقل رو مشاهده کنن...



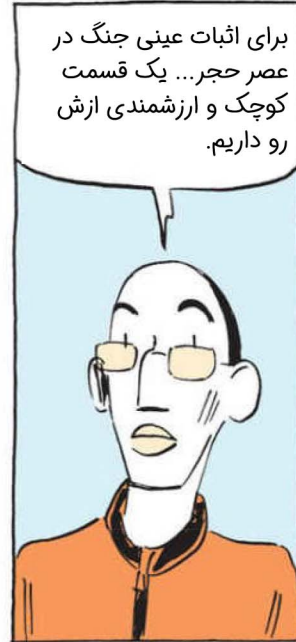
بعلاوه، هم سرخپوست‌های آمریکایی و هم بومی‌های استرالیا تحت فشار و تأثیر مهاجمان اروپایی بودن. پس احتمالاً خشونت اون‌ها می‌تونه نتیجه‌ی استعمارطلبی اروپایی باشه.



در هر دو نمونه، جنگ‌های مسلح مکرری وجود داشته... ولی چقدر از تصویر بزرگ رو می‌تونیم با دو مورد استنباط کنیم؟









بله قطعاً! بیا تصور کنیم که فسیل یک جمجمه‌ی شکسته رو پیدا کردیم.



بله، من نکته‌ات رو فهمیدم! من فکر می‌کردم که فقط استخوان‌های فسیلی انسان‌ها رو انقدر سخت میشه تفسیر کرد...



...یا از، مثلاً، یک حادثه موقع شکار باشه.



شکستگی ممکنه از زخم جنگ باشه...



یک چیز دیگه هم هست! در یک جنگ ماقبل صنعتی، دلیل بیشتر از ۹۰٪ مرگ‌ها گرسنگی، سرما و بیماری بوده نه اسلحه.

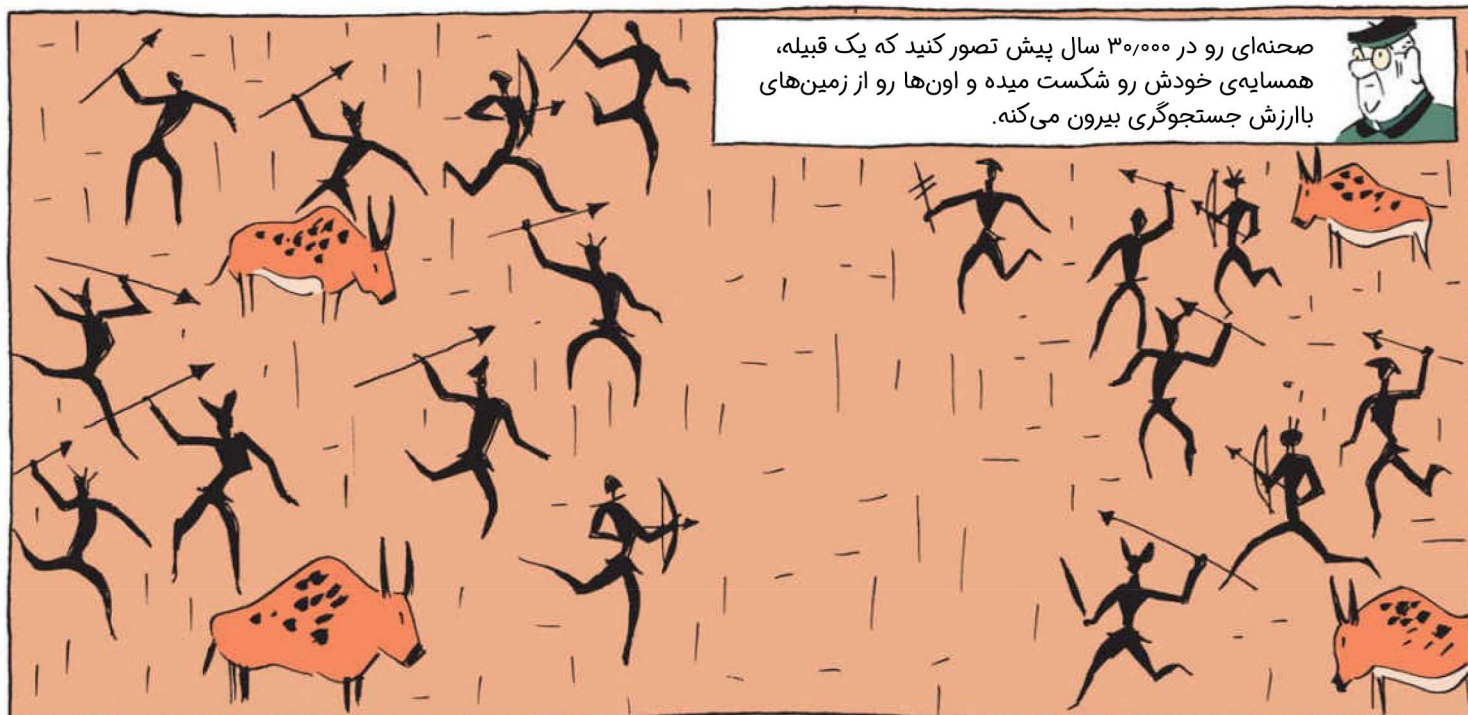


اما نبود شکستگی و جراحت روی یک استخوان فسیلی به ما ثابت نمی‌کنه که حتماً اون انسان مرگ راحتی رو تجربه کرده.

ضربه خوردن بافت‌های نرم می‌تونه کشنده باشه و هیچ اثری روی استخوان به جا نمی‌ذاره.







صحنه‌ای رو در ۳۰/۰۰۰ سال پیش تصور کنید که یک قبیله، همسایه‌ی خودش رو شکست میده و اون‌ها رو از زمین‌های باارزش جستجوگری بیرون می‌کنه.



سال بعد صدها نفر از اعضای قبیله‌ی شکست‌خورده از گرسنگی، سرما یا بیماری می‌میرن.



بیا بگیریم که ده عضو قبیله‌ی شکست‌خورده در نبرد سرنوشت‌سازی کشته میشن.



چطور می‌تونیم بفهمیم که همه‌ی اون‌ها در واقع قربانی یک جنگ بی‌رحمانه بودن؟



حتی اگر در یک معجزه‌ای باستان‌شناس‌ها همه‌ی ۱۱۰ اسکلت رو پیدا کنن امکان داره که اشتباهی نتیجه بگیرن که فقط ۱۰٪ از اون‌ها در جنگ کشته شدن.







در قرن ۲۰- و بیا صادق باشیم، اون قرن خونین‌ترین جنگ‌ها و بزرگ‌ترین نسل‌کشی‌های تاریخ رو دید- فقط ۵٪ از مرگ‌های انسان به‌وسیله‌ی خشونت انسانی بود.



در جبل الصحابه در سودان، قبری ۱۲,۰۰۰ ساله با ۵۹ اسکلت پیدا شد.



پس کنتاکی باستانی هم ممکنه مثل قرن ۲۰م خشونت‌بار بوده باشه!



باستانی‌ترین سایت در اروپا با شواهد روشن جنگ، یک آرامستانی نزدیک رودخانه‌ی نیپر در اوکراینه که ۱۲,۰۰۰ سال قدمت داره. ۵ تا از ۱۹ نفری که اون‌جا دفن شدن به نظر پایان خشونت‌باری داشتن.



۲۴ تا از اون‌ها- ۴۰٪ که خیلی زیاده- نشانه‌های خشونت مثل شکستگی جمجمه یا استخوان با سرنیزه‌های سنگی داشتن.





سایت‌های مشابهی در سراسر جهان پیدا شدن، از اسکاندیناوی تا کالیفرنیا ولی هیچکدامشون بیشتر از ۱۲/۰۰۰ سال قدمت ندارند.

این اطلاعات ما رو به کجا می‌رسونه؟ چه چیزی بهتر جهان جستجوگرهای باستانی رو نشون میده-اسکلت‌های آسیب ندیده‌ی پرتغال یا کشتارگاه جبل‌الصحابه؟

همم، جواب هیچکدامه. هیچ نرخ ثابتی برای خشونت انسانی وجود نداره.

همون‌طور که دیدیم، جستجوگرها نظم دینی و ساختار اجتماعی خوبی داشتن... پس احتمالاً نرخ‌های خیلی متفاوتی از خشونت هم داشتن.

بعضی مکان‌ها و زمان‌ها مثل سوئد امروزی، مسالمت‌آمیز بودن، بعضی دیگه هم مثل سوریه‌ی امروزی خشونت‌بار بودن.

خیلی ممنون برای تمام توضیحات واضحتون، دکتر کلوگ.











البته، مگر اینکه، دانشمندا بتونن  
یک ماشین زمان بسازن...



ما احتمالاً هیچ وقت نمی فهمیم جستجوگرهای  
باستانی به چی اعتقاد داشتن یا چه تحولات  
سیاسی ای رو تجربه کردن.



یا روحانیون، جلسه احضار ارواح با نیاکان  
دورمون رو ترتیب بدن...



حقیقت اینه که اون ها همه جور کارهای  
مهمی انجام دادن. اون ها زندگی دوروبر  
ما رو شکل دادن... خیلی زیادتر از چیزی  
که بیشتر ما متوجه می شیم.



ولی هنوز هم واجبه که سوال هایی بپرسیم که جوابی ندارن. در غیر  
این صورت، ممکنه وسوسه بشیم که بیشتر تاریخ انسان رو با این  
چربزبونی رد کنیم که «نه، مردمی که اون موقع زندگی می کردن کار  
مهمی انجام ندادن!»



Dynamic\_M1nd





صحراهای استرالیای مرکزی...



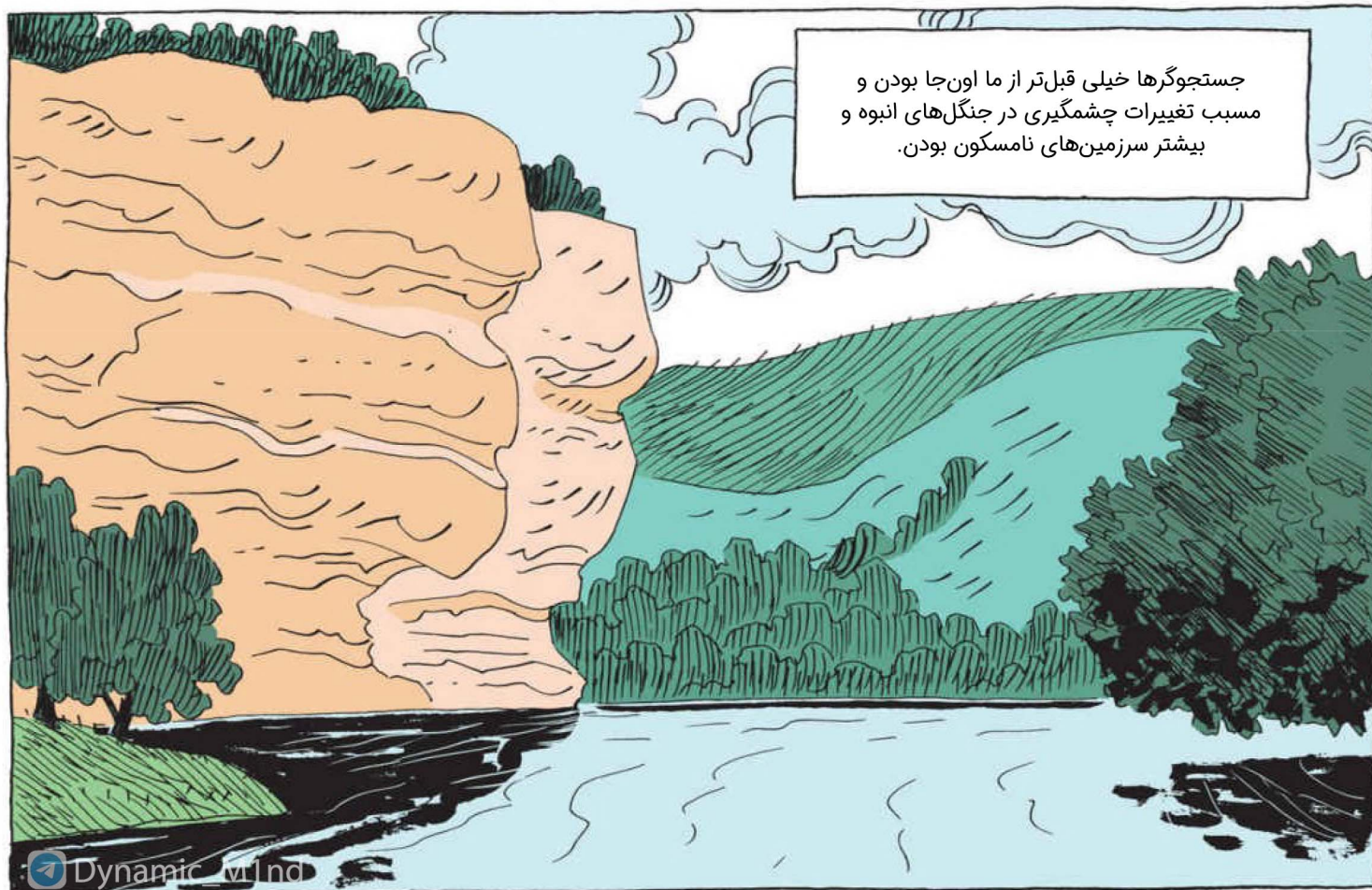
کوهنوردانی که از توندرای در سبیری  
بازدید می‌کردن...



...فکر می‌کردن مناظر بکری رو می‌بینن که عملاً دست انسانی  
اون‌ها رو لمس نکرده. ولی این یک پنداره.



...و جنگل‌بارانی آمازون...



جستجوگرها خیلی قبل‌تر از ما اون‌جا بودن و  
مسبب تغییرات چشمگیری در جنگل‌های انبوه و  
بیشتر سرزمین‌های نامسکون بودن.

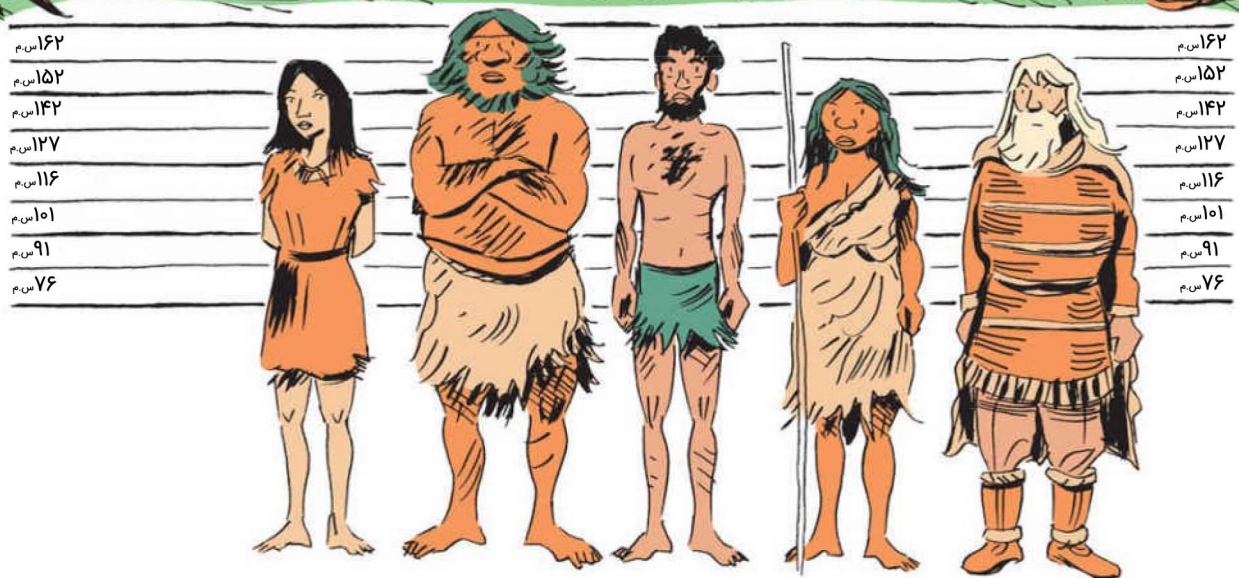


مرگبارترین قاتل زنجیره‌ای که  
قلمرو حیوانات تا  
به حال تولید کرده، کی بوده؟

در ارامه‌ی  
انسان خردمند!



Dynamic Mind



در بخش بعدی به جواب سوال بالا می‌رسید و همچنین بخش بعدی توضیح می‌دهد که چطور جستجوگرهای باستانی خیلی قبل‌تر از ساخت اولین دهکده‌ی کشاورزی، بوم‌شناسی سیاره‌ی ما رو کاملاً بازسازی کردن!



# قاتلین سریالی بین قاره‌ای





نیویورک. ماه‌هاست که کارآگاه لوپز در  
مهمترین پرونده‌ی شغلی خودش به جایی  
نمی‌رسه...



کارآگاه  
لوپز  
د.پ.س.م

بچه‌ها، مطمئنم که خودتونید.  
فقط باید مدرک کافی به‌دست  
بیارم که بگیرمتون. به چیزی  
که لایقشید می‌رسید...

تق!  
تق!  
تق!

بیا داخل!









مطمئنم که مطمئنم. می‌بینی.

همش همینه؟ و مطمئنی که ما...

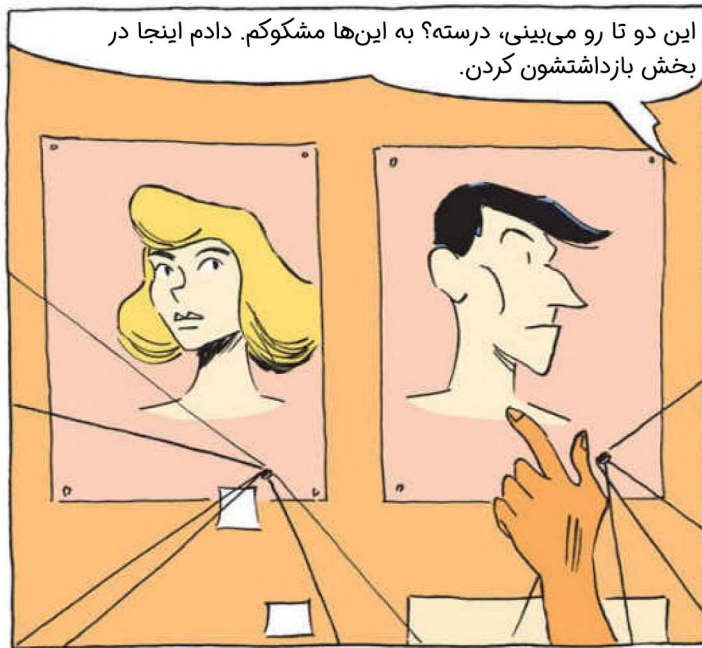


من دارم روی پرونده‌ی قرن کار می‌کنم... وایسا، چی؟ یکی از هزاره‌ها. ولی فقط کمی مدرک بیشتر نیاز دارم که بدترین قاتل سریالی تمام دوران رو بنذارم زندان.



من ۱۰۰٪ مطمئنم اون‌ها بدترین قاتل‌های سریالی زیست‌محیطی هستن.

به زیست‌بوم جهانی آسیب زدن، قتل عام صدها گونه‌ی انسانی و حیوانی... مشخصه‌ه، همه‌چیز رو انکار می‌کنن و نمی‌خوان حرف بزنن. ولی هر جا این‌ها برن، همیشه یک عالمه جسد پیدا میشه.



این دو تا رو می‌بینی، درسته؟ به این‌ها مشکوکم. دادم اینجا در بخش بازداشتشون کردن.



بله، دربارشون شنیدم. ولی آم... واقعاً فکر می‌کنی که این‌ها ممکنه همه‌ی کارهایی که داری میگی رو خودشون انجام داده باشن؟

معلومه که نه. اون‌ها جزئی از حلقه‌ی جنایت گروه‌های سازمان‌یافته هستن. ولی فقط اون دو تا رو تونستم زندانی کنم. اگر بتونم یک کاری کنم که به حرف بیان، من رو به بقیه می‌رسونن.



ما داریم درباره‌ی زوج به‌شدت خطرناکی صحبت می‌کنیم. می‌گن که اسمشون «بیل» و «سیندی» انسان‌های خردمند. بیاید انسان خردمند صداشون کنیم، باشه؟

کنارشون «بانی» و «کلاید» مثل چندتا بچه‌ی گروه سرود کلیسائن.



قبل از انقلاب شناختی، همه‌ی گونه‌های انسان در آفریقا و آسیا زندگی می‌کردن، درسته؟



Dynamic\_M1nd

اول بذار بهتون بگم چطور پیداشون کردم. درواقع به‌لطف کتاب مصور شما بود که یهو جرقه‌اش در ذهنم خورد.

اگر اشتباه کردم بهم گوش‌زد کن...



ولی این‌ها یه جورایی موارد خاص بودن.. اون موقع، انسان‌ها نمی‌تونستن واقعاً به دریا بززن. هیچکدوم از این احمق‌ها به آمریکا، استرالیا یا جزایر دوردست مثل ماداگاسکار، نیوزلند یا هاوایی نرسیدن. تا اینجا مشکلی نیست؟



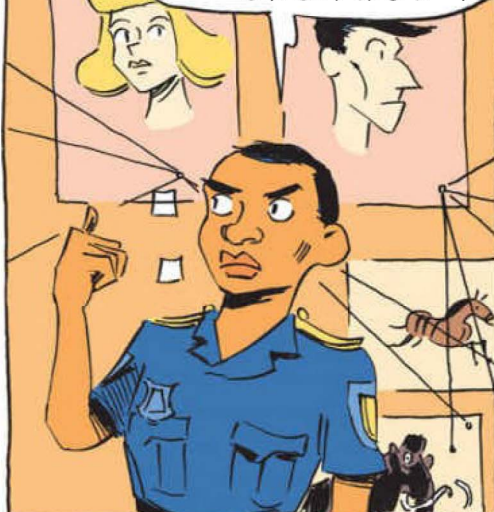
دقیقاً درسته. دریا مثل حصاری برای انسان‌ها و همچنین خیلی از حیوان‌های آفریقایی-آسیایی و گیاه‌ها عمل می‌کرد و مانع رسیدنشون به «دنیای بیرون» بود.

خب... بعضی از این بچه‌ها از مسیرهای کوتاه آبی رد شدن-شاید با شنا کردن یا قایق‌های الواری تصادفاً ساخته شده-و در بعضی از جزایر مثل فلورس ساکن شدن.

بله، فلورس ۸۵۰/۰۰۰ سال پیش مستعمره شده بود.



باشه! خب، گوش کنید حالا: تئوری من اینه که این انسان‌های خردمند کثیف و گروهشون که این «کثرت بیولوژیکی» رو که فکر می‌کنم اشاره کرده بودی رو از بین بردن!



و به همین دلیل که مخلوقات و ارگانیسم‌ها در مکان‌های تنها و بی‌کسی مثل استرالیا و ماداگاسکار به‌روش باحال خودشون برای میلیون‌ها میلیون سال فرگشت پیدا کردن و کاملاً متفاوت از بستگان گمشده‌ی آفریقایی-آسیاییشون شکل گرفتن. درست می‌گم؟

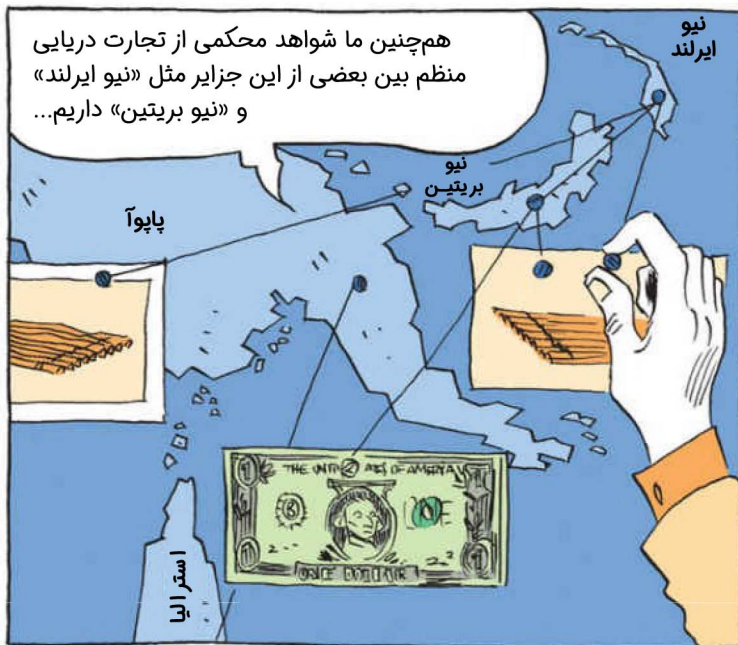


دقیقاً. سیاره‌ی زمین به چندین زیست‌بوم متمایز جدا شده بود و هر کدام با دسته‌بندی حیوانات و گیاهان خاص خودشون.







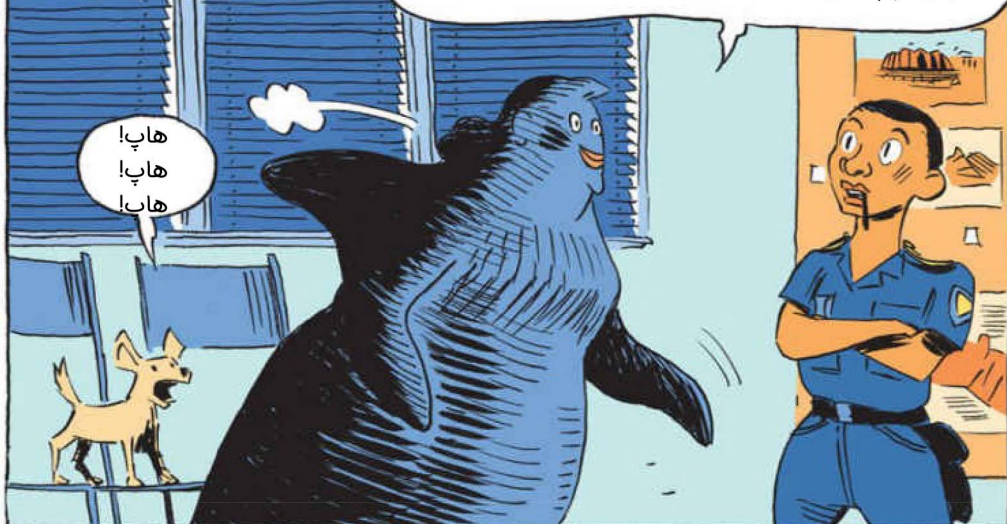




و این دگرگونی به شدت سریع اتفاق افتاد. همه‌ی پستاندارانی که به دریا رفتن-مثل خوک‌های دریایی، گاوهای دریایی و وال‌ها-باید برای میلیون‌ها سال فرگشت پیدا می‌کردن تا اعضای ویژه و بدن‌های هیدرودینامیکی داشته باشن.

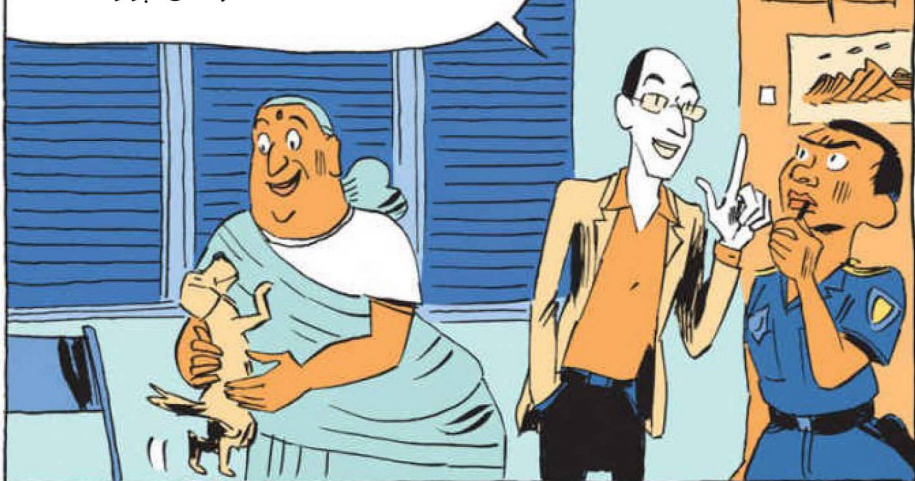


ولی اون انسان‌های خردمند در اندونزی، اون نسل از میمون‌های دشت آفریقا، بدون داشتن بال‌های شنا یا منتظر شدن برای جابه‌جایی بینی‌هاشون به بالای سرشون مثل یک وال، تبدیل به دریانوردهای اقیانوس آرام شدن.



گرفتم چی میگی... این کیسه‌های تفاله یک کار خیلی خاص کردن، هان؟

چیزی فراتر از شگفت‌انگیز! اولین سفر انسان به استرالیا یکی از مهمترین رخدادها در تاریخه، حداقل به مهمی سفر کلمبوس به آمریکا یا سفر علمی آپولو ۱۱ به ماه!



این اولین باری بود که انسانی تونست از زیست‌بوم آفریقا-آسیا بیرون بره. اولین باری که یک پستاندار زمینی بزرگ از آفریقا-آسیا به استرالیا رسید!



با من بیاید، باید این بچه‌ها رو ببینید!

کاری که کیسه‌های تفاله‌ی ما وقتی که رسیدن به این دنیای جدید انجام دادن، خیلی مهمتر بود!





بله، تا اون موقع انسان‌ها انطباق و رفتارهای خلاقانه‌ای از خودشون نشون داده بودن، ولی تأثیر ناچیزی روی محیطشون می‌داشتن. اون‌ها به‌طرز چشمگیری در جابه‌جایی و سازگارشون با محل‌های زندگی جدید موفق بودن... ولی بدون اینکه به‌شدت تغییرشون بدن.



لحظه‌ای که پاشون رو در ساحل استرالیا گذاشتن، این کلاه‌بردارها به بالای زنجیره‌ی غذایی صعود کردن. سگ‌های آلفا! شماره‌ی یک! رئیس همه‌ی رؤسا! سیاره‌ی زمین در شوک بود.



بیا زیرچشمی یک نگاه بنداز، اونجا هستن.



این دو تا فقط به استرالیا نرفتن و باهاش سازگار نشدن... نه! اون‌ها کاملاً زیست‌بوم اون‌جا رو دگرگون کردن.



خب، حدس می‌زنم که هنوز نمی‌خواید همکاری کنید...



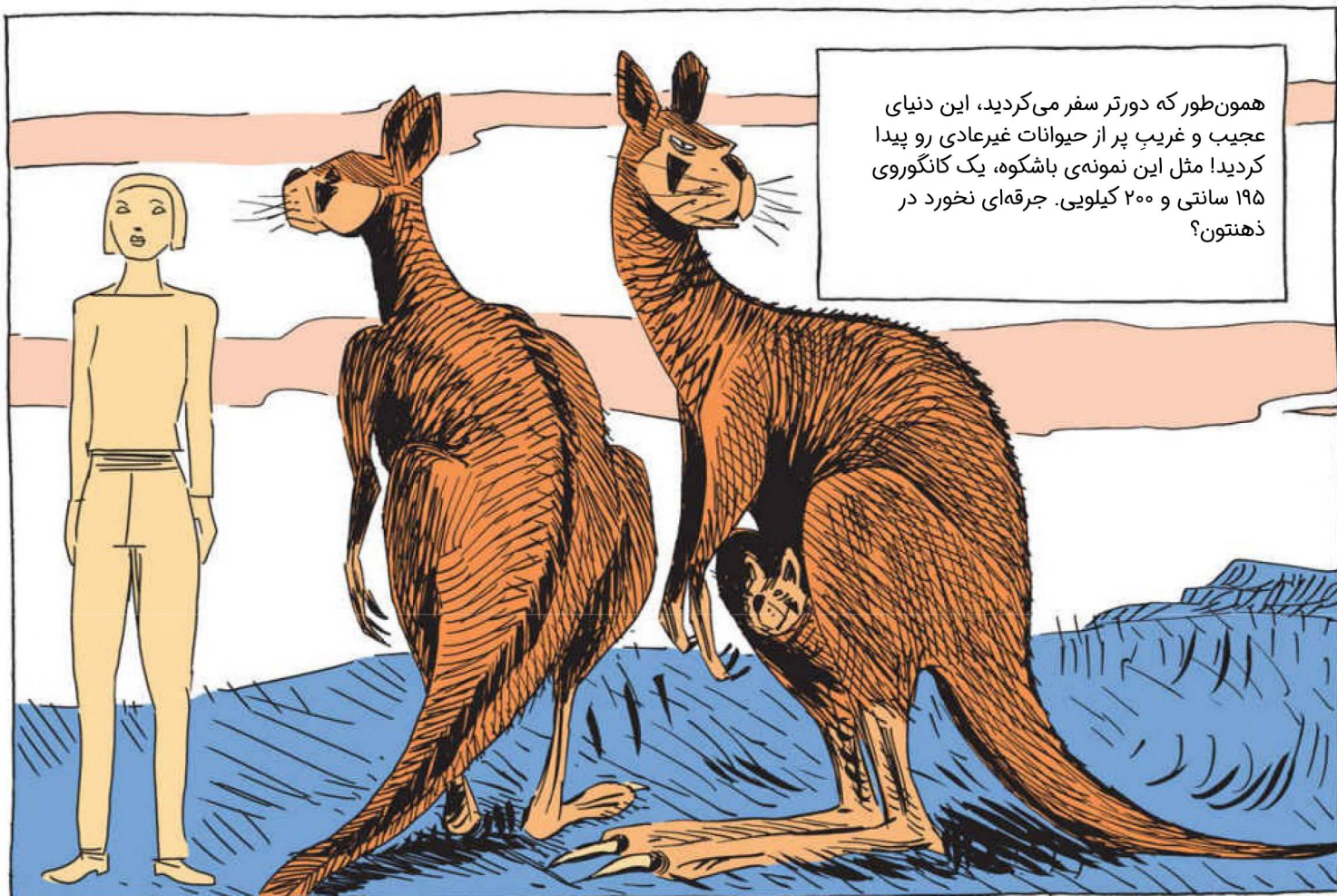
هنوز حرف نمی‌زنید؟ چیز جدیدی برای گفتن ندارید؟ به‌وفق مرادتون نیست الان.









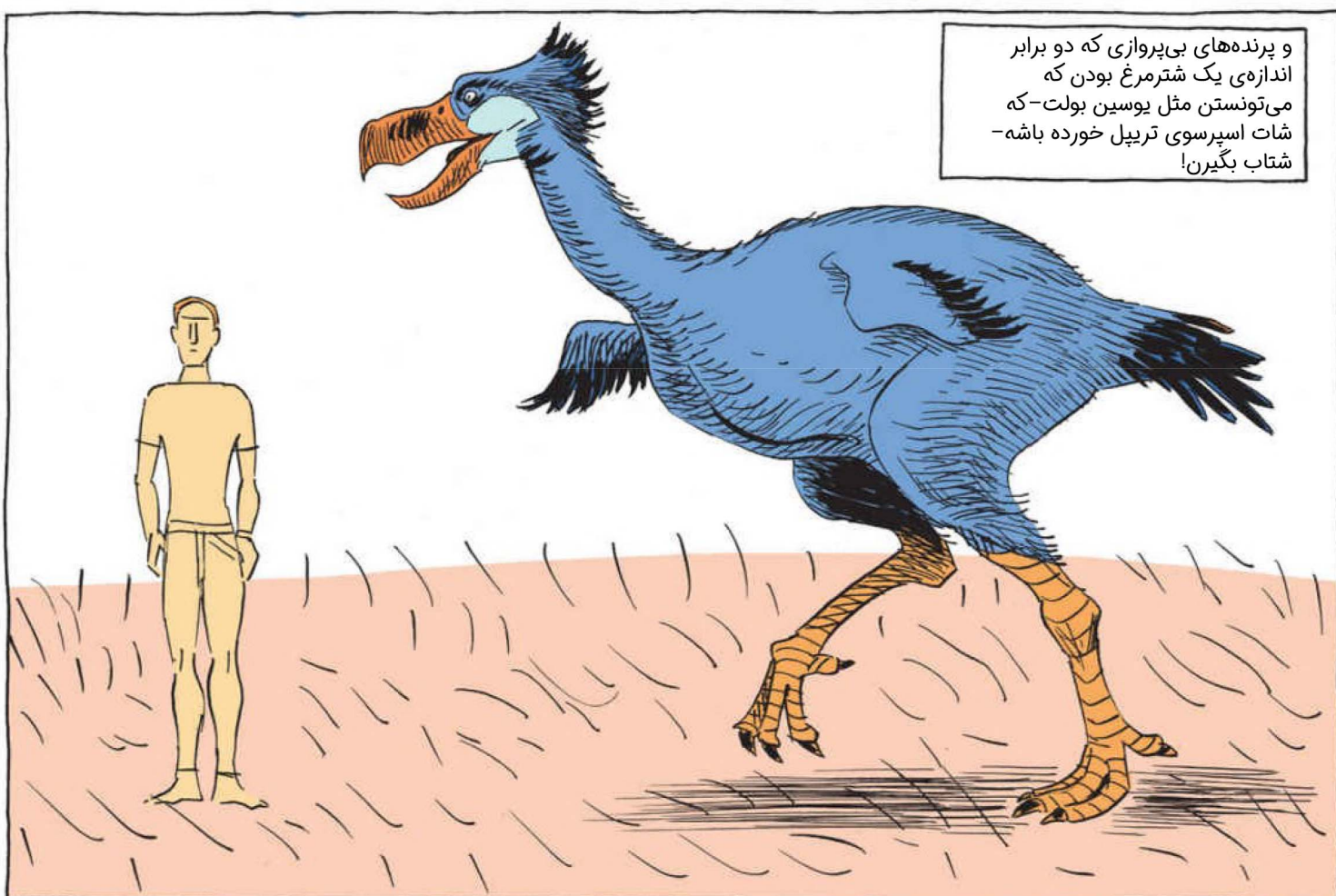






بعلاوه کوآلایبی بودن که برای ناز بودن و نوازش کردن خیلی بزرگ بودن...

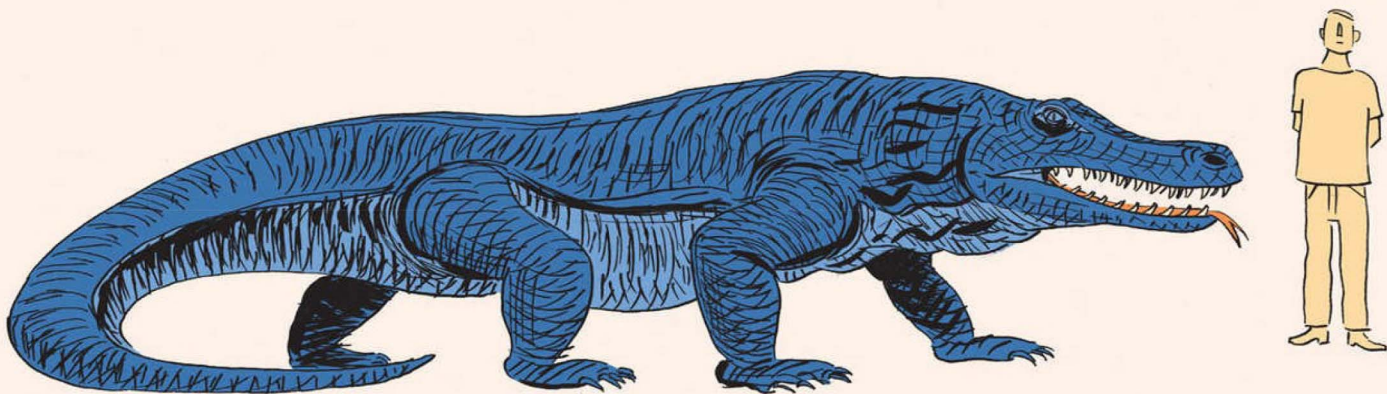
Dynamic\_M1nd



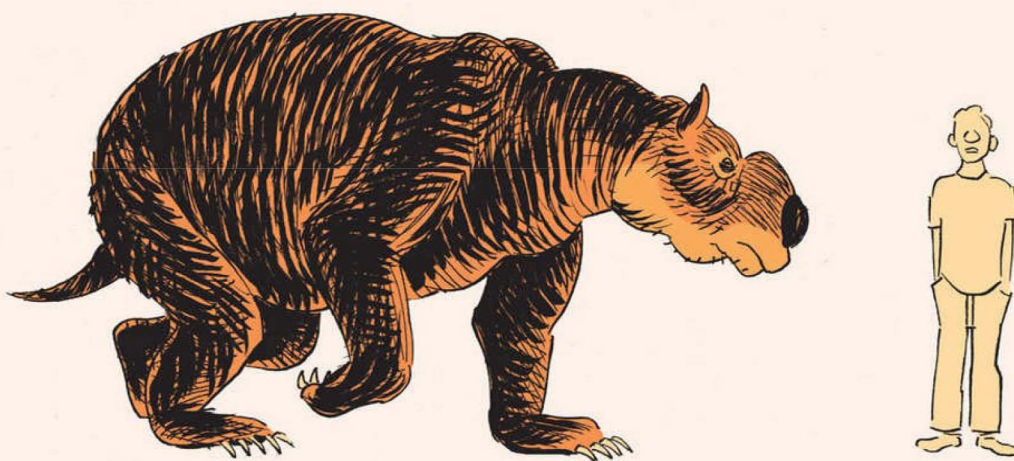
و پرنده‌های بی‌پروازی که دو برابر اندازه‌ی یک شترمرغ بودن که می‌تونستن مثل یوسین بولت-که شات اسپرسوی تریپل خورده باشه- شتاب بگیرن!



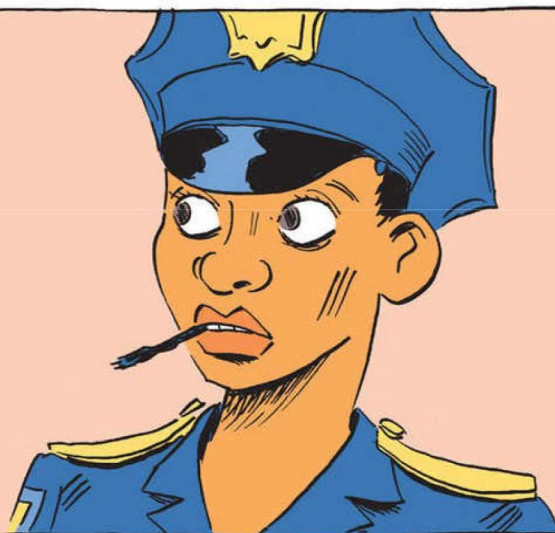
موجودات مارمولک-ازدهایی و مارهای ۵  
متری ای که زیر گیاهها زندگی می‌کردن.



دیپروتودون غول‌پیکر، یک وُمبِت دو و نیم تُنی،  
که در جنگل می‌چرخیده.



این غول‌های زیبا اساساً در آفریقا و آسیا ناشناخته  
بودن، اما پسر، پادشاه‌های استرالیا بودند!







چه اتفاقی براشون افتاد،  
ها، هان؟



به جز پرنده‌ها و خزنده‌ها، همگی این موجودات کیسه‌دار بودن؛ مثل  
کانگوروها، اون‌ها بچه‌های کوچولو-موچولو و بی‌چاره به دنیا می‌آوردن  
و با شیر، اون‌ها رو در کیسه بزرگ می‌کردن.



کی مقصره اگر  
شما دو تا نیستید؟  
زود باشید، اعتراف!



و همگی گونه‌های کوچکتر هم همین‌طور!  
گند زدن به زیست‌بوم استرالیا قتل عام بود!  
کل زنجیره‌ی غذایی شکست و دوباره بازآرایی  
شد! برای میلیون‌ها سال زیست‌بوم چیزی  
مثل این رو ندیده بود.



تقریباً همگی این غول‌ها در چند هزار سال از  
بین رفتن! بیست و سه تا از بیست و  
چهار حیوان استرالیایی بیشتر از ۴۵ کیلو وزن  
داشتن... بوم! بای برای همیشه!



اوه عالی شد!...  
آدامسکی نه...

پس بدون من دارین از  
موکل‌هام بازجویی می‌کنین؟

چه خبر لعنتی‌ایه اینجا؟!؟!!



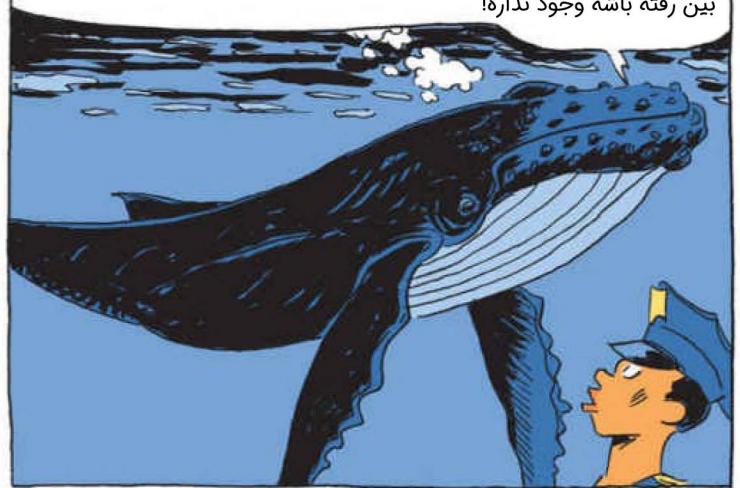








این طور فکر می کنی، آره؟ ولی من شواهد بیشتری دارم! وقتی تغییرات آبوهوا باعث انقراض بزرگی میشه، معمولاً موجودات دریایی هم مثل عموزاده های روی خشکیشون ضربه ی بزرگی می خورن، درسته؟ خب، هیچ نشانه ای از اینکه ۵۰/۰۰۰ سال پیش حیوان دریایی ای پیرامون استرالیا از بین رفته باشه وجود نداره!



حتی با اینکه سرگرمی اقیانوس رفتن کوچولو شون، رشد بزرگی داشت، ولی موکل هات فقط روی زمین یک تهدید حساب می شدن. کارهایی که اون ها انجام دادن توضیح می ده که چرا این موج انقراض، حیوانات زمینی استرالیا رو از بین برد ولی حیوانات اقیانوس کاملاً دست نخورده باقی موندن!



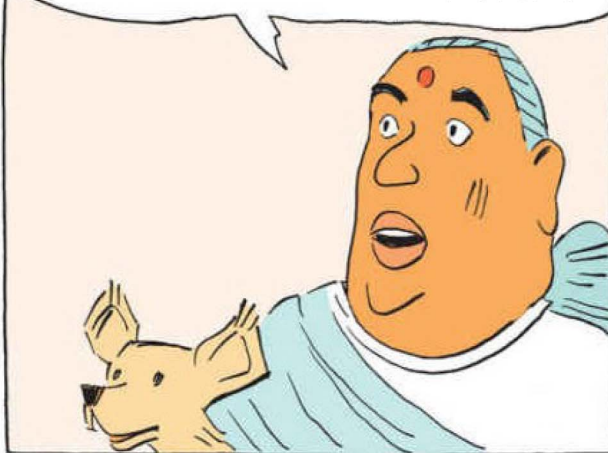
اگر میشه، دوست دارم استدلال سوم رو اضافه کنم. هزاره ی بعدی هم مشابه نمونه ی اولیه ی کشتار گونه های استرالیا هر جایی از دنیای بیرونی که انسان ها ساکن می شدن شاهد انقراض های بزرگ بود.



می بینی، آدامسکی، هر طوری که نگاه می کنی بهش، انسان های خردمند گناهکارن- بی چون و چرا!!



برای مثال نیوزلند رو بگیریم. بزرگ زیگان اون جا ۵۰/۰۰۰ سال پیش آبوهوایی رو تحمل کردن که بهش «تغییرات آبوهوایی فاجعه بار» گفته میشه اون هم بدون برداشتن خراشی، ولی بلافاصله بعد از پا گذاشتن اولین انسان به جزایر، از ضربات ویرانگری رنج بردن.



مائوری ها، اولین انسان های خردمند استعمارگر نیوزلند، حدود ۸۰۰ سال پیش به جزایر رسیدن و ظرف مدت دو قرن، اکثر بزرگ زیگان محلی منقرض شدن.



...در کنار ۶۰٪ از گونه های پرنده ی جزایر.







چیزی مشابه برای ماموت‌های ورانگل: جزیره‌ای در اقیانوس منجمد شمالی، ۲۰۰ کیلومتری شمال ساحل سبیری.



میلیون‌ها سال ماموت‌ها در بیشتر نیم‌کره‌ی شمالی رشد کردند اما تا انسان‌های خردمند در سراسر اوراسیا و بعد آمریکای شمالی پخش شدن، ماموت‌ها عقب‌نشینی کردند.



تا تقریباً ۱۰۰/۰۰۰ سال قبل هیچ ماموتی رو نمی‌شد جایی پیدا کرد به جز در چند جزیره‌ی دور شمالگانی، مخصوصاً ورانگل.

اقیانوس  
منجمد شمالی

جزیره‌ی  
ورانگل

سبیری



ماموت‌های ورانگل چند هزار سال بیشتر، خوب زندگی کردن، بعد یهو ۴/۰۰۰ سال پیش ناپدید شدن، درست وقتی که اولین انسان‌ها رسیدن.



گوش کن، کارآگاه لوپز، هیچ کدام از این‌ها به اندازه‌ی کافی قطعی نیست که بخواین موکل‌هام رو زندانی نگه داریدن. خودتم می‌دونی. بی‌خیال، بذار بیان بیرون...



راه نداره، یکم بیشتر از این هم می‌تونم نگهشون دارم.

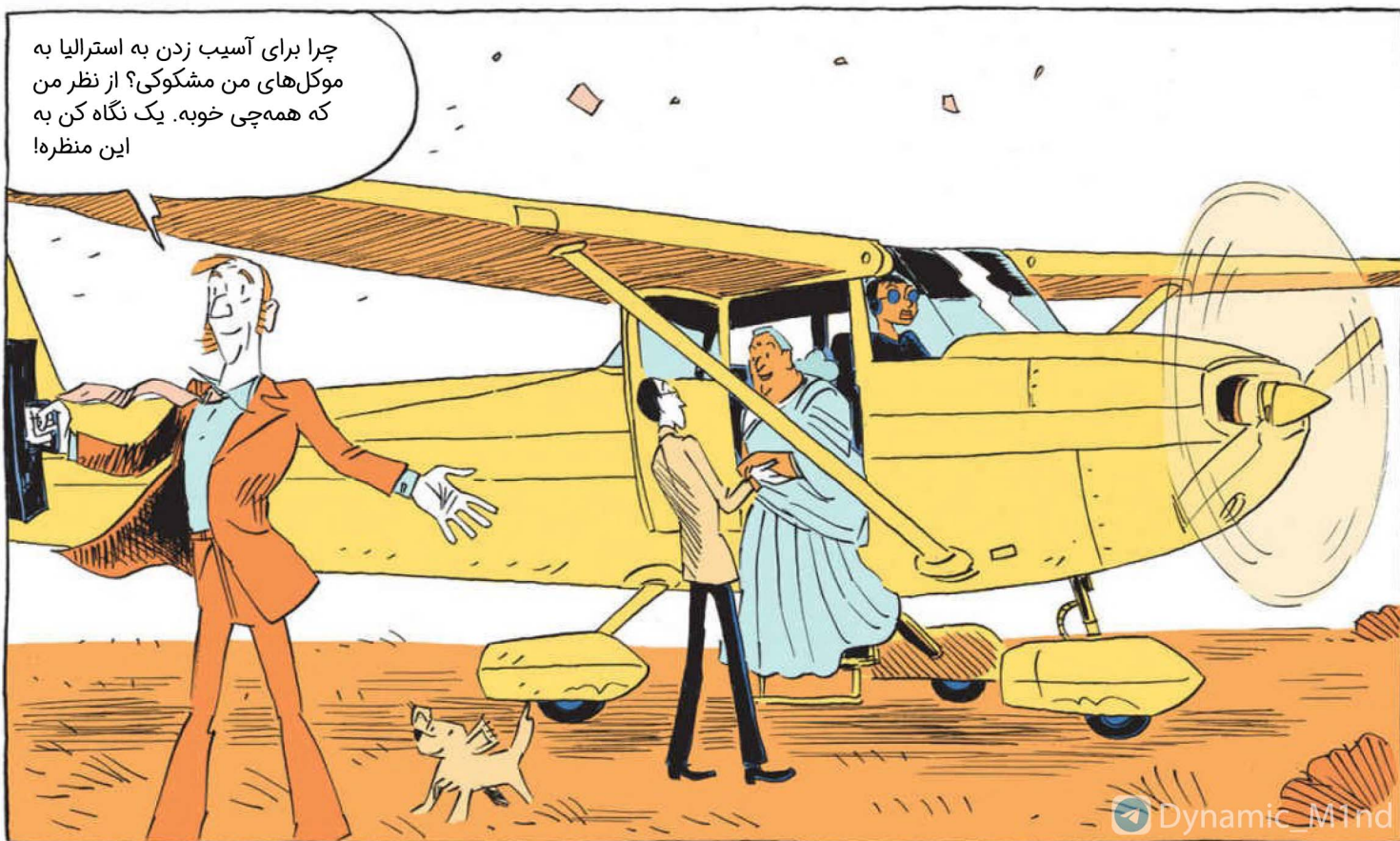
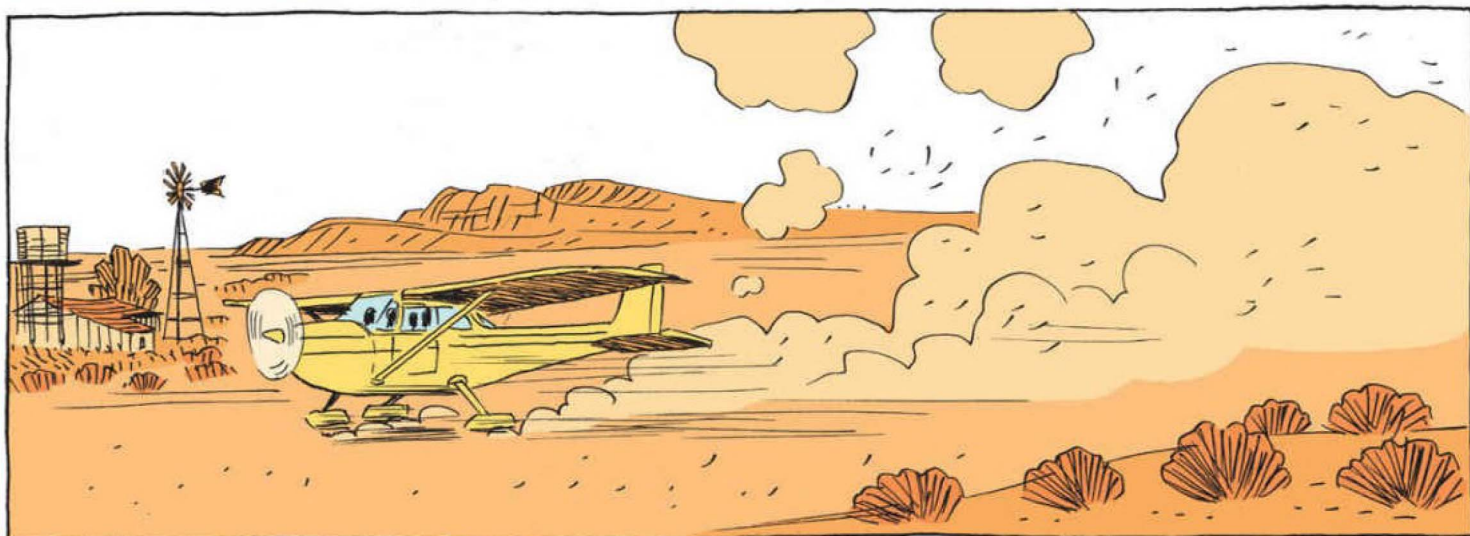
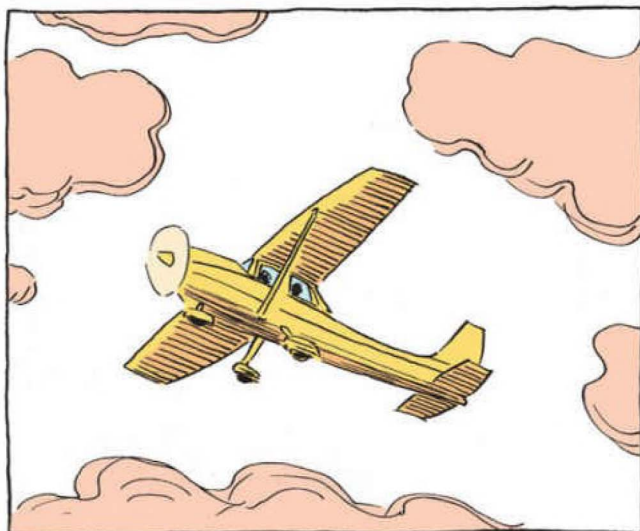
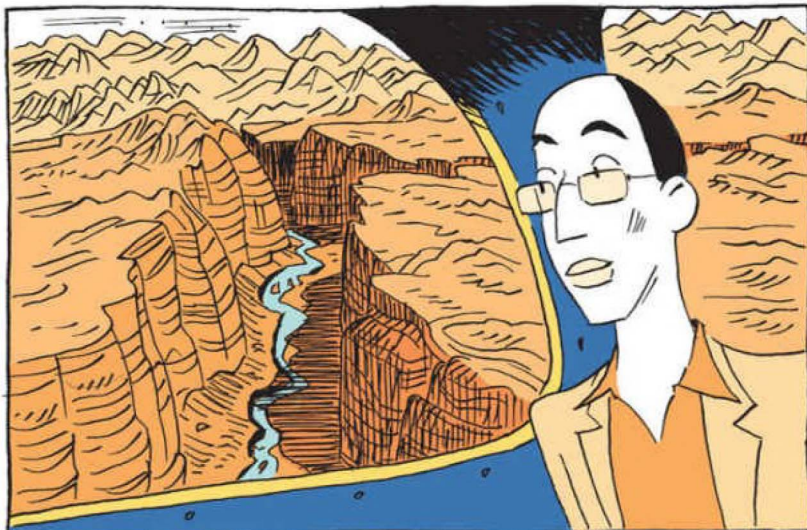
این رو چی میگی، آدامسکی؟؟ اگر انقراض  
استرالیا یک تصادف جدا بوده، شاید بتونیم  
راجع به موکل هات بنا رو به صداقت بذاریم.

اما هر جا رو  
که نگاه  
می کنی،  
همین داستانه.

به صحنه‌ی جرم، آدامسکی!

Dynamic Mind







من می‌تونم جواب بدم، آقای آدامسکی. حیوانات بزرگی که قربانی‌های اصلی انقراض استرالیا بودن، تولید مثل پایینی داشتن. حاملگی طولانی داشتن، تعداد کمی بچه در هر بار زایمان، و بین هر زایمان استراحت‌های طولانی داشتن.



باشه، لوپز، بیا قبول کنیم که موکل‌های من و دوست‌هاشون یک موقعی از اینجا گذشتن. ولی چه‌طور می‌تونی باور کنی که تنهایی دلیل یک فاجعه‌ی زیست‌محیطی باشن؟ اون‌ها که بمب اتم نداشتن، می‌دونن! همه‌ی داشته‌ی اون‌ها تکنولوژی عصر حجره بود، محض رضای پیت!

شواهد غیر قابل انکار کجاست، لوپز؟



امکان داره - ولی فرضی هستش، البته، من به چیزی اعتراف نمی‌کنم - که بعضی مواقع یک دیپروتودون شکار می‌کردن، شاید حتی دو تا. که چی؟ خیلی بیشتر از این لازمه تا انقراض بزرگی اتفاق بیافته.

چند هزار سال بعد آخرین دیپروتودون تنها کشته می‌شده و اون گونه تا همیشه از بین می‌رفته.



خب، حتی اگر انسان‌ها هر دو یا سه ماه فقط یک دیپروتودون می‌کشتن، کافی بوده که تعداد مرده‌ها بیشتر از متولدین بشه.



اما هنوز در آفریقا فیل، کرگدن و اسب دریایی وجود دارن! در حقیقت آفریقا جاییه که بزرگترین حیوانات رو داره! این رو چه‌طور توضیح میدی، لوپز؟!



با احترام کامل، پروفیسور، این خیلی قانع‌کننده نیست. انسان‌ها اول در آفریقا فرگشت پیدا کردن و قبل از رفتن به جاهای دیگه برای اسکان، اون‌جا شروع به شکار حیوانات بزرگ کردن.







این درباره‌ی هوش نیست،  
درباره‌ی تجربه هستش! شکار  
حیوانات بزرگ استرالیا خیلی  
راحت‌تر از آفریقا بود؛ چون  
حیوانات استرالیا یاد نگرفته  
بودن که از انسان‌ها بترسن!

پس، اساساً داری می‌گی که  
حیوانات آفریقا باهوش بودن  
و فرار کردن ولی حیوانات  
استرالیا انقدر احمق بودن که  
گذاشتن سلاخیشون کنن؟



تند نرو، آدامسکی.  
داری فرگشت رو فراموش  
می‌کنی.

درسته! وقتی انسان‌ها شروع به شکار در آفریقا کردن،  
هنوز خیلی تازه‌کار بودن. درحالی که داشتن یاد  
می‌گرفتن که چطور عمل کنن؛ حیوانات بزرگ وقت  
داشتن که یاد بگیرن از اون‌ها بترسن. زمانی که  
انسان خردمند کشنده‌ترین گونه‌ی زمین بود؛ بزرگترین  
حیوانات آفریقا می‌دونستن که نمی‌خوان با این  
میمون‌های دو پا وقت بگذرونن.



دیپروتودون‌ها بزرگترین کیسه‌دارهایی بودن که در زمین  
قدم زدن، و وقتی این میمون‌های نحیف رو دیدن، این  
اتفاقیه که احتمالاً افتاده...



می‌خواهی یک چیزی رو بدونی،  
آدامسکی؟ موکل‌ها ت دقیقاً  
خیلی خطرناک به‌نظر نمایان.  
اون‌ها دندان‌های بلند تیزی  
ندارن، فرز و عضلانی هم  
نیستن...



یاد گرفتن ترسیدن از خطرهای  
جدید زمان می‌بره.







با این تاکتیک‌ها اون‌ها محیط‌زیست قسمت بزرگی از استرالیا رو فقط در چند هزاره‌ی کوتاه کاملاً تغییر دادن.



Dynamic\_M1nd

و زمانی که موکل‌هاتون به استرالیا رسیدن، نه تنها در شکار استاد بودن، بلکه یاد گرفته بودن که از آتش استفاده کنن. در مواجهه با جنگل‌های تهدید کننده و ناشناخته اون‌ها می‌تونستن عمداً بسوزونن و خاکسترشون کنن. این کار چمنزارهای باز رو ایجاد کرد که شکارهایی رو جذب می‌کرد که برای شکار راحت‌تر بودن.



ولی درخت‌های اوکالیپتوس چی؟ اون‌ها ۵۰/۰۰۰ سال پیش در استرالیا خیلی نادر بودن و خیلی سریع شروع کردن به پخش شدن! اون‌ها بعد از آتش‌سوزی بهتر بهبود یافتن. پس رسیدن موکل‌های من دوران طلایی اوکالیپتوس‌ها رو راه انداخت! این هم شواهد پشتیبانی‌کننده! به این عکس‌های گیاه‌های فسیلی نگاه کن! همه چیز تأیید می‌کنه این رو!



من شواهد رو با دقت خوندم، پروفیسور! با فرض اینکه، به‌خاطر آتش‌های موکل‌های من خیلی از درخت‌ها و بوته‌ها ناپدید شدن...



بله، ولی بیشتر حیوانات دیگه به‌شدت رنج کشیدن، آقای آدامسکی. خیلی از زنجیره‌های غذایی استرالیا فرو پاشید که ضعیف‌ترین موجودات زنجیره رو به انقراض کشوند.



و چی می‌تونه نازتر از یک کوآلای کوچک شاد باشه، بهم بگید، هان؟

لوپز باید به این فکر کنی که وقتی من کوآلای ناز رو به عنوان شاهد صدا می‌زنم ژوری چطور می‌خواد واکنش نشون بده.



و این همه‌اش نیست! این تغییرات در زندگی گیاهی روی حیواناتی که گیاه می‌خورن و گوشت‌خوارهایی که اون حیوانات رو می‌خورن تأثیر گذاشت. مثلاً، کوآلایا رو بگیریم. اون‌ها هیچ چیزی به‌جز برگ اوکالیپتوس نمی‌خورن پس اون‌ها راهشون رو با شادی می‌جویدن به سمت قلمروهای جدید!! به‌لطف موکل‌های من!





در شرایط محیطی عادی احتمالاً محیط بهبود پیدا می‌کرد؛  
چندین بار قبلاً این اتفاق افتاده بود.



ولی گروه انسان خردمند ما موقعی اومد  
که زمان مهمی بود و محیط‌زیستی رو که  
متزلزل بود رو هل داد به داخل پرتگاه.

ادعاش کاملاً هم غلط نیست، می‌دونی.  
تغییرات آب‌وهوایی که حدود ۵۰/۰۰۰ سال  
پیش به استرالیا خورد واقعاً محیط‌زیست  
رو بی‌ثبات کرد و به ویژه آسیب‌پذیرش کرد!



من قانع نشدم. هنوز معتقدم که  
همه‌ی این‌ها به‌خاطر تغییرات  
آب‌وهوا بوده.

بدون شواهد بیشتر، سخته که بگیم  
تغییرات آب‌وهوا و موکل‌های شما رو چه  
مقدار باید سرزنش کرد.



این ترکیب تغییرات آب‌وهوا و شکار انسان مخصوصاً  
به حیوانات بزرگ، خیلی سخت خورد چون از زاویه‌های  
مختلف بهشون حمله کرد.

بله، سخته که برای چندیدن تهدید  
همزمان استراتژی بقای مناسبی پیدا  
کرد که کار کنه...



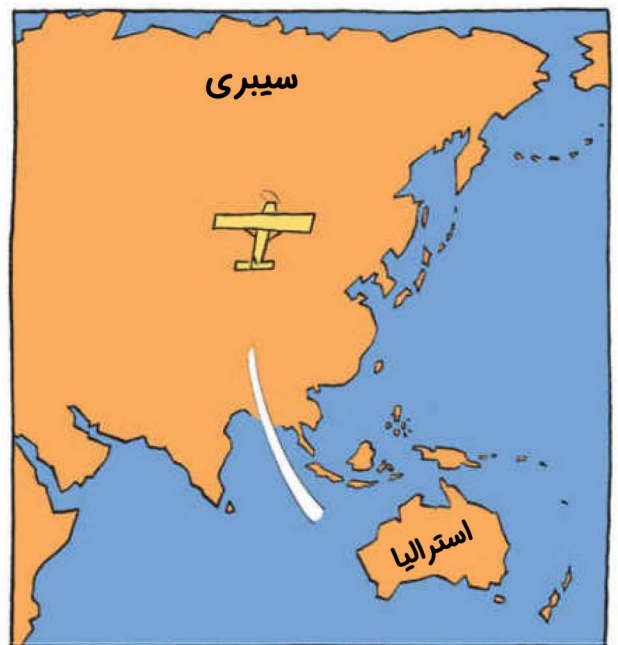
زود باشین، بیاین برگردیم به  
هواپیما. چند تا صحنه‌ی جرم  
دیگه داریم برای دیدن.



اما هنوز چندین دلیل داریم که پیشنهاد میدم که  
اگر موکل‌های شما هیچ‌وقت پا به استرالیا  
نمی‌داشتن، استرالیا هنوز می‌تونست شیرهای  
کیسه‌دار، دیپروتودون‌ها و کانگوروهای گول‌پیکر  
داشته باشه!









اوه، بی‌خیال! مطمئنی که موکل‌های من بودن؟ خوب بهشون نگاه کردی؟ انسان‌های خردمند طبیعتاً برای زندگی در دشت‌های آفریقا خوب بودن، نه سیبری! حتی نئاندرتال‌ها، که با آب‌وهوای سرد سازگار بودن، هیچ‌وقت نتونستن در مهاجرت به شمال سیبری موفق باشن.



نه که آسون بوده! سفر سختی بوده، احتمالاً سخت‌تر از عبور از دریا به استرالیا. و اولاً، انسان‌های خردمند باید در برابر وضعیت قطبی خیلی سخت شمال سیبری مقاومت می‌کردن. خورشید در زمستان اصلاً بالا نمیاد و دما می‌تونه تا ۵۱- درجه‌ی سانتی‌گراد پایین بیاد.



درست می‌گی، بدن موکل‌ها با زندگی در دشت‌های آفریقا سازگار بود، اما ذهنشون راه‌حل‌های مبتکرانه‌ای برای بقا در سرزمین‌های یخ و برف پیدا کرد!



وقتی گروه‌های جستجوگر به اقلیم‌های سردتر مهاجرت کردن، یاد گرفتن که با استفاده از لایه‌های خز و پوست محکم دوخته شده به‌هم، کفش‌های برفی و لباس‌های گرم درست کنن.





اون‌ها سلاح‌ها و تکنیک‌های شکار جمعی رو توسعه دادن تا بتونن ماموت‌ها و شکارهای بزرگ شمال دور رو پیدا کنن و بکشن.



ولی به این مکان خصومت آمیز نگاه کن! با عقل جور درنمیاد! چرا باید کسی بخواد خودش رو تبعید کنه به سیبری؟



هنگامی که لباس‌های گرم و تکنیک‌های شکارشون بهتر شد، انسان‌های خردمند جرأت ریسک رفتن به اعماق این مناطق برفی رو پیدا کردن. و همون طور که به سمت شمال می‌رفتن، لباس‌هاشون، استراتژی شکارشون و بقیه‌ی مهارت‌های زنده ماندنشون بهتر و بهتر می‌شد.



وقتی ممکنه بعضی‌هاشون هم طعمه‌ی دلیل‌های مثبت بیشتری شده باشن... یعنی اینکه این فضای منجمد پر بود از حیوانات بزرگ و آبدار مثل گوزن‌های شمالی و ماموت‌ها.



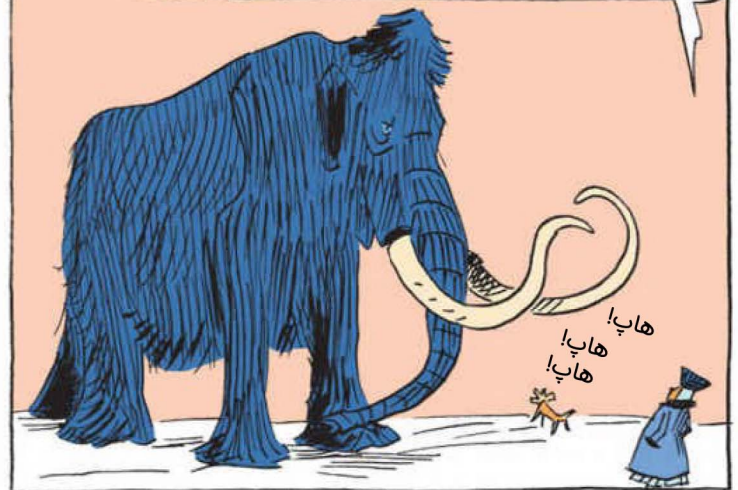
شاید اون احمق‌ها به‌خاطر جنگ به‌سمت شمال کشیده شدن، آدامسکی!!!



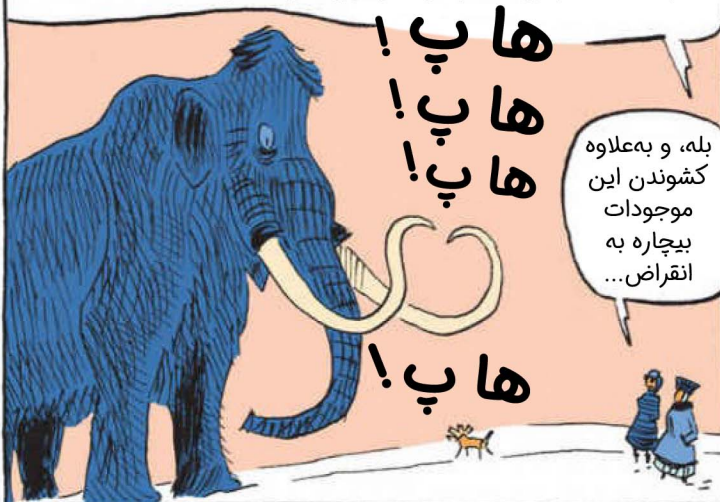
یا شاید به‌خاطر فشارهای جمعیتی یا فجایع طبیعی....



هر ماموت یک منبع سترگ گوشت بود- و در اون دماها، اون‌ها حتی می‌تونستن فریزشون کنن برای بعد! اما منبع خوش طعم چربی خوشمزه، خز گرم و عاج نفیس هم بود.



سونجیر رو یادته؟ شواهد باستان‌شناسی اون سایت ثابت می‌کنه که شکارگرهای ماموت‌ها در شمال یخ‌زده فقط زنده نموندن-اون‌ها پیشرفت کردن. اون‌ها رفته رفته دورتر و وسیع‌تر پخش شدن، در تعقیب ماموت‌ها، ماستودون‌ها، کرگدن‌ها و گوزن‌های شمالی.



کافیه، کی‌کی! متأسفم بابتش! باید برگردیم به هواپیما.



دور و بر ۱۶,۰۰۰ سال پیش، شکارشون بعضی از اون‌ها رو از شمال شرقی سیبری به آلاسکا کشوند.



البته، اون‌ها متوجه نبودن که دارن یک جهان جدید رو کشف می‌کنن! برای اون‌ها -و برای ماموت‌ها- آلاسکا فقط قسمتی از سیبری بود.



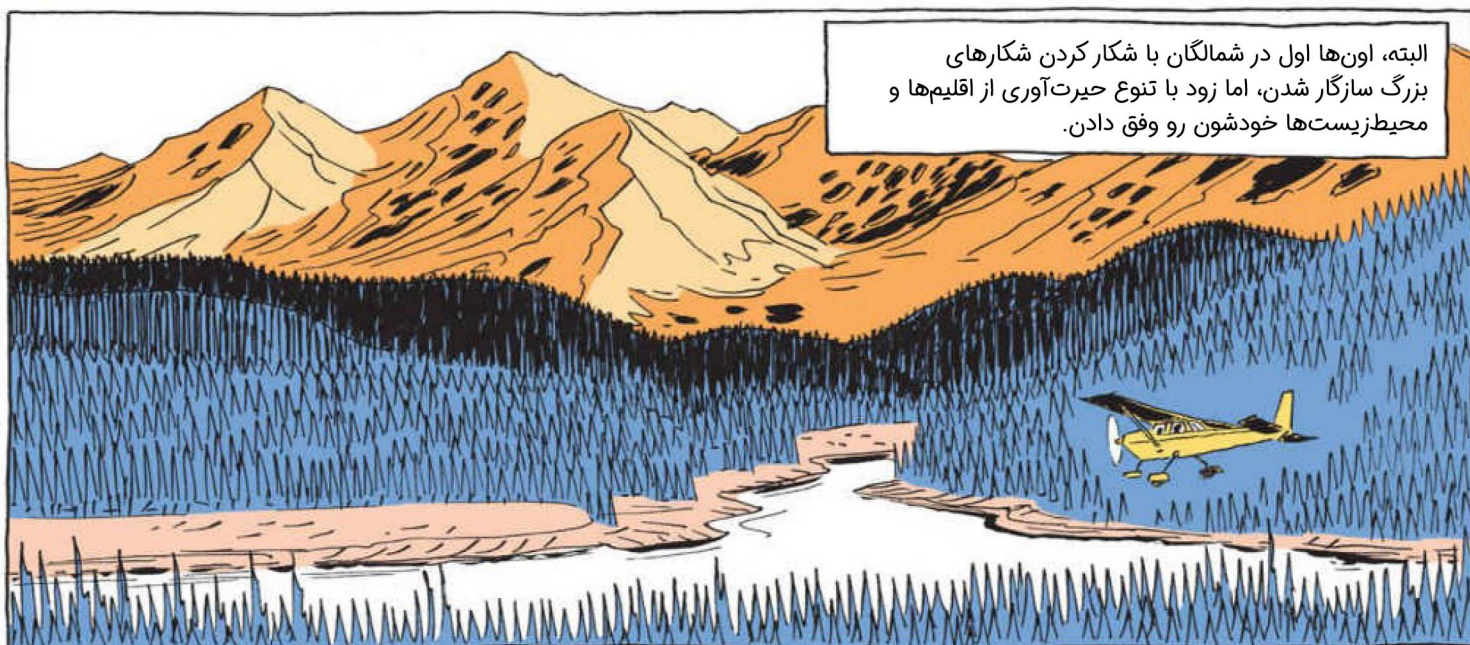
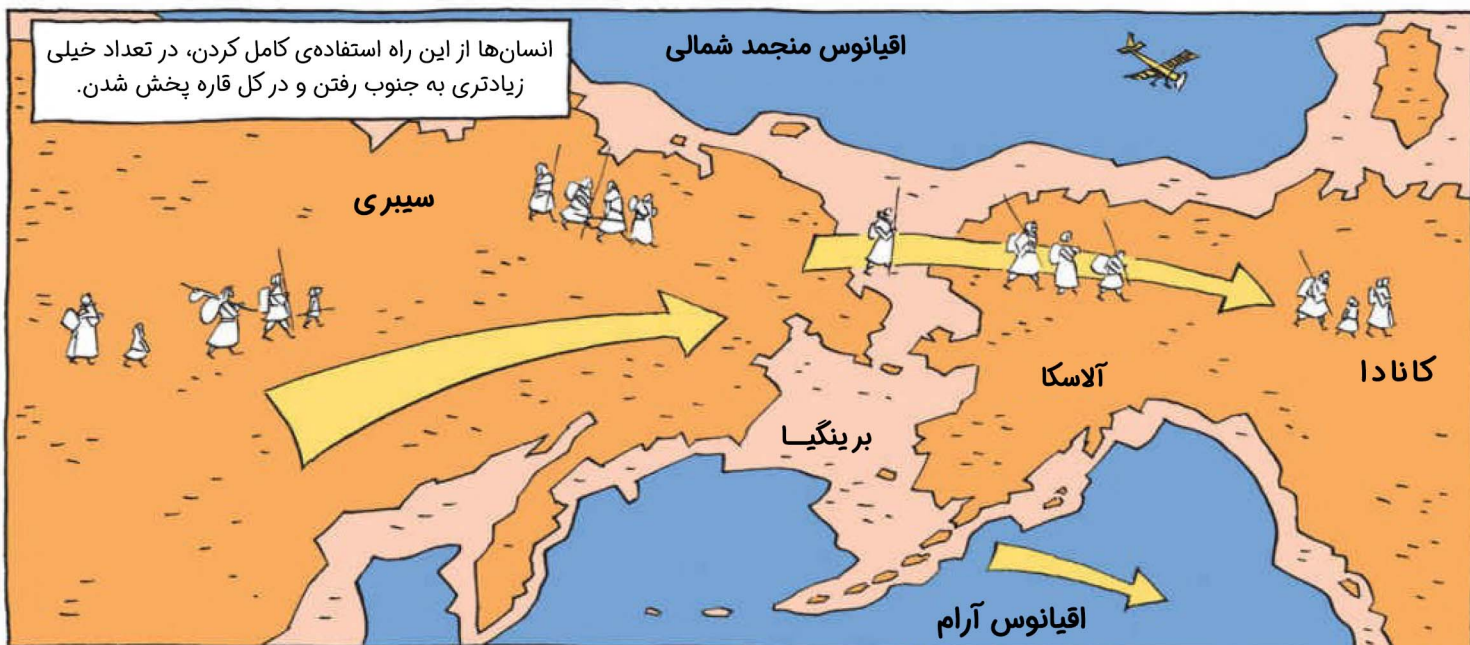
در ابتدا، یخچال‌هایی بود که آلاسکا رو از بقیه‌ی آمریکا مسدود می‌کرد پس فقط تعداد کمی از پیشگام‌ها موفق شدن که به جنوب سفر کنن.



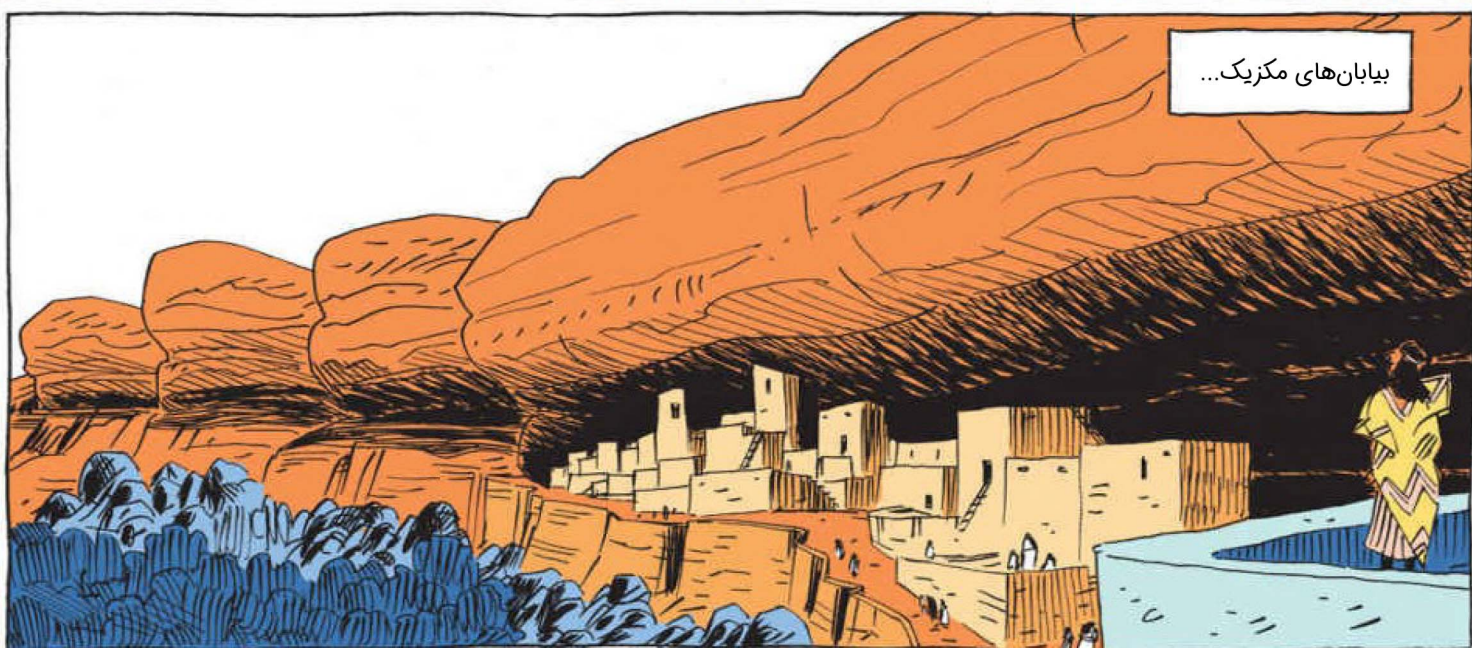
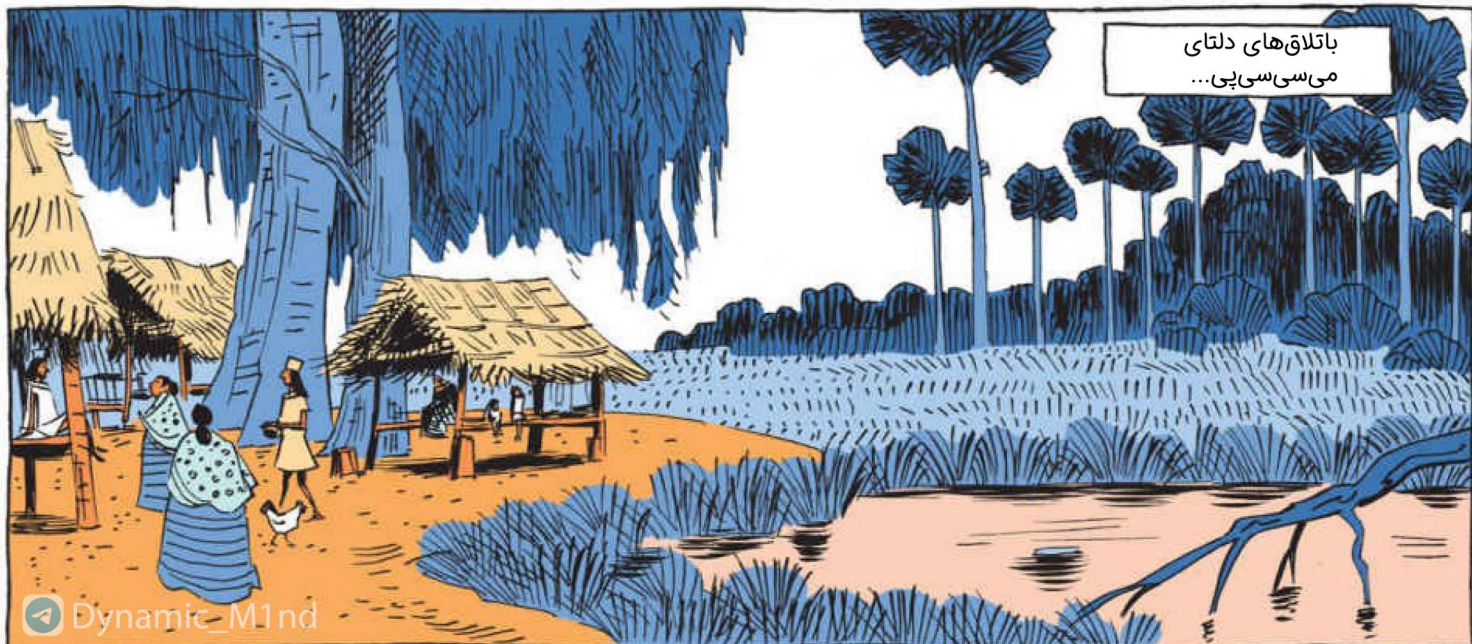
بعد حدود ۱۴,۰۰۰ سال قبل، گرمایش جهانی یخ‌ها رو ذوب کرد و سفر کردن رو خیلی راحت‌تر کرد.



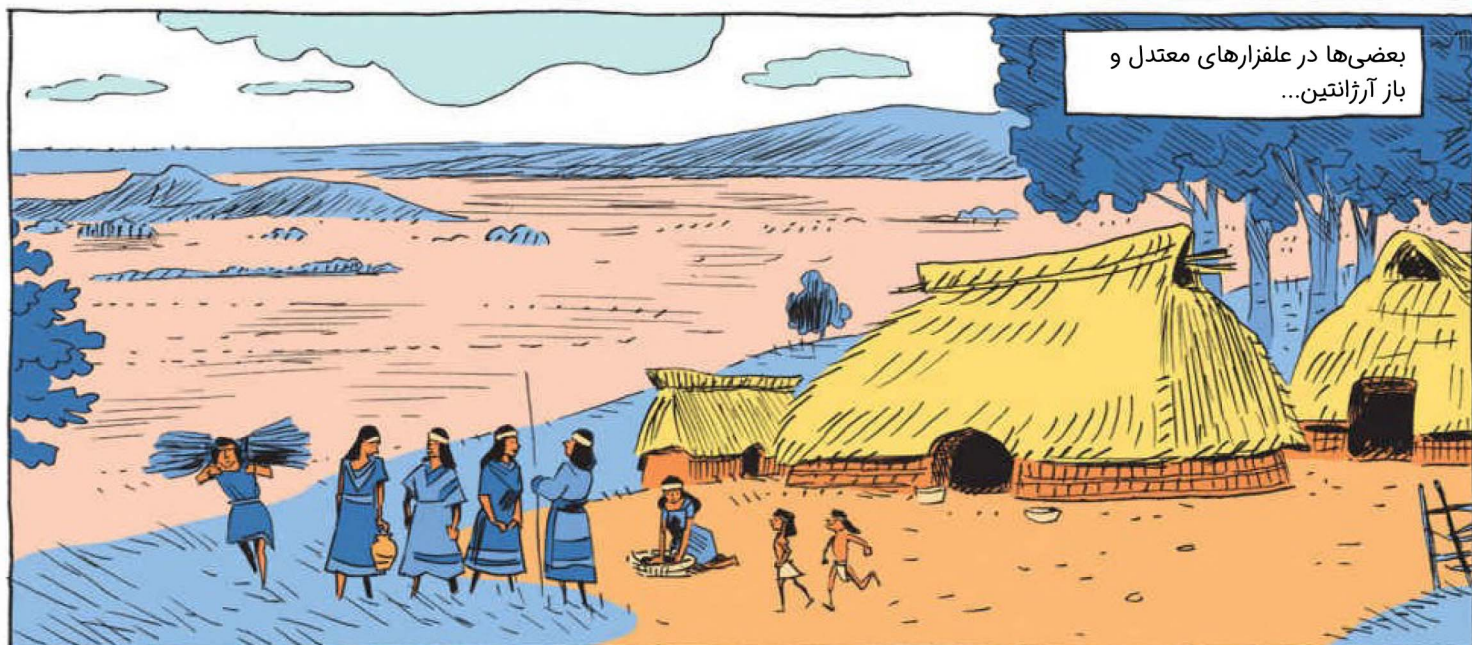




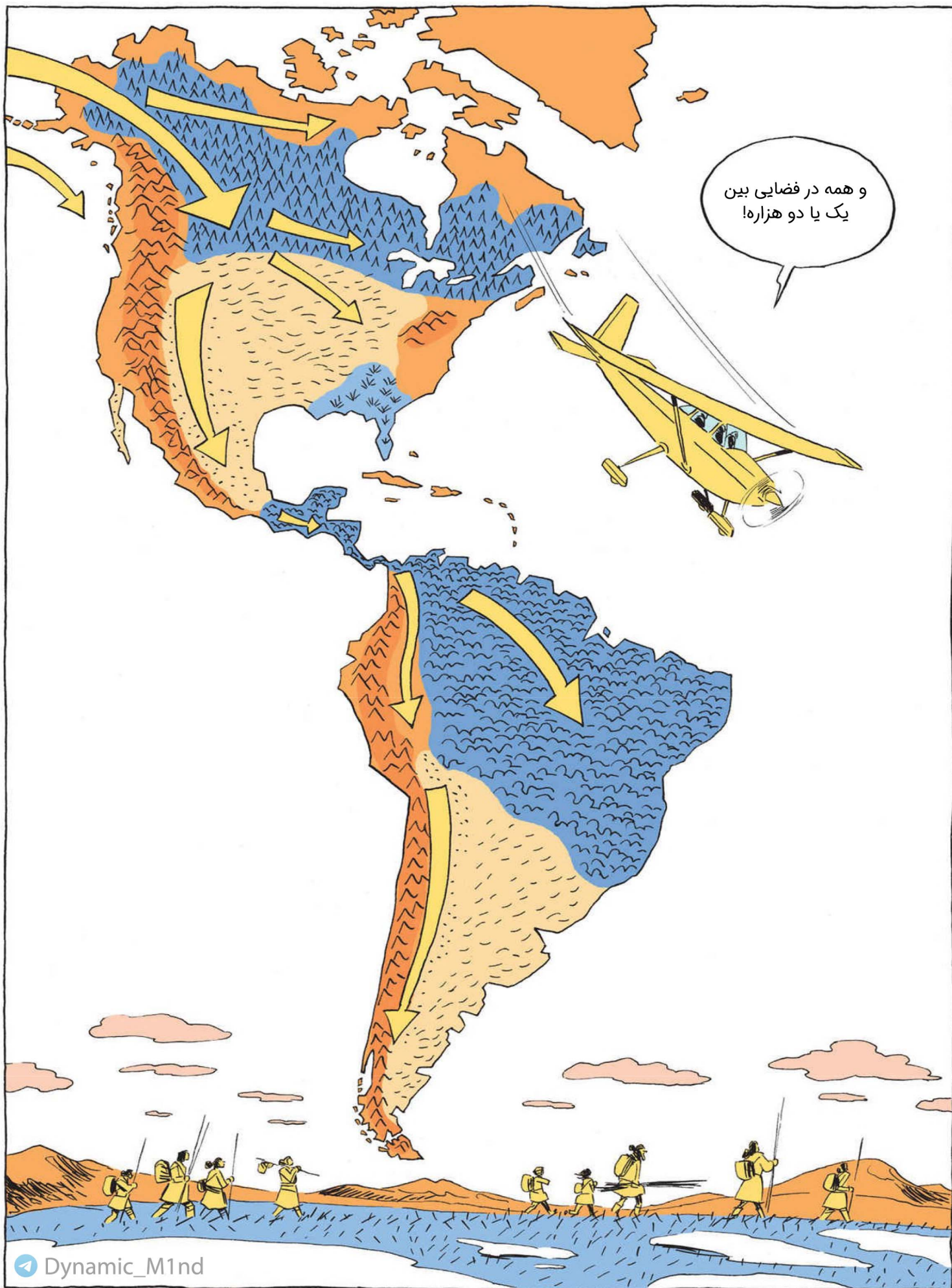














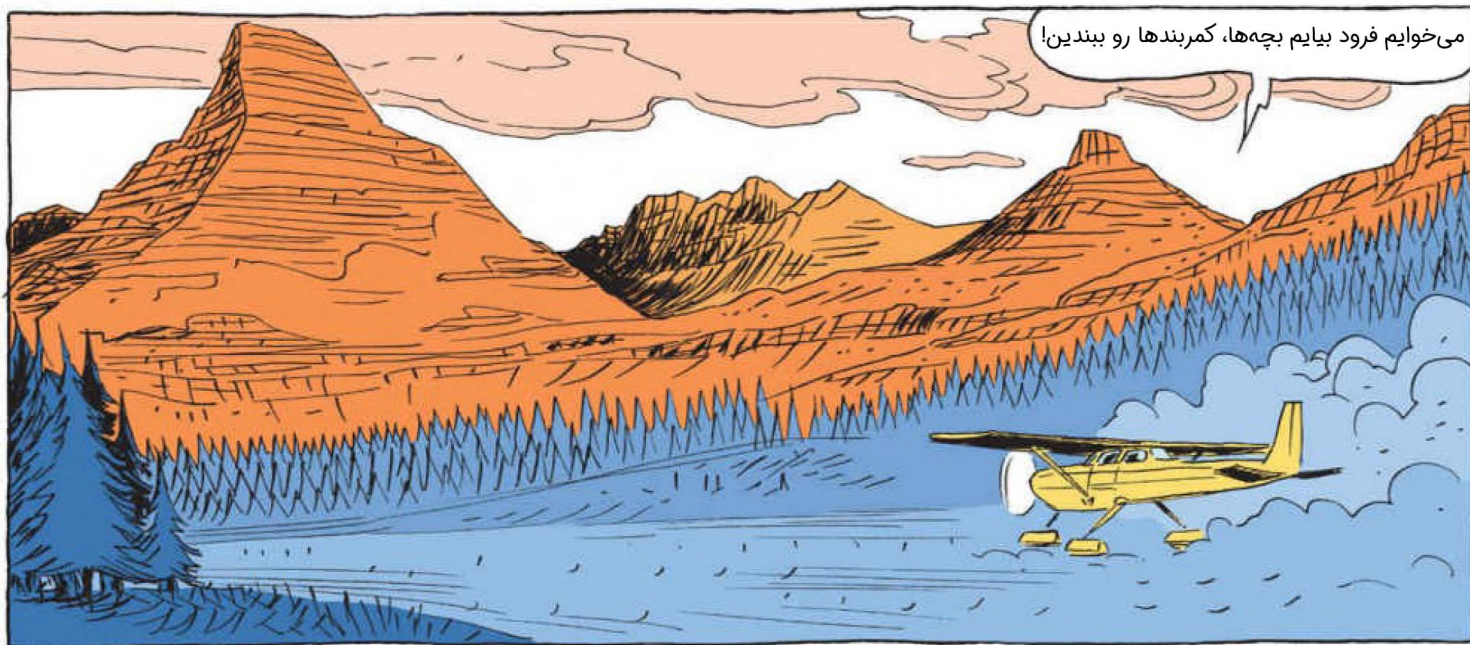
بله، و می‌دونی که این یورش به قاره آمریکا چی رو نشون میده؟ نشون میده که موکل‌ها ت چقدر مبتکر و موفق پذیر هستن!



تا حدوداً ۱۲/۰۰۰ سال پیش، انسان‌ها در جنوبی‌ترین نوک آمریکای جنوبی، جزیره‌ی تیرا دل فوئگو ساکن شده بودن.



می‌خوایم فرود بیایم بچه‌ها، کمربندها رو ببندین!



هیچ حیوانی در همچین زیستگاه‌های متنوع و اساساً متفاوتی اینقدر سریع پخش نشده بود-که با همون ژن‌های یکسان موفق به انجامش شدن.



همم، و دنباله‌ی طولانی‌ای از قربانی‌ها رو پشت سرشون...



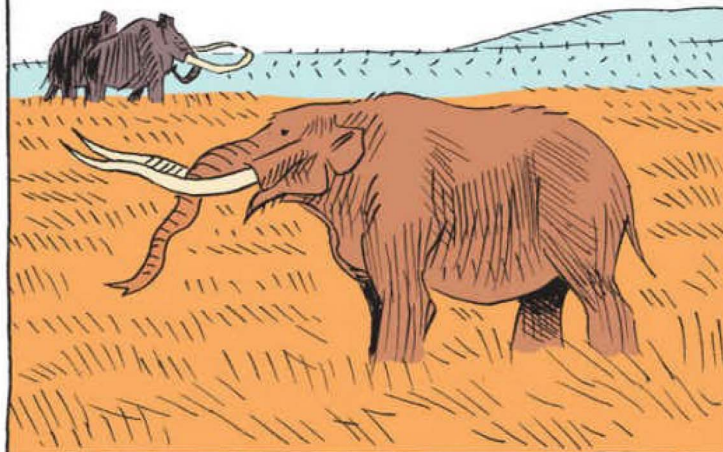
Dynamic M1nd



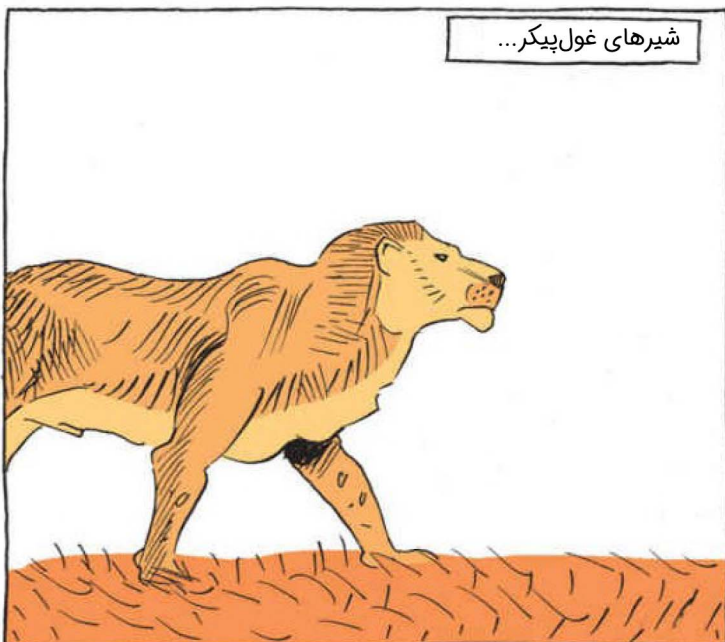
جوندگانی به اندازه‌ی خرس‌ها...



بزرگ‌زیگان آمریکا ۱۴/۰۰۰ سال پیش خیلی بیشتر از امروز بودن. وقتی اولین آمریکایی‌ها از آلاسکا به سمت جنوب یعنی دشت‌های کانادا و ایالات متحده غربی رفتن، ماموت‌ها و ماستودون‌ها...



شیرهای غول‌پیکر...



گله‌های اسب و شتر...



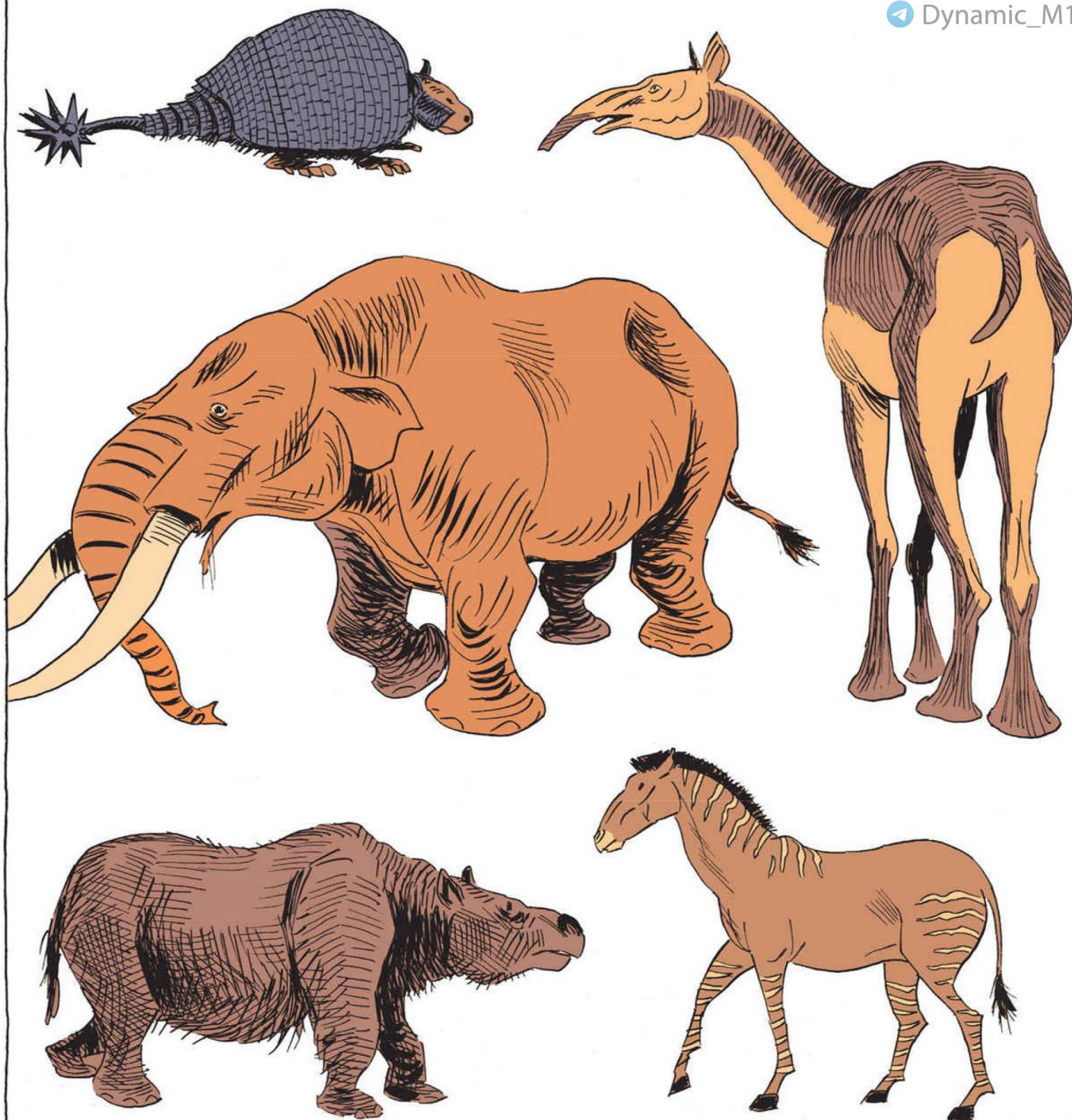
و تنبل‌های زمینی غول‌پیکر که وزنشان تا هشت تن و قدشان تا ۶ متر می‌تونسته باشه! رو پیدا کردن.



و ده‌ها گونه که امروز وجود ندارن، مثل گربه‌های دندان‌خنجری وحشتناک...





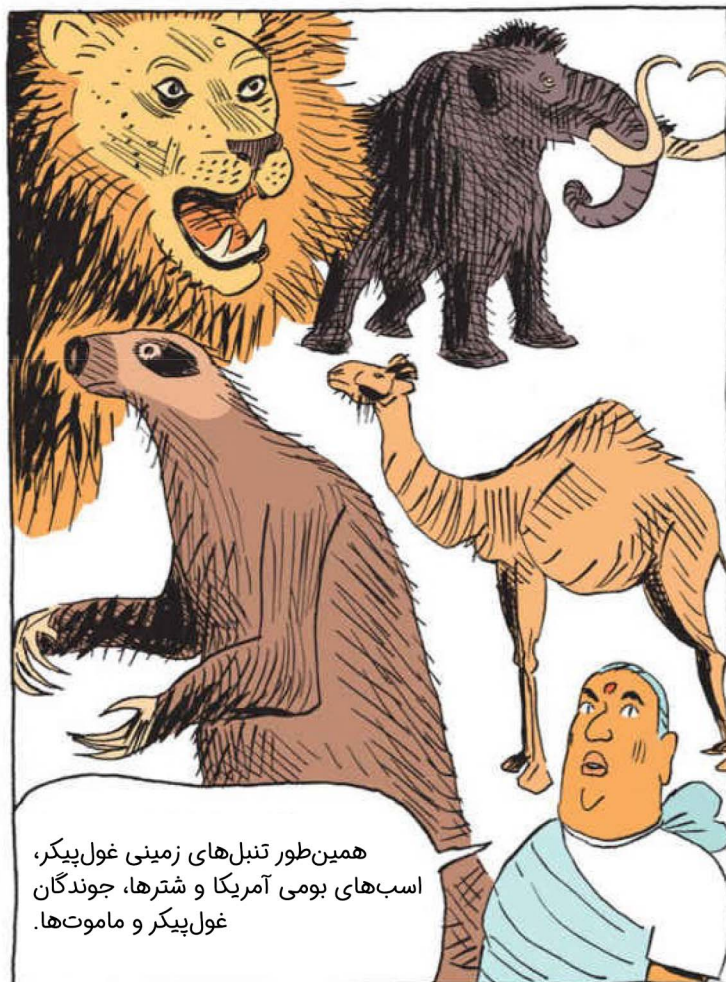


در آمریکای جنوبی حتی کلکسیون عجیب‌تری از پستانداران بزرگ، خزندگان و پرندگان بود. می‌تونیم بگیم که قاره‌ی آمریکا یک آزمایشگاه سترگ از آزمایش فرگشتی بود، جایی که خیلی از حیوانات و گیاهانی که در آفریقا یا آسیا وجود نداشتن، فرگشت پیدا کردن و رشد کردن.





گربه‌های دندان‌خنجری، که ۳۰ میلیون سال رشد کرده بودن، ناپدید شدن.





وقتی چیزی رو که دنبالش پیدا می‌کنن، به دقت گنج خودشون رو بسته‌بندی می‌کنن و می‌فرستشون به آزمایشگاه، جایی که هر استخوان و هر پی‌پی فسیل شده‌ای با دقت مطالعه و تاریخ‌دار میشه!



دهه‌ها، دانشمندان کوه‌ها و دشت‌ها رو به امید پیدا کردن فسیل‌های شترهای باستانی و مدفوع فسیل شده‌ی تنبل‌های زمینی گول‌پیکر، شانه زدن!



فقط یک منطقه هستش که محقق‌ها توپ‌های سرگین تنبل زمینی جدیدتری رو پیدا کردن- کارائیب. در بعضی جزیره‌ها، به ویژه کوبا و هیسپانیولا، مدفوع متحجر تنبل‌هایی رو پیدا کردن که تقریباً به ۷/۰۰۰ سال قبل برمی‌گرده.



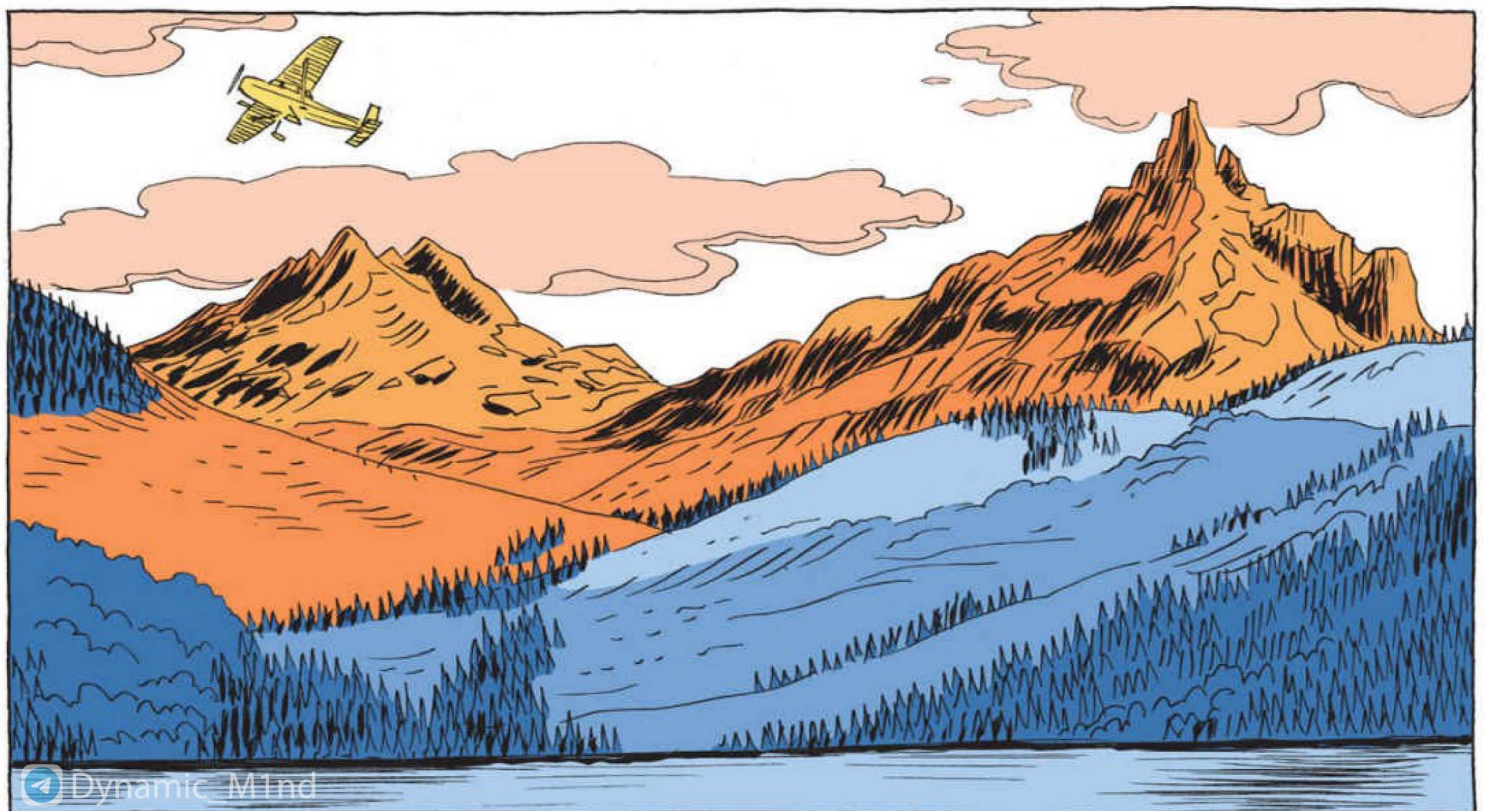
و همه‌ی آنالیزها یک نتیجه رو نشون میده: تاریخ آخرین استخوان‌های شترها و توپ‌های سرگین برمی‌گرده به زمانی که انسان‌ها هجوم آوردن به سراسر آمریکا، بین ۱۴/۰۰۰ تا ۱۱/۰۰۰ سال پیش.



و این دقیقاً زمانیه که اولین انسان‌ها تونستن از دریای کارائیب عبور کنن و در این دو جزیره ساکن بشن.













پرونده‌ی «محیط‌زیست در برابر انسان خردمند» آغاز می‌شود. همه به احترام قاضی «گایا» بایستند.

بفرمایید،  
آقای دادستان.

هممم!

ممنونم،  
عالیجناب.

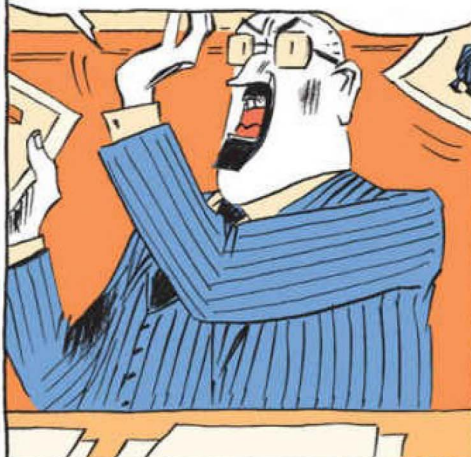
اگر ما انقراض‌های گسترده در استرالیا و آمریکا را ترکیب کنیم، و انقراض کوچکتری را اضافه کنیم که با پخش شدن انسان‌های خردمند در آفریقا-آسیا-مثل انقراض همه‌ی گونه‌های دیگه‌ی انسان-در کنار انقراضی که زمانی رخ داد که جستجوگرهای باستانی ساکن جزایر دوری مثل کوبا شدن، نتیجه‌گیری اجتناب‌ناپذیر اینه که اولین موج استعمار انسان خردمند یکی از بزرگترین و سریعترین فجایع زیست‌محیطی‌ای بود که در قلمروی حیوانی روی داد!



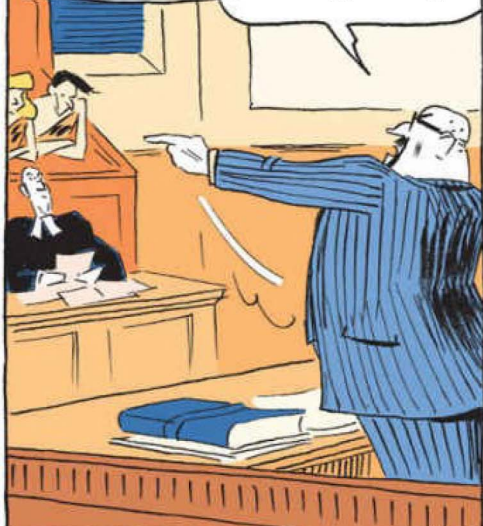
بزرگترین ضربه به موجودات خردار خورد. در زمان انقلاب شناختی، سیاره زمین خونگی ۲۰۰ تا از سردهی پستانداران زمینی‌ای بود که بیشتر از ۴۵ کیلوگرم وزن داشتن.



تا زمان انقلاب کشاورزی، فقط حدود ۱۰۰ تا باقی ماندند. متهمین خیلی قبل‌تر از اینکه انسان‌ها چرخ، نوشتن و ابزار آهنی رو اختراع کنن، انقراض نزدیک به نیمی از حیوانات بزرگ زمین رو با خودشون آوردن!



ولی، خانم‌ها و آقایان ژوری، بدتر هم میشه! چون متهمین خیلی بعدتر از اون به کشتن و به‌ولگردی و قانون شکنیشون ادامه دادن!!!



بعد از انقلاب کشاورزی، متهمین به کشاورزی رانده شدن. ولی حتی به عنوان کشاورز، به ساکن شدن در قلمروهای جدید ادامه دادن و حیوانات بومی مناطق رو به انقراض کشوندن.



و متهمین از این روش هر بار استفاده کردن! یافته‌های باستان‌شناسی از جزیره‌ای به جزیره‌ای دیگه هم همین داستان ناراحت‌کننده رو میگن.

عمیق‌ترین چینه‌های باستان‌شناسی رد جمعیت پرتراکم و متنوعی از حیوانات بزرگ رو نشون میده ولی هیچ ردی از حضور انسان نشون نمیده.



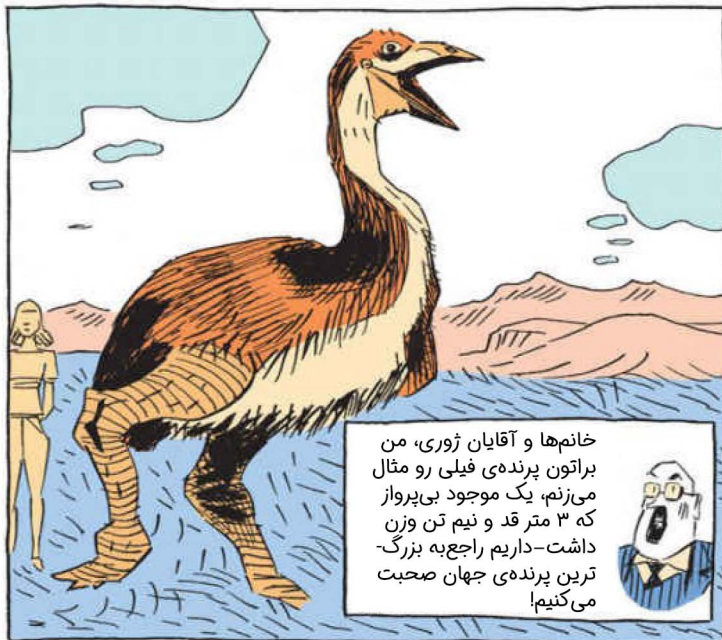
ولی بعد اولین نشانه‌های حضور انسان‌های خردمند در صحنه‌ی جرم پیدا میشه: یک استخوان انسان، یک سرنیزه، یک قطعه سفال یا شاید یک دندان انسان.



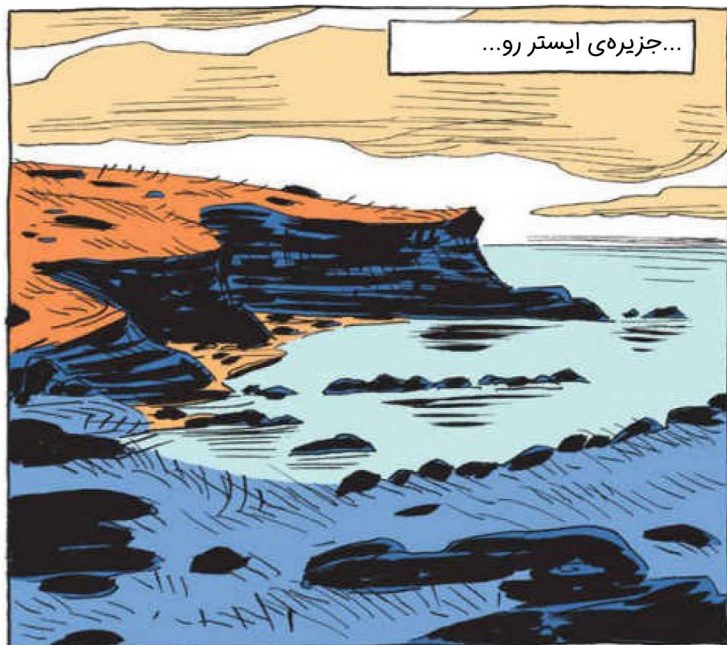
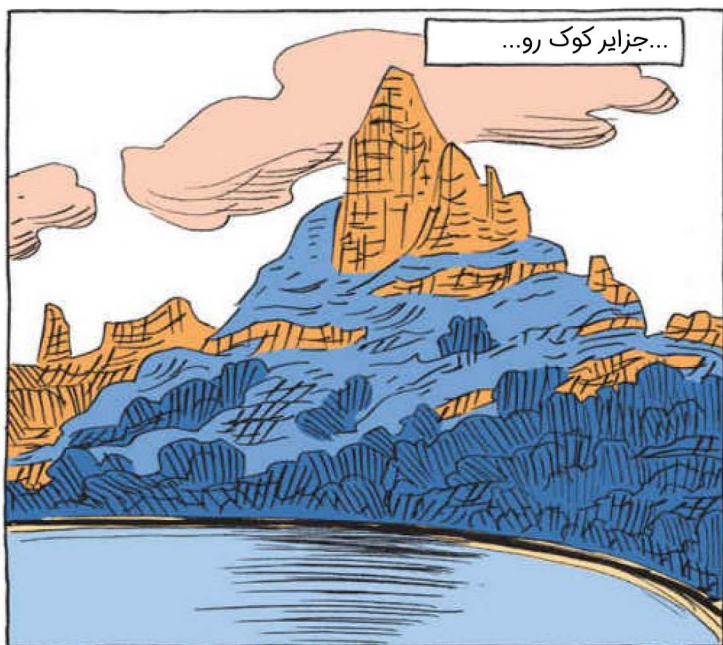
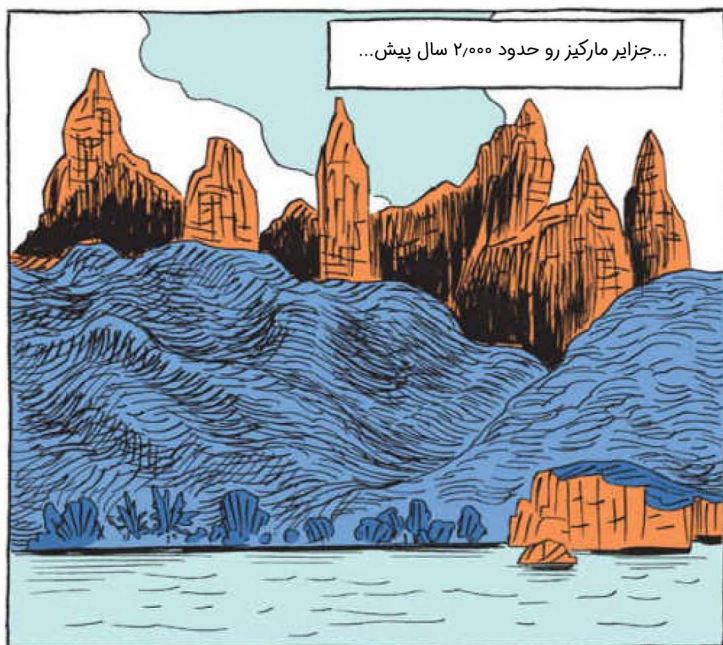
بعد از اون همیشه یک سناریو هست: جزیره پر میشه از خانه و مزرعه‌ی انسان‌ها درحالی‌که حیوانات بزرگ-و خیلی از حیوانات کوچک‌تر-محو میشن!















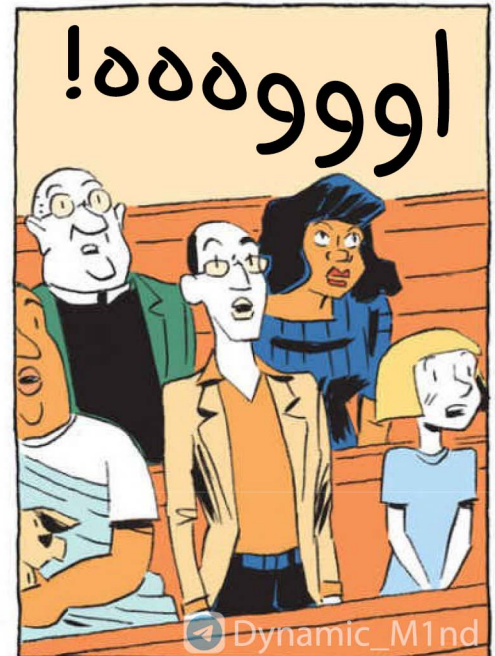


























[illegible]

همان طور که من  
نمی‌توانم بی‌طرف باشم...

پس این یعنی...  
همه‌ی ما  
گناهکاریم؟

بله، دایی یووال،  
حتی شما.

و ما حتی شاید بیشتر از انسان‌های  
خردمند باستانی گناهکار باشیم...

پیسست... اگه یک وکیل خوب خواستی...

Dynamic M1nd

ሃዢዎ



...به همین خاطر من این پرونده رو به  
دادگاه عالی آیندگان می فرستم. همه ی  
ما مسئول هستیم، و همه ی ما باید  
پاسخ گوی کردارمان باشیم.





# به زودی در انسان خردمند!

بزرگترین فریب کل زمان یا  
چطور ابر-انسان خردمند از هیولا-گندم فریب خورد!



با شکست نئاندرتال‌ها، ماموت‌ها و دیپروتودون‌ها، ابر-انسان خردمند بالاخره حریف شایسته‌ای  
رو ملاقات می‌کنه!  
پی ببرید که چه طور گیاهی متواضع ابر-انسان خردمند رو فریب داد و نوع بشر رو به بردگی گرفت!!!